

پیامی که انسانهای کرات دیگر به من دادند

الوهیم مرا به سیارهٔ خویش بردند

رایل

(کلود ورپلهون)

کتاب اول: پیامی که انسانهای کرات دیگر به من دادند

(کتابی که حقیقت را می گوید)

کتاب دوم: الوهیم مرا به سیاره خویش بردند

نگارش: رایل، کلود وریلهون

ترجمه به فارسی از انگلیسی چاپ ۱۹۸۶ توسط مؤسسه راییلیان

AOM Corporation, Tokyo, Japan

– چاپ ۱۹۹۵ توسط حرکت بین المللی راییلیان

International Raelian Movement

Case Postale 225

CH-1211 ,Geneva 8

Switzerland

[WWW.RAEL.ORG](http://WWW.RAEL.ORG)

– کلیه حقوق محفوظ است.

– نقل، اقتباس و کپی تمام یا قسمتی از مطالب این کتاب بجز قسمتهای

کوتاهی که نام نویسنده و ناشر را نیز ذکر می کند بدون اجازه

کتابی مولف و ناشر ممنوع است.

نسخه اصلی کتاب به فرانسه تحت عناوین زیر می باشد:

"Le Livre Qui Dit La Verite" L'Edition du Message 1974  
"Les Extra - Terrestres M'ont Emmene Sur Leur Planete" L'Edition du Message  
1975

در ترجمه فارسی از چاپ انگلیسی این کتابها تحت عناوین زیر  
استفاده شده است.

"The Message Given to Me by Extra-Terrestrials" Raelian Foundation 1986.  
"They Took Me to Their Planet" Raelian Foundation 1986.  
Author: Claude Vorilhon, "Rael"  
Publisher: AOM Corporation.

در این ترجمه فارسی، کتاب انجیل به کل کتابهای عهد عتیق و  
عهد جدید اطلاق شده است، همانطور که در غرب Bible به این  
معنی بکار می رود.

لازم به تذکر است که ترجمه فارسی این کتاب با توجه به امکانات ما  
انجام شده، و ممکن است دارای نقصهایی باشد. امیدواریم چاپ بعدی  
کتاب در شرایط بهتر و کامل تری انجام گیرد.

## فهرست مطالب

کتاب اول: پیام الوهیم: کتابی که حقیقت را می گوید.

فصل یک: رویارویی

فصل دو: حقیقت

پیدایش

طوفان

برج بابل

سدوم و گومور

قربانی ابراهیم

فصل سه: نظارت بر برگزیدگان

موسی

بوقهای شهر جریکوه

سامسون و تله پاتی

اولین اقامتگاه

الیاس پیامبر

تکثیر نان

بشقاب پرنده از اکیل

قضاوت موعود

شیطان

انسان نمی توانست درک کند

فصل چهار: فایده عیسی مسیح

لقاح

ورود

بشریت های همسان

معجزه های علمی

استحقاق وراثت

فصل پنج: آخر دنیا

۱۹۴۶، سال اول دوره جدید

پایان کلیسا

بوجود آمدن کشور اسرائیل

اشتباهات کلیسا

در بنیاد تمام مذاهب

انسان: ویروس جهان

تکامل: یک افسانه

فصل شش: احکام جدید

حکومت نابغه‌ها

انسان گرایی

حکومت جهانی

ماموریت شما

فصل هفت: الوهیم

بیب‌های اتنی

جمعیت زیاد

راز جاودانگی

آموزش شیمیایی

حرکت رایلیان

## کتاب دوم: الوهیم مرا به سیاره‌ی خویش بردند

فصل یک: زندگی من تا برخورد اول

دو سال گذشت

دوران طفولیت من، بشقاب‌پرنده در امبرت

پاپ پیشوای درویدها

شعر

برخورد

سخنرانیها

فصل دو: برخورد دوم

پدیده ۲۱ جولای ۱۹۷۵

پیام دوم

مذهب بودایی

نه خدا، نه روح

بهشت روی زمین

دنیای دیگر

ملاقات با پیامبران گذشته

مزه‌ای از بهشت

احکام جدید

به مردم اسرائیل

فصل سه: ارکان

مقدمه

انسان

تولد

تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت حسی

تکامل شخصی

جامعه و دولت

ژرف اندیشی و دعا

هنر

ژرف اندیشی حسی

عدالت انسانی

علم

مغز انسان

دوره آشکاری (آخر زمان)

ارتباط تله پاتی

پاداش

راهنماها



کتاب اول: کتابی که راست می‌گوید

فصل یک: رویارویی

از سن نه سالگی تنها علاقه شدیدی که داشته‌ام به مسابقه اتومبیل رانی بوده است. سه سال پیش مجله‌ای را که اختصاص به این کار داشت بوجود آوردم تا بتوانم در چنین محیطی زندگی کنم یعنی محیطی که انسان در آن پیوسته می‌کوشد در حالیکه از دیگران پیش می‌افتد بر خود نیز پیروزی یابد. از زمان کودکی در رویای روزی بودم که راننده یک اتومبیل مسابقه باشم تا بآنجا برسم که بر جای پای یکی از قهرمانان مثل فانجیو (Fangio) قدم بگذارم. توسط تناس‌هایی که از طریق مجله‌ام پیدا کردم فرصتی یافتم که در مسابقه‌هایی شرکت کنم. اکنون حدود ده جایزه که نشان پیروزی‌ام در چنین مسابقه‌هایی می‌باشد زینت بخش آپارتمانم است.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۲ به قله‌های آتش فشان که مشرف بر کلرمون فراند (فرانسه) است رفتم. این گردش بیشتر بخاطر تنفس در هوای تازه بود تا رانندگی اتومبیل. پس از یکسال تمام که می‌توان آنرا به عبارتی زندگی بروی چهار چرخ نامید و قتم صرف تعقیب مسابقات اتومبیل‌رانی از یک دور به دور دیگر سپری شده بود و در نتیجه ساق پایم دچار ناراحتی شده بود.

در آن وقت هوا کمی سرد بود و آسمان خاکستری با زمینه‌ای از مه. قدم زنان و کمی به حال دویدن جاده‌ای را که اتومبیل‌م در آن پارک بود ترک کردم. به قصد رسیدن به مرکز دهانه آتش فشان خاموش موسوم به پویی

دولاسولا

(Puy-de-Lassola) به راه رفتن ادامه دادم. این جایی بود که با خانواده‌ام در تابستان برای پیک نیک می‌آمدم. چه جای با شکوه و هیجان انگیزی بود، به این فکر می‌کردم که هزاران سال پیش درست جایی که پای من بر آن قرار گرفته کدازه آتش فشان با درجه حرارت باور نکردنی خارج می‌شده است. سنگهای آذینی آتش فشان را هنوز می‌توان در بقایای کدازه‌ها یافت. پوشش گیاهی بدون رشد شبیه به پراونس فرانسه که آفتاب بخود ندیده باشد، آنجا را فرا گرفته بود. داشتم آنجا را ترک می‌کردم، اما بار دیگر به بالای کوه مدور که حاصل انباشته شدن خاکستر کدازه‌ها بود نظری افکندم و بیاد آوردم که بارها از این سرازیری‌ها مثل اسکی بیابن سرسره کرده بودم. ناگهان در میان مه چشمم به نور قرمزی افتاد که چشمک می‌زد و بعد نوعی هلیکوپتر به پائین و بسویم آمد. هلیکوپتر سر و صدایی می‌کند

اما من مطلقاً صدایی نشنیدم. حتی جزئی‌ترین صدایی به گوشم نمی‌رسید. شاید بالونی بود؟ این شینی نزدیک به بیست متر بالای زمین در پرواز بود و می‌توانستم شکل آنرا که تقریباً مسطح بود ببینم. یک بشقاب پرنده! همیشه به وجود این قبیل اشیاء پرنده عقیده داشتم. اما هیچگاه فکر نمی‌کردم روزی یکی از آنها را بصورت واقعی مشاهده کنم. قطر آن حدود هفت متر، ارتفاع آن حدود دو و نیم متر، زیر آن مسطح و بالای آن بشکل مخروطی بود. در زیر آن چراغی با نور شدید قرمز چشمک می‌زد و در بالای آن چراغی با نور سفید شبیه به نور فلاش عکاسی متناوباً خاموش و روشن می‌شد. این نور سفید بقدری شدید بود که نمی‌توانستم بدون مژه برهم زدن به آن بنگرم. شیء مزبور بدون کوچکترین صدا بفروید آمدن ادامه داد و در فاصله تقریباً دومتري زمین از حرکت باز ماند. من گیج شده و مطلقاً بی حرکت ایستاده بودم. نمی‌ترسیدم بلکه نسبتاً سراپا شوق شده بودم که در چنین لحظه‌ای زنده هستم. از اینکه دورین عکاسی‌ام را همراه نیاورده بودم به تلخی متاسف بودم. بعد آنچه باورم نمی‌شد اتفاق افتاد. در زیر سفینه دریچه‌ای باز شد و از آن نوعی راه پله بسوی زمین پائین آمد. متوجه شدم که موجودی بزودی ظاهر می‌شود و متحیر بودم که شکل ظاهری این موجود چگونه خواهد بود.

ابتدا دو کف پا پدیدار گشت سپس دو ساق پا. کمی بر اطمینانم افزوده شد زیرا بنظر می‌رسید که بزودی آدمی را ملاقات خواهیم کرد. موجودی که خیال می‌کردم باید کودکی باشد از راه پله به پائین آمد و مستقیماً بطرف من به قدم زدن پرداخت. اکنون می‌توانستم بخوبی مشاهده کنم که وی گرچه قدش نزدیک به ۱/۲۰ متر بود مسلماً کودک نیست. چشمانش کمی بادامی شکل و موهایش سیاه و بلند بود و ریش سیاه کم پشتی داشت. من هنوز حرکتی نکرده بودم. او در فاصله ۱۰ متری من ایستاد. وی نوعی لباس پرواز و بالاپوش سرتاسری برنگ سبز به تن داشت که بنظر می‌رسید فقط از یک قطعه و از یک جنس بخصوصی تهیه شده باشد. گرچه سرش ظاهراً بدون پوشش بود، هاله‌ای عجیب اطراف آن دیده می‌شد. در واقع هاله نبود اما هوای اطراف صورتش می‌درخشید و یا موج بنظر می‌رسید. مانند سپری نامرئی یا محیطی در نوسان یا در اهتزاز، بقدری ظریف بود که بخوبی تشخیص داده نمی‌شد. پوستی سفید با سایه‌ای کمی سبز رنگ (چیزی شبیه آنچه در انسانهای مبتلا به ناراحتی کبدی نمایان می‌شود) داشت. کمی متبسم بود و فکر کردم که در مقابل بهتر است من هم لبخند بزنم.

کمی نگران بودم، لبخندی زده و کمی سر را بجلو خم کردم مثل اینکه باو سلام کرده باشم.

وی هم در جواب بهمین نحو عمل کرد. می‌خواستم بدانم که آیا صدایم را می‌شنود، لذا پرسیدم:

«از کجا آمده‌اید؟»

وی با صدایی پرقت و شمرده که کمی از ته گلو بنظر می‌رسید چنین پاسخ داد: «از راه بسیار دور.»

«آیا فرانسه صحبت می‌کنید؟»

«به تمامی زبانهای روی زمین صحبت می‌کنم.»

«آیا از سیاره دیگری آمده‌اید؟»

«بله.»

همانطور که صحبت می‌کرد بطرف من آمد تا در فاصله دومتري من ایستاد.

«آیا اولین بار است که به زمین آمده‌اید؟»

«آه، نه!»

«آیا زیاد می‌آئید؟»

«می‌توانم بگویم بیشتر اوقات می‌آئیم.»

«چرا باینجا آمده‌اید؟»

«امروز، برای اینکه با شما صحبت کنم.»

«با من؟»

«بله، با شما، کلود ورپلهون، ناشر یک مجله کوچک اتوموبیل‌های ورزشی، متاهل و پدر دو فرزند.»

«چطور همه اینها را می‌دانید؟»

«مدت مدیدی است که ما مراقب شما هستیم.»

«چرا من؟»

«این دقیقا" مطلبی است که من می‌خواهم از شما بپرسم. چرا صبح زمستان باین سردی باینجا آمده‌اید؟»

«نی دانم. احساس کردم که باید در هوای تازه گردشی بکنم.»

«آیا اغلب باینجا می‌آیید؟»

«در تابستان بله. اما در چنین فصلی، هرگز.»

«پس چرا امروز؟ آیا قبلاً برای این گردش طولانی برنامه ریزی کرده بودید؟»

«نه. در واقع نی دانم، امروز صبح وقتی بیدار شدم، ناگهان احساس مبرمی برای آمدن باینجا داشتم.»

«باینجا آمده‌اید زیرا من می‌خواستم شما را ببینم، آیابه تله پاتی عقیده دارید؟»

«بله، البته، این موضوعی است که همیشه مورد علاقه من بوده و همچنین موضوع «بشقابهای پرنده» که ما انسانها از آن سخن می‌گوئیم، اما اینکه روزی یکی از آنها را شخصا ببینم، هرگز فکرش را نکرده بودم.»

«من با استفاده از تله پاتی شما را واداشتم که باینجا بیایید زیرا چیزهای بسیاری را باید به شما بگویم. آیا انجیل را خوانده‌اید؟»

«بله، اما چرا می‌پرسید؟»

«آیا برای مدت زیادی است که آنرا می‌خوانید؟»

«نه درواقع آنرا همین چند روز پیش خریدم.»

«چرا؟»

«حقیقتاً نی دانم، اما ناگهان احساس علاقه ای به خواندن آن پیدا کردم.»

«باز این من بودم که از تله‌پاتی استفاده کردم تا شما را وادار به خریدن آن بکنم. من شما را برای یک ماموریت بسیار مشکل انتخاب کرده ام و باید موضوعات زیادی را با شما در میان بگذارم. پس بیایید با هم به سفینه برویم تا در آنجا با راحتی بیشتری گفتگو کنیم.»

بدنبال او براه افتادم و از راه پله کوچک زیر سفینه بالا رفتم. وقتی که از فاصله نزدیکتری بان نگریستم مشاهده کردم که آن شیئی پرنده به یک ناقوس با دهانه بسته و با سطح زیرین کامل و برآمده‌ای شباهت دارد.

در داخل آن دو صندلی روبروی هم قرار داشت با آنکه حتی در آن باز بود دارای هوایی معتدل بود. هیچ چراغی روشن نبود اما نوری طبیعی از همه اطراف، فضای درون را روشن می‌کرد. هیچ دستگاهی شبیه اطاق خلبان هواپیما دیده نمی‌شد. کف سفینه از آلیاژ براقی با رنگ آبی کم رنگ ساخته شده بود. صندلی که من روی آن نشستم بزرگتر و در عین حال به کف سفینه نزدیکتر بود بطوریکه مرد کوچک که جلوی من بر یک صندلی بی رنگ و کمی شفاف اما بسیار راحت نشسته بود صورتش با صورت من در یک سطح قرار داشت. وی نقطه‌ای روی دیوار را لمس کرد و تمام ماشین بجز سقف و کف آن بصورت شفاف درآمد. احساس می‌شد که در هوای آزاد و با هوای معتدل هستیم. او از من خواست که کتم را در آورم. چنین کردم. او سپس شروع به صحبت کرد.

«چون دوربین عکاسی اتان را نیاورده اید پشیمان هستید به دلیل اینکه میتوانستید عکسهایی از ملاقاتمان در دست داشته باشید تا به تمام دنیا نشان دهید»

«بله . البته.»

«به من گوش کنید. شما با انسانها درباره آنچه که آنها هستند و آنچه که ما هستیم حقایقی را خواهید گفت. ما از عکس‌العمل آنها خواهیم دانست که آیا می‌توانیم خود را آزادانه و رسماً به آنها نشان دهیم. قبل از اینکه صحبت کنید صبر کنید تا همه چیز را بدانید تا بتوانید علیه کسانی که حرف شما را باور نمی‌کنند از خود دفاع کرده و دلائل غیر قابل رد بر آنها عرضه کنید. آنچه را به شما می‌گویم می‌نویسید و آنها را بصورت کتاب منتشر خواهید نمود.»

«اما شما چرا مرا انتخاب کرده‌اید؟»

«به دلایل بسیار. اول اینکه ما به کسی نیازمندیم که در کشوری زندگی کند که در آنجا اندیشه‌های تازه و ایده‌های نو مورد خوش آیند قرار گیرد و نشر چنین افکار و ایده‌هایی بصورت آشکار امکان داشته باشد. دموکراسی در فرانسه زاده شد و این کشور شهرتی عالمگیر یافت دال بر اینکه سرزمین آزادی است. ما همچنین به کسی نیازمند هستیم که با هوش و فهم و روشنفکر بوده و در هر زمینه‌ای کاملاً بی‌آلایش و رکگو باشد. بالاتر از همه کسی را می‌خواهیم آزاد اندیش بدون اینکه لامذهب و ضد دین باشد. چون شما از پدری جهود و مادری کاتولیک بوجود آمده‌اید شما را به منظور پیوند میان دو گروه بسیار مهم مردم در تاریخ جهان قرار داده‌ایم. در ضمن کار و فعالیت روزمره شما با افشاء، مطالب شگفت‌انگیز و غیر قابل باور مغایرت دارد، در نتیجه سخنان شما برای مردم قابل قبول‌تر خواهد بود. چون دانشمند نیستید، چیزی را پیچیده نخواهید کرد و مطالب را بسادگی بیان می‌کنید.»

چون مردی ادیب نیستید. جملات مرکب که خواندن آنها برای بسیاری از مردم مشکل است نخواهید نوشت. و بالاخره تصمیم گرفتیم کسی را انتخاب کنیم که پس از انفجار اتمی سال ۱۹۴۵ زاده شده باشد و شما در سال ۱۹۴۶ به دنیا آمدید. در واقع ما شما را از هنگام تولد و حتی از پیش از آن دنبال کرده‌ایم. این بود دلیل بر اینکه چرا شما را انتخاب کردیم. اکنون آیا سؤال دیگری دارید؟»

«از کجا آمده‌اید؟»

«از سیارهٔ بسیار دوری که درباره آن چیزی نمی‌گویم زیرا ممکن است از مردمان زمین کاری جاهلانه سر بزنند که آرامش ما را بهم زند.»

«آیا سیارهٔ شما خیلی دور است؟»

«بسیار دور. وقتی که فاصلهٔ آنرا برایتان بگویم می‌فهمید که امکان ندارد شما با دانش و تکنیک کنونی‌تان بدان برسید.»

«اسم شماها چیست؟»

«ما مردمی مثل شما هستیم و روی سیاره‌ای شبیه بزمین زندگی می‌کنیم.»

«چه مدت طول می‌کشد تا شما بزمین بیایید؟»

«همان مدتی که فکر کردن راجع به چنین سفری طول می‌کشد!»

«چرا بزمین می‌آئید؟»

«برای مشاهده تکامل انسانها و مراقبت از ایشان. ایشان آینده‌اند، ما گذشته.»

«آیا مردم زیادی روی سیارهٔ شما هستند؟»

«بیشتر از انسانهای روی کرهٔ زمین.»

«مایلم از سیارهٔ شما دیدن کنم. آیا امکان دارد؟»

«نه، اول اینکه شما نمی‌توانید آنجا زنده بمانید، زیرا اتمسفر از نوع دیگری است و دوم اینکه شما آموزش لازم برای چنین سفری را ندیده‌اید.»

«اما چرا در اینجا ملاقات می‌کنیم؟»

«زیرا دهانه آتش فشان جای ایده‌آلی است بدور از مردم مزاحم. اکنون شما را ترک می‌کنم، فردا در همین زمان بیایید و کتاب انجیل و چیزی برای یادداشت کردن نیز به همراه بیاورید. هیچ چیز فلزی با خود نیاورید و درباره گفتگویمان با هیچکس صحبتی نکنید والا هرگز ملاقات دیگری نخواهیم داشت.»

او کت من را بدستم داد و گذاشت که از راه پله به پایین بیایم. برایم دست تکان داد. راه پله جمع شده و در بسته شد. باز بدون کوچکترین صدا و صوتی سفینه آرامی برخاسته و تا ارتفاع ۴۰۰ متری بالا رفت. و سپس در مه از نظر ناپدید گشت.

فصل دو

حقیقت

پیدایش

طوفان

برج بابل

سدوم و گومور

قربانی ابراهیم

### پیدایش (Genesis)

روز بعد در محل موعود بودم. دفتر یادداشت، قلم و انجیل را همراه داشتم. سفینه مورد بحث بموقع ظاهر شد و باز با همان مرد کوچک اندام روبرو شدم او مرا به ورود و نشستن روی صندلی راحتی دعوت کرد. با کسی در این باره صحبتی نکرده بودم حتی با نزدیکترین دوستانم. او خوشحال بود از اینکه من با خردمندی و دوراندیشی رفتار کرده بودم. وی پیشنهاد کرد تا از سخنانش یادداشت بردارم.

"مدت زمانی بسیار طولانی پیش از این بر روی سیاره ما انسانها به سطحی از دانش علمی و تکنولوژی نظیر آنچه که شما بزودی بآن خواهید رسید دست یافته بودند. اینان در آغاز انواع ابتدایی و جنینی از حیات را بصورت سلولهای زنده در لوله آزمایش آفریدند. همه به هیجان آمده بودند و رفته رفته تکنیکها تکامل یافت تا سرانجام به آفرینش جانوران کوچک عجیب و غریب انجامید. دولت بر اثر فشار افکار عمومی به دانشمندان دستور داد تا بمنظور برطرف کردن نگرانی از آفرینش احتمالی هیولاهایی که برای جامعه خطرناک خواهند بود، آزمایشهای خود را متوقف کنند. از قضا یکی از این جانوران خود را از بند خلاص کرده و چند نفر را بهلاکت رساند."

"چون اکتشافات بین سیاره‌ای و بین کهکشانی همزمان پیشرفت کرده بود دانشمندان بر آن شدند که سیاره‌ای دور دست که بتوان در آن تمامی شرایط



لازمه برای ادامه آزمایشهای خود را بدست آورند، پیدا کنند. ایشان کره زمین را که شما بر آن زندگی می کنید انتخاب کردند. در اینجا از شما می خواهم که انجیل را نگاه کنی تا در آن تشریحی از این واقعیت پیدا کنید. تشریحاتی که البته در طول تاریخ تا حدودی بوسیله رونویس کنندگان مختلف (یعنی کسانی که این قبیل مطالب تکنیکی در سطح عالی را توانسته اند درک کنند) تحریف شده و بنابراین فقط توانسته اند آنچه را که تشریح شده به عرفان و نیروی ماوراء الطبیعه نسبت دهند.

"تنها قسمتهایی از انجیل را که من ترجمه خواهم کرد مهم است. بقیه مطالب زائد و شاعرانه است که درباره آنها گفتگویی نخواهم داشت. مطمئناً می توانی درک کنی که بخاطر قانونی که می گفت انجیل می بایست بدون کوچکترین تغییری نسخه برداری شود، معانی عمیق آن بدون دست نخوردگی تا به امروز محفوظ مانده، اگر چه در طول هزاره های گذشته جملات آن با عبارتهای پوچ و افسانه ای آمیخته شده است."

"بگذار از فصل اول کتاب پیدایش شروع کنیم. «درآغاز الوهیم زمین و آسمانها را خلق کردند». کتاب پیدایش ۱:۱. کلمه الوهیم که در بعضی از نسخه های انجیل غیرمنصفانه به خدا ترجمه شده در زبان عبری یعنی «کسانی که از آسمان فرود آمدند». از این گذشته، این کلمه جمع است. مقصود دانشمندان سیاره ما است که در جستجوی سیاره مناسبی بودند که بتوانند در آنجا پروژه های مورد نظرشان را به انجام برسانند.

آنها کره زمین را خلق و یا در واقع کشف کردند و متوجه شدند که این سیاره همه عناصر لازم جهت آفرینش حیات را دربر دارد اگرچه اتمسفر آن کاملاً مثل اتمسفر سیاره خودشان نبود.

"و ارواح الوهیم بر آنها به حرکت درآمد." پیدایش ۱:۲ .

آنان پروازهای اکتشافی انجام داده و چیزی را که شما ممکن است ماهواره مصنوعی بنامید بمنظور مطالعه وضع طبیعی و اتمسفر زمین در مدار زمین قرار دادند. در آن موقع زمین کاملاً از آب و مه انبوه پوشیده بود.

"الوهیم مشاهده کردند که نور خوب است" پیدایش ۱:۴ .

برای آفرینش حیات روی زمین دانستن این نکته که آیا خورشید اشعه زیان آور بر سطح زمین می فرستد مهم بود، در نتیجه این موضوع مورد مطالعه قرار گرفت. نتایج بدست آمده این بود که خورشید زمین را بدون فرستادن اشعه زیان آور بطور مناسب گرم می کند، پس خوب بود.

"اولین روز شامل یک شب و یک روز بود." پیدایش ۱:۵ .

«این بررسی‌ها کاملاً» وقت‌گیر بود. روز در اینجا برابر است با دوره‌ای از زمان که طی آن طلوع خورشید زیر نشان اعتدالین بهاری در تقویم نجومی قرار می‌گیرد یعنی حدوداً دو هزار سال زمینی.

« او آبهای زیر آسمانها را از آبهای بالای آسمانها جدا کرد.» پیدایش ۱:۷.

پس از بررسی پرتوهای کیهانی از بالای ابرها به زیر فرود آمدند، اما در بالای آبهای اقیانوسها مستقر شدند. یعنی باید گفت بین آبهای بالای آسمانها یعنی ابرها و آبهای زیرین یعنی اقیانوسها که تمامی سطح کره زمین را فرا گرفته بود.

«آبهای زیر آسمان در یک نقطه مجتمع شوند و زمین خشک پدیدار گردد.» پیدایش ۱:۹.

پس از اتمام بررسی سطح اقیانوسها، کف آنها مورد بررسی قرار گرفت. باین نتیجه رسیدند که عمق آنها کم است و کف آنها در همه جا نسبتاً مسطح می‌باشد. به همین جهت با انجام انفجارهای نسبتاً قوی شبیه به عمل ماشین بولدزر مواد کف اقیانوسها را از جا کنده و در یک مکان روی هم انباشته کردند تا قاره ای بوجود آمد. اصولاً در ابتدا تنها یک قاره روی سیاره زمین وجود داشت .

دانشمندان شما اخیراً کشف کرده‌اند که تمام قاره‌ها که طی سالیان دراز از هم جدا شده و بفواصل دور از هم قرار دارند کاملاً بیکدیگر قابل تطبیق اند و قاره واحدی را در گذشته تشکیل می‌دادند.

« در زمین گیاه بروید، چمن زار و درختان . . . و هرگونه دانه‌ای نوع خود را در بر دارد.» پیدایش ۱:۱۱.

دراین آزمایشگاه عظیم و با شکوه آنان فقط با استفاده از مواد شیمیایی سلول‌های گیاهانی آفریدند که باعث ایجاد انواع مختلف گیاهان گردید. تمام کوشش این دانشمندان بر تولید مثل متمرکز بود. برگهای تیغ‌ای علفها مثلاً می‌بایستی خود تولید مثل کنند. آنان به گروههای کوچک تحقیقات علمی در سرتاسر این قاره پهناور پراکنده شده و هر یک طبق الهامات شخصی و شرایط اقلیمی انواع مختلف گیاهان را خلق کردند. در فواصل زمانی منظم ملاقاتهای رسمی برگزار کردند تا دستاوردها و نتایج تحقیقات خود را با یکدیگر مقایسه کنند. مردم سیاره‌اشان در عین حال از راه بسیار دور پیشرفتهای آنان را با علاقه و شگفتی دنبال می‌کردند. با استعدادترین هنرمندان از آن سیاره به زمین آمدند و به گروههای دانشمندان ملحق شدند تا به پاره ای از گیاهان

از نظر بو و زیبایی به عطر یا نقش آنان بیفزایند.

«در آسمانها نور باشد تا روز را از شب متمایز گرداند و نشانه‌هایی باشد جهت تعیین سالها، فصلها و روزها.» پیدایش ۱:۱۴.

دانشمندان توانستند با مشاهده ستارگان و خورشید، طول روزها، ماهها و سالهای زمین را اندازه بگیرند.

این بررسی‌ها به تنظیم زندگی‌اشان روی این سیاره جدید که با سیاره خودشان بسیار متفاوت بود کمک فراوانی کرد چرا که در آنجا طول روزها و سالها با آنچه روی زمین برقرار است یکی نبود. پژوهش در اخترشناسی موجب شد تا آنها خود را کاملاً با زمین وفق دهند و آنرا بیش از پیش بشناسند.

«آنها پر بار از موجودات زنده شود و پرندگان در بالای زمین به پرواز آیند.» پیدایش ۱:۲۰.

سپس آنان اولین جانوران آبی از پلانکتون تا ماهی کوچک و بعد ماهیان خیلی بزرگ را خلق کردند. همچنین خز و جلبک دریایی را ابداع نمودند تا این دنیای زنده را موازنه بخشند. بطوریکه ماهیان کوچک می‌توانستند تغذیه شوند تا بعد بنوبه خود خوراک ماهیان بزرگتر شوند و الی آخر و باین نحو موازنه طبیعی برقرار شود و هیچ نوعی نتواند سایر انواع را بخاطر تغذیه خود کاملاً از بین ببرد. این چیزی است که شما آنرا اکنون اکولوژی می‌نامید. برقراری این سیستم موفقیت آمیز بود. آنها با یکدیگر ملاقات کرده، جلسات و مسابقاتی تشکیل دادند و گروهی را که زیباترین و جالب‌ترین جانوران را آفریده بودند انتخاب کردند.

پس از ماهیان، پرندگان را آفریدند، باید گفت که این امر بر اثر فشار هنرمندان بود که پا از مسیر اصلی فراتر گذاشته و عجیب‌ترین رنگها و حیرت‌انگیزترین اشکال جانوران را ابداع نمودند بطوری که پاره ای از این پرندگان بعلت پر و بالهای زیبا اما سنگین در پرواز دچار زحمت می‌شدند. مسابقه‌ها تا آنجا ادامه یافت که نه تنها خصوصیات جسمانی بلکه رفتار این قبیل حیوانات از جمله رقص‌های شگفت آورشان در آداب جفت گیری را نیز دربر گرفت. از سوی دیگر بعضی از گروههای دانشمندان حیوانات وحشت انگیز و در واقع هیولاهایی آفریدند که تصدیقی بود برای اثبات حرف مردمی که با برنامه‌های آفرینشی در سیاره خود مخالفت می‌ورزیدند. این آفریده‌ها اژدها یا آنچه دایناسور و بورتوساروس نامیده شده‌اند، بودند.

«حیوانات زنده در زمین بر حسب انواع خود پدیدار گردند، احشام، خزندگان، حیوانات وحشی، هر یک طبق نوع خود.» پیدایش ۱:۲۴.

پس از دریا و هوا، حیواناتی روی زمینی که گیاهان و سبزه‌زارها آن را بی مانند کرده بودند خلق شدند. غذا برای گیاه خواران موجود بود. اینها اولین نوع حیوانات بودند که بر سطح زمین آفریده شدند. پس از آن، انواع گوشتخواران بمنظور حفظ موازنه بوجود آمد. در این مورد نیز موازنه نسبی انواع می‌بایست رعایت میگردد. آن دانشمندان از سیاره‌ای آمده بودند که من از آنجا آمده‌ام. من یکی از آنهایی هستم که حیات را روی زمین خلق کرده‌است.

در این موقع بود که ماهرترین دانشمندان ما خواستار بوجود آوردن نوع بشر آزمایشگاهی همانند خودمان شدند. هر گروه با اشتیاق شروع بکار کرد. خیلی زود توانستیم مخلوقات خود را مورد مقایسه قرار دهیم. اما سیاره‌ای که ما از آن آمده بودیم وقتی متوجه شدند که ما درصدد ساختن "بچه‌های آزمایشگاهی" هستیم که ممکن است بتوانند به سرزمین‌اشان رفته و دنیای آنها را تهدید نمایند بشدت عصبانی شدند. آنها از این می‌ترسیدند که اگر نیروی مغزی و قدرت این مخلوقات آزمایشگاهی در مرتبه‌ای بالاتر از نیروی خالقین از کار در آید، این انسانهای جدید می‌توانند خطرآفرین باشند. ما مجبور بودیم آنها را در شرایط زیست ابتدایی نگه داشته و نگذاریم از نکات علمی سر در بیاورند ما اعمال خود را به مانند افسانه و ماوراء الطبیعه بروز دادیم. شمار گروههای آفرینندگان را می‌توان به آسانی بدست آورد. هر نژاد بشری روی زمین بمنزله یکی از گروههای مزبور می‌باشد.

"انسان را همگون خویش و شبیه بصورت مجسم خود بیافرینیم. تا او بر ماهیان دریا، بر پرندگان آسمان، بر چارپایان اهلی، بر همه جانوران وحشی و همه خزندگان روی زمین غلبه کرده و آنان را در اختیار بگیرد." پیدایش  
۱:۲۶

"بصورت مسجم خود"، می‌بینید که شباهت فوق‌العاده‌ای بین شما و ما وجود دارد. این موقعی بود که مسائل ما آغاز شد. گروهی در سرزمینی که امروز بنام اسرائیل موسوم گردیده مستقر شدند، محلی که در آن زمان در نزدیکیهای یونان و ترکیه بر قاره اصلی قرار داشت. این گروه شامل مبدعین زیرک و با استعداد بود. شاید بتوان گفت اصولاً "گروه مزبور، زیرک‌ترین گروهها بود. حیوانات آنها زیباترین بودند و گیاهانشان دل‌انگیزترین عطر را می‌پراکند. همان چیزی که شما روی زمین آنرا بهشت می‌خوانید.

انسانهایی که آنان آفریدند با هوش‌ترین مردم بودند، بهمین جهت آنان ناچار بودند برای پیشگیری از برتری یافتن مخلوقین بر خالقین دست به اقداماتی بزنند. انسان مخلوق ناچار می‌بایست در جهل و نادانی از اسرار بزرگ علمی محبوس می‌بود. اما در عین حال برای اینکه هوش این انسان اندازه‌گیری شود، او می‌بایست آموزش داده می‌شد.

«از هر درختی در باغ می‌توانی بخوری جز از درخت دانش خوب و بد، که نباید از آن بخوری زیرا روزی که از آن بخوری خواهی مرد.» پیدایش ۲:۱۷.

این بدان معنی است که می‌توانی هرچه را بخواهی یاد بگیری. تمام کتابهایی را که ما در اینجا در اختیارت قرار می‌دهیم بخوان اما هرگز نباید به کتابهای علمی دست بزنی، در غیر اینصورت تو خواهی مرد.

«او تمام حیوانات را در معرض دید انسان قرار داد تا ببیند آنها را چه خواهد نامید» پیدایش ۲:۱۹.

«انسان ناچار بود گیاهان و جانوران دور و بر خود را شناسایی کرده و روش زندگی و طریقه بدست آوردن غذا از آنها را بیاموزد. خالقین اسامی و قدرت هر چیزی را که در اطراف او قرار داشت به او آموختند، زیرا گیاه شناسی و جانور شناسی برایش خطرناک بحساب نمی‌آمد. شادمانی این گروه دانشمندان را پیش خود تصور کن. در حالی که دو بچه یکی مذکر و یکی مونث در اطرافشان می‌دویدند، آنان می‌خواستند با اشتیاق باین دو کودک همه چیز را بیاموزند.

«مار بزرگ . . . به زن گفت . . . از میوه درختی که در میان باغ است . . . نخوای مرد. برای اینکه الوهیم می‌داند که روزی که تو از آن بخوری چشمانت باز شده و مثل خدایان خواهی شد.» پیدایش ۳:۱-۵.

در بین دانشمندان بعضی‌ها عشقی عمیق به انسانهای کوچک مخلوق خود احساس می‌نمودند و می‌خواستند آموزش کاملی به این کودکان بدهند تا آنها را دانشمندی نظیر خود بار آورند. پس باین جوانان بالغ گفتند که می‌توانند مطالعات علمی خود را ادامه دهند و با این کار دانش خود را تا سطح خدایان ارتقاء دهند.

«پس چشمان هر دوی آنها باز شد و دانستند که برهنه‌اند.» پیدایش ۳:۷ .

«در این موقع آنها فهمیدند که خودشان هم می‌توانند به نوبه خود خالق موجودات زنده شوند. پس بر پدران خود خشمناک گردیدند که آنها را از کتابهای علمی دور نگه داشته و آنها را با حیوانات خطرناک آزمایشگاهی برابر دانسته‌اند.

«یهوه (الوهیم) به مار بزرگ چنین گفت: «لعنت بر تو . . . بر شکمت خواهی خزید و همه روزهای عمرت خاک خواهی خورد.»، پیدایش ۳:۱۴.

مار بزرگ یا ابلیس، این گروه کوچک آفرینندگان که میل داشتند حقیقت را

بر آدم و حوا افشاء نمایند، توسط حکومت سیاره اصلی محکوم شدند که در کره زمین در تبعید بسر ببرند، در حالیکه آفرینندگان دیگر ناچار شدند که آزمایشات خود را متوقف کرده و کره زمین را ترک کنند.

«الوهیم برای هر مرد و زن پوشش‌هایی از پوست حیوانات تهیه کرده، آنها را ملبس کردند.» پیدایش ۲:۲۱ .

آفرینندگان وسایلی ابتدایی در اختیارشان قرار دادند تا زنده ماندن آنها را تضمین کنند. بدین ترتیب این وسایل آنها را خودکفا کرده تا بدون تماس با آفرینندگان خود را اداره کنند. در انجیل جمله‌ای بجا مانده که بسیار به متن اصلی نزدیک است:

«اکنون انسان یکی از ما شده و این را باید مرهون علم دانست. اکنون باید اطمینان حاصل شود که او به درخت زندگی دست نیابد تا از آن بخورد و تا ابد زنده بماند.» پیدایش ۲:۲۲ .

عمر انسان خیلی کوتاه است اما یک راه علمی برای طولانی کردن آن وجود دارد. دانشمندی که تمام عمر خود را صرف مطالعه می‌کند، هنگامی شروع به کشفیات می‌کند که پیر شده است. علت اینکه پیشرفت انسان اینقدر کند است همین است. در حالیکه اگر می‌توانست ده برابر این مدت عمر داشته باشد، دانش علمی‌اش جهش عظیمی پیدا می‌کرد. اگر در آغاز بشر می‌توانست بیشتر عمر کند، می‌توانست سرعت زیاد کاملاً "هبطراز ما شود زیرا قوای ذهنی او کمی بیش از ما است. او از استعدادهای بالقوه خود بی‌خبر است، همانطور که قبلاً اشاره کردم. مثلاً" در یک مسابقه، مردم اسرائیل بعنوان نوع انسانی که بخاطر هوش و نبوغ‌اش موفق‌ترین انسان روی زمین بوده انتخاب شدند. برای همین است که مردم اسرائیل همیشه "مردم برگزیده" به حساب می‌آیند. این صحیح است چرا که آنها توسط گروه آفرینندگانی که دور هم جمع می‌شدند تا کارهای خود را مورد بررسی و قضاوت قرار دهند انتخاب شده بودند. شما خود می‌توانید شمار نوابغی که از میان این قوم برخاسته‌اند را به حساب آورید.

«پس او بشر را به بیرون راند و کروبیان را و شمشیر شعله‌وری که جهت پاسداری از درخت زندگی به هر سو می‌گشت را در شرق باغ عدن قرار داد.» پیدایش ۳:۲۴ .

سربازان با سلاحهای اتمی متلاشی کننده در مدخل جایگاه آفرینندگان مستقر شدند تا انسانها را از دزدیدن دانش علمی بیشتر باز دارند.

## طوفان

فصل چهارم از کتاب پیدایش را ببینیم: "و در گذر زمان چنین پیش آمد که قابیل از میوه‌های زمین برای یهوه آورد و هابیل نیز از بره‌های گله‌اش." پیدایش ۴:۳.

آفرینندگان در تبعید که زیر نظارت ارتش قرار داشتند انسانها را تشویق می‌کردند که برایشان غذا بیاورند. تا به ما فوق‌های خود نشان دهند که مردمانی که بتازگی آفریده شده‌اند خوبند و هیچگاه بر علیه پدران خود آشوب نمی‌کنند. آنها موفق شدند که اجازه استفاده از درخت زندگی را برای پیشوایان این اولین گروه انسانها بدست آورند و این نشان می‌دهد که چطور انسانها توانستند سالهای زیادی زندگی کنند. مثلاً "آدم نهصد و سی سال، ست (Seth) نهصد و دوازده سال و انوش (Enoch) نهصد و پنج سال زنده بودند.

"وقتی که مردم زمین شروع به تولید مثل کردند و دخترانی از آنان زاده شد، پسران الوهیم دیدند که دختران آنها زیبا هستند. آنها این دختران را به هسری خویش برگزیدند." پیدایش ۲-۱-۶.

آفرینندگانی که در تبعید می‌زیستند زیباترین دختران مردم را گرفته و همسر خود قرار دادند.

"روح من برای همیشه با بشر نخواهد بود زیرا او جسم دارد. با این همه روزگار او یکصد و بیست سال خواهد بود." پیدایش ۶:۲.

طول عمر ارثی نیست و فرزندان جدید آدم خودبخود از درخت زندگانی بهره‌مند نشدند. این موجب رفع نگرانی مقامات سیاره دوردست بود. پس راز عمر طولانی از دست رفت و پیشرفت نوع بشر کاهش یافت.

"وقتی که پسران الوهیم بطرف دختران آدم آمدند و از آنها فرزندان بوجود آمد، آنان قهرمانان گذشته و مردانی مشهور شدند." پیدایش ۶:۴.

این اثباتی است در دست شما که آفرینندگان برای داشتن فرزندان استثنایی می‌توانستند با دختران آدمهایی که خود آفریده بودند رابطه جنسی برقرار کنند. این اعمال بنظر ساکنین سیاره دوردست بسیار خطرناک بنظر می‌رسید. پیشرفت علمی روی زمین اعجاب انگیز بود به همین جهت تصمیم گرفته شد آنچه را ساخته بودند نابود کنند.

"و یهوه دید که آدم شرارت بسیار روی زمین کرده است و افکار و تمایلاتش

شرارت چیزی نبود بجز میل مردمی که می‌خواستند مستقل بوده و دانشمندی همچون آفرینندگان خود باشند، در حالیکه برای آفرینندگان بهتر بود که نوع بشر به زندگی ابتدایی و وابسته خود در کره زمین ادامه دهد. شرارتشان در واقع میل ایشان به پیشرفت بود تا روزی بتوانند بر آفرینندگان خود برتری جویند. آفرینندگان از سیاره دور دستشان تصمیم گرفتند که با بکاربردن موشکهای هسته‌ای تمامی حیات روی زمین را نابود کنند. اما آفرینندگان تبعیدی در کره زمین که از برنامه با خبر شده بودند از نوح خواستند که سفینه‌ای فضایی بسازد تا هنگام سیل ناشی از انفجارات هسته‌ای در مدار زمین در گردش باشد. قرار بر این بود که جفتی از هر نوع موجود زنده در این سفینه جا داده شود، البته جفت در اینجا به زبان عامیانه بکار رفته است. در واقع دانش علمی‌تان بزودی شما را قادر به درک این موضوع خواهد کرد که تنها یک سلول زنده مذکور مونث از هر نوع کافی خواهد بود تا تمامی موجودات را از نو بازسازی کرد. این مسئله کاملاً شبیه به اولین سلول زنده موجود در رحم مادر است که تمام اطلاعات لازم برای پدیدار شدن یک انسان حتی از نظر رنگ مو و چشم را با خود به همراه دارد. این تکلیف عظیمی بود روی شانه نوح اما بموقع انجام شد. وقتی که انفجارات هسته‌ای بوقوع پیوست. حیات در چند کیلومتری بالای زمین تحت حفاظت قرار داشت. تمامی اقلیم زمین و حیات بوسیله یک موج عظیم و جزر و مد درزیر آب غوطه‌ور شد و تمامی انواع حیات که بر سطح آن بود بکلی نابود شد.

"سفینه به بالای زمین برده شده بود." پیدایش ۷:۱۷.

چنانکه آشکارا می‌بینی گفته شده است که سفینه به بالای زمین برده شده بود نه روی آب. پس آنها ناچار در حال انتظار بودند تا موقعی که دیگر باران خطرناک رادیو اکتیو از جو بر زمین نبارد.

"بر روی زمین آب بمدت ۱۵۰ روز درحال جمع شدن بود." پیدایش ۷:۲۴

سفینه با طبقات سه گانه‌اش بر زمین نشست - "تو آنرا در سه طبقه خواهی ساخت. قسمت زیرین، طبقه میانی و طبقه سوم" - به غیر از نوح، سفینه حامل یک جفت از هر نژاد انسان نیز بود. "الوهیم نوح را بیاد آوردند. بادی بر سرتاسر زمین وزید و آب ها بی حرکت و آرام شدند." پیدایش ۸:۱

بعد از اندازه گیری مقادیر موجود رادیواکتیویته و انهدام آن بطریقه علمی، آفرینندگان به نوح گفتند که جانوران را به خارج از سفینه هدایت کند تا



بینند که آیا اتمسفر برای حیات جانوران مناسب شده است یا نه. تمام عملیات موفقیت آمیز بود. آنها در هوای آزاد، زندگی دوباره یافتند. آفرینندگان از انسانها خواستند که به کار و تولید مثل بپردازند و از بانین خویش که ایشان را آفریده و از نابودی نجاتشان داده بودند قدردانی کنند. نوح موافقت کرد که برای زندگی و رفاه آفرینندگان سهمی از تمام محصولات کشاورزی را در اختیار ایشان قرار دهد.

«نوح قربانگاهی برای یهوه ساخت. حیوانات و پرندگان پاک و ناب را کلچین نموده و در قربانگاه عرضه نمود.» پیدایش ۸:۲۰ .

مراقبت انسانها از آفرینندگان باعث شادمانی ایشان شد. پس وعده دادند که دیگر هرگز آفرینش را به نابودی نکشند. آنها درک کردند که خواست انسانها برای پیشرفت امری طبیعی است.

«همه تمایلات قلبی بشر شریراهنه است.» پیدایش ۸:۲۱ .

هدف بشر پیشرفت علمی است. هر نژاد بشر دوباره در جایی که در آن آفریده شده بود مستقر گردید. تمامی حیوانات نیز از سلولهایی که در سفینه محفوظ نگهداشته شده بود بار دیگر آفریده شدند.

«پس از طوفان از ایشان ملتهایی مجزا در زمین مستقر گشت.» پیدایش ۱:۲۲ .

## برج بابل

هوشمندترین نژاد، مردم اسرائیل، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نمودند و بزودی سفر به فضا را با کمک آفرینندگان در تبعید شروع کردند. آفرینندگان تبعیدی می‌خواستند که انسان با رفتن به سیاره دوردست هوش و رشد علمی خویش را نشان داده و با ادای احترام و صلح عفو همگانی بدست آورند. بنابراین یک راکت عظیم یا همان برج بابل را ساختند.

" و اکنون تصمیم گرفته‌اند که این کار را انجام دهند. ازاین به بعد هر چیزی را که طرح بریزند وراء دسترسی شان نخواهد بود." پیدایش ۱۱:۶ .

وقتی که مردم سیاره ما دراین باره مطالبی به گوششان رسید به وحشت افتادند. هنوز زمین را تحت نظر داشتند و می‌دانستند که حیات بر روی آن نابود نشده است.

«به آنجا برویم و قوه ناطقه‌اشان را مشوش کنیم بنحوی که نفهمند که به یکدیگر چه می‌گویند. لذا بیهوش آنها را متفرق کرده و بر سراسر زمین پراکند.» پیدایش ۱۷-۱۱.

پس آنها آمدند و از میان یهودیان پیشرفته‌ترین دانشمندان آنها را گرفته و بر سرتاسر قاره مابین طوائف بدوی در کشورهایی که هیچکس بعلت اختلاف زبان آنها را درک نمی‌کرد پراکندند و همه وسایل علمی را از بین بردند.

#### سدوم و گومور

آفرینندگان در تبعید بخشوده شده و اجازه یافتند تا به سیاره خویشتن برگردند. در آنجا سرگذشت آفرینش عظیم و با شکوه خود را در معرض دادخواهی قرار داده و از آن دفاع کردند. تمام چشمها در سیاره دوردست بسوی زمین دوخته شد چرا که مخلوقات ایشان در زمین به زندگانی ادامه می‌دادند. اما میان انسانهای پراکنده در زمین کسانی بودند که آتش انتقام در درونشان زبانه می‌کشید. اینان در شهرهای سدوم و گومور جمع شدند. و چون توانسته بودند تعدادی از رازهای علمی را از نابودی نجات دهند، گروهی را برای تنبیه کسانی که کوشش در نابودیشان کرده بودند مامور کردند. آفرینندگان دو جاسوس جهت تحقیق درباره آنچه که می‌گذشت به زمین فرستادند.

«دو فرشته عصر هنگام به سدوم آمدند.» پیدایش ۱۹:۱ .

مردم سعی به کشتن آن دو کردند اما جاسوسان موفق شدند آنها را با یک سلاح اتمی جیبی کور کنند.

«و آنها را، کوچک و بزرگ، با کور کردن شکست دادند.» پیدایش ۱۹:۱۱.

به مردمی که آرامش طلب بودند اخطار کردند که شهر را ترک کنند، زیرا قصد داشتند که آنجا را با انفجار اتمی نابود کنند.

«اینجا را ترک کنید. زیرا بیهوش می‌خواهد شهر را نابود کند.» پیدایش ۱۹:۱۴ .

وقتی که مردم شهر را ترک می‌کردند بهیچوجه شتابی از خود بروز نمی‌دادند چرا که تشخیص نمی‌دادند انفجار اتمی یعنی چه.

«برای حفظ جانهای خود فرار کنید. به پشت سرتان هم نگاه نکنید و در هیچ جا نایستید.» پیدایش ۱۹:۱۷ .

و بسببها بر شهرهای سدوم و گومور افتادند.

«سپس بیهوش باران آتش و گوگرد از آسمانها بر سدوم و گومور فرو ریخت. این دو شهر را زیر و رو کرد و تمام دشت و سرزمین و ساکنین شهرها و همهٔ رویدنی‌های روی زمین را نابود نمود. اما زن لوت به پشت سر نگاه کرد و تبدیل به ستونی از نمک شد.» پیدایش ۱۹:۲۴-۲۶ .

همانطور که می‌دانید سوختگی حاصل از انفجار اتمی در کسانی که به مرکز انفجار نزدیک باشند باعث هلاکت آنها می‌شود و باقیماندهٔ اجساد شبیه به مجسمه‌هایی از نمک بنظر می‌رسد.

### قربانی ابراهیم

پس از چندی آفرینندگان مایل بودند بدانند که آیا مردم اسرائیل و بخصوص پیشوای آنها هنوز احساسات مثبتی نسبت بایشان دارند بخصوص که این مردم به حالت نیمه بدوی برگشته و اکثریت مغزهای متفکرشان نابود شده بود. در اینجا است که داستان ابراهیم که می‌خواهد پسر خود را قربانی کند بازگو شده است. آفرینندگان او را مورد آزمایش قرار دادند تا ببینند که آیا تمایلات او نسبت بایشان بقدر کافی قوی می‌باشد. خوشبختانه نتیجهٔ این آزمایش قانع کننده بود.

«دستت را علیه پسر بلند مکن و باو دست مزین. اکنون می‌دانم که تو از الوهیم می‌ترسی.» پیدایش ۲۲:۱۲ .

فعلاً تا اینجا کافی است. آنها را ترکیب و تلفیق کن و هرآنچه را به تو گفتم بنویس. فردا بیشتر با تو صحبت خواهم کرد.»

بار دیگر مرد کوچک اندام مرا ترک کرد و سفینهٔ فضایی به آرامی برخاست. چون این بار هوا صافتر بود توانستم طرز بلند شدن آنرا از زمین باجزئیات بیشتر ببینم. در فاصلهٔ حدود ۴۰۰ متری از حرکت ایستاد. سپس آرام و بدون سر و صدا سفینه به رنگ قرمز درآمد. مانند اینکه داشت گرم می‌شد، بعد به رنگ سفید همچون فلز گداخته و سپس به رنگ ارغوانی و آبی همچون جرقه‌ای بسیار عظیم بنحوی که امکان نگاه کردن به آن غیرممکن بود، شد. و بالاخره کاملاً ناپدید شد.



فصل سه: نظارت بر برگزیدگان

موسی

شیبوره‌های شهر جریکوه

سامسون و تله پاتی

اولین اقامتگاه

الیاس پیامبر

تکثیر نان

بشقاب پرنده ازاکیل

قضایوت موعود

شیطان

انسان نمی‌توانست درک کند

موسی

روز بعد همدیگر را باز ملاقات کردیم و او داستانش را چنین ادامه داد:

در کتاب پیدایش فصل ۲۸ شرح دیگری از حضور ما یافت می‌شود.

«نردبانی بر زمین قرار داشت و بالای آن بآسمانها می‌رسید و فرشتگان الوهیم از آن بالا و پائین می‌رفتند.» پیدایش ۲۸.

انسانهایی که پس از هلاکت هوشمندترین‌اشان و نابودی مراکز پیشرفتشان ، چون سدوم و گومور ، بحالت بدوی برگشته بودند بطور نسبتاً "احمقانه‌ای شروع به پرستش قطعات سنگ و بت کرده و آفرینندگان خود را فراموش کردند.

"این خدایان عجیب و غریب را که بین شما وجود دارند، کنار بگذارید." پیدایش ۱۲: ۲۵.

در کتاب مهاجرت ما در حضور موسی ظاهر می‌شویم:

"و فرشتگان یهوه بصورت شعله ای آتشین از میان بیشه نزد او حاضر شدند و بین که بیشه با آتش می‌سوخت اما از بین نمی‌رفت." مهاجرت ۲:۲.

راکتی در جلو او به زمین نشست. این پدیده را می‌توان چنین توصیف کرد که مثلاً "امروزه ما بخواهیم سفینه فضایی خود را در نزد شخصی از اهالی یکی از طایفه‌های بدوی برزیل فرود آوریم بطوریکه نور درخشان سفینه از میان درختان نمایان شود اما درختان را نسوزاند.

گروهی که بعنوان هوشمندترین مردم انتخاب شده بودند زیرکترین مغزهای خود را از دست داده بودند و بصورت غلامان طوائف مجاور که بعلت مصون ماندن از انهدام، عدۀ آنها بسیار بیشتر بود، درآمده بودند. پس لازم بود که با پس دادن زمینهایشان احترام و مقام به این گروه باز گردانده شود.

کتاب مهاجرت در آغاز بشرح آنچه که ما برای کمک به آزاد نمودن مردم اسرائیل انجام دادیم می‌پردازد. وقتی که سفر را آغاز کردند ایشان را بطرف سرزمینی که برایشان مقرر کرده بودیم هدایت کردیم.

"و یهوه بصورت ستونی از ابر در پیش می‌رفت و شب هنگام در ستونی آتشین، تا چراغ راهشان باشد." مهاجرت ۱۳:۲۱.

و برای اینکه پیشروی مصریان که در تعقیب آنها بودند کند شود:

"ستون ابر که در جلو می‌رفت، به عقب رفته، می‌ایستاد و بدین ترتیب برای یک گروه بمانند ابر و تاریکی بود، در حالیکه برای گروه دیگر بمنزله چراغ راه در شب می‌شد." مهاجرت ۱۴:۱۹-۲۰.

دودی که در پشت کاروان اسرائیلی‌ها بوجود می‌آمد، پرده‌ای بود برای کند کردن حرکت تعقیب کنندگان. سپس عبور از آب بوسیله یک اشعه دفع کننده که راه عبوری باز کرد ، امکان پذیر شد.

"از دریا ، زمین خشکی بساز و آنها تقسیم گردد." مهاجرت ۱۴:۲۱.

"و بدین نحو یهوه اسرائیلی ها را نجات داد." مهاجرت ۲۰:۱۴.

در اثنای گذشتن از بیابان، مردم برگزیده از گرسنگی رنج می بردند.

"بر بیابان نامسکون ورقه‌هایی به ظرافت شب‌نم یخ زده بر زمین ظاهر شد." مهاجرت ۱۶:۱۴.

مانده زمینی (گزانگبین) چیزی بیش از غذای شیبیایی مرکب از مواد مصنوعی خشک شده نبود. وقتی این غذا بر زمین پهن شده و با شب‌نم صبحگاهی مرطوب می‌گشت متورم می‌شد.

در مورد چوبدستی موسی که با آن "از سنگ آب بیرون می‌کشید" (مهاجرت ۱۷:۱۶) چیزی بجز دستگاه تشخیص حوضچه‌های آب زیرزمینی نبود، شبیه بآنچه شما اکنون برای کشف نفت بکار می‌برید. وقتی که محل آب کشف شد، فقط باید چاه کند.

در فصل ۲۰ کتاب مهاجرت تعدادی از احکام ذکر شده‌اند. چون اسرائیلی‌ها خیلی بدوی شده بودند ایشان نیازمند به قوانین اخلاقی و مخصوصاً "بهداشتی بودند. این موضوعات در فرامین مطرح شده بود. آفرینندگان برای امر به موسی برای پیروی از این فرامین به کوه سینا آمدند. آنان با سفینه فضایی خود وارد شدند.

"رعد و برق بود و ابری متراکم در بالای کوه، و صدای شیپور بسیار غرا و طولانی." مهاجرت ۱۹:۱۶.

"و کوه سینا سراسر پوشیده از مه و دود بود چرا که یهوه بوسیله آتش بر آن فرود آمده بود و لذا دود مانند آنکه از کوره بیرون آید، به هوا برخاست و تمام کوه بشدت به لرزه درآمد و صدای شیپور بدمت طولانی شنیده شد و بتدریج صدای آن بلند و بلندتر شد." مهاجرت ۱۹:۱۸-۱۹.

اما آفرینندگان نگران بودند که انسانها هجوم کرده و به ایشان بدرفتاری کنند. در نتیجه لازم بود که ایشان مورد تکریم و حتی ستایش قرار گیرند تا خطری متوجه‌اشان نشود.

"مردم نمی‌توانند از کوه سینا بالا روند. نگذارید که کشیشان و مردم رسوخ کرده تا به حضور یهوه آیند. بترسید از اینکه یهوه بر علیه ایشان طغیان کند." مهاجرت ۲۴:۲۲-۱۹.

"تنها موسی نزد یهوه خواهد آمد، بزرگان اسرائیل و سایر مردم نباید بهیچوجه همراه او بیلا روند." مهاجرت ۲:۲۴.

"آنان خدای اسرائیل را دیدند. بنظر می‌رسید که زیر پایش فرش از یاقوت کبود، به رنگ آبی روشن همانند آسمانها قرار داشته باشد." مهاجرت ۲۴:۱۰.

در اینجا شرحی است از پایه‌ای که یکی از آفرینندگان خود را بر آن عرضه می‌داشت. این پایه از همان آلیاژ آبی رنگی بود که کف این سفینه که در آن هستیم از آن ساخته شده است.

«منظرهٔ باشکوه و جلال یهوه مانند آتش دربرگیرنده ای در قله کوه بنظر می‌رسید.»  
مهاجرت ۱۷: ۲۴.

در اینجا «شکوه و جلال» همان سفینهٔ فضائی است که حالا شما می‌دانید به هنگام برخاستن آمیزه‌ای به رنگ آتشین دارد.

قرار بود این گروه آفرینندگان مدتی در زمین زندگی کنند و مایل بودند که غذای تازه بخورند. به همین جهت از اسرائیلی‌ها خواستند که مرتباً برایشان آذوقه و همچنین ثروت‌هایی که مایل بودند در مراجعت به سیارهٔ خودشان به همراه ببرند، تهیه کنند. ممکن است شما این واقعه را استعمار بحساب آورید.

«هرآنچه را که هر شخصی آزادانه تقدیم می‌کند قبول کن. این چیزهایی است که قابل قبول است: طلا، نقره، مس، انواع نخ تابیده به رنگهای بنفش، ارغوانی، قرمز، و غیره.»  
مهاجرت ۲۵: ۲-۴.

همچنین تصمیم گرفتند که زندگی مرفه‌تری داشته باشند. بنابراین از انسانها خواستند که برایشان محل اقامتی طبق طرحی که ترسیم کرده بودند بسازند.

طرحهای مورد نظر در فصل ۲۶ کتاب مهاجرت تشریح شده اند. در این اقامتگاه با نمایندگان مردم ملاقات می‌کردند و مردم مواد غذایی و پیشکش‌های خود را که نشان فرمان‌برداری و انقیاد بود بآنجا می‌بردند.

«او به خیمهٔ ملاقات وارد شد.» مهاجرت ۲۴: ۸.

«هنگامی که موسی بدانجا داخل شد ستون ابر پائین آمده و در مدخل خیمه قرار گرفت و یهوه با موسی صحبت می‌کرد.» مهاجرت ۲۴: ۹.

«و یهوه با موسی روبرو شده و همچون مردی که با دیگری سخن می‌گوید، هم صحبت شد.» مهاجرت ۲۴: ۱۱.

کاملاً شبیه به امروز، من می‌توانم با تو صحبت کنم و تو با من، فرد به فرد.

«تو نمی‌توانی چهرهٔ مرا ببینی زیرا امکان ندارد که بشر فانی مرا ببیند و زنده بماند.»  
مهاجرت ۲۴: ۲۰.



و این راجع به اختلاف اتمسفر مابین دو سیاره ما و شماس. آدمی نمی‌تواند چهره آفرینندگان را ببیند مگر اینکه آفرینندگان با پوشش تحت فشار محافظت شده باشند، زیرا اتمسفر زمین برای آنها مناسب نیست. اگر انسان به سیاره ما بیاید، آفرینندگان را بدون لباس فضائی خواهد دید اما بخاطر اتمسفر ناسازگار در آنجا خواهد مرد. قسمت اول کتاب لوتیکوس (Leviticus) چگونگی تقدیم غذا به آفرینندگان برای تغذیه را تشریح می‌کند. مثلاً "در لوتیکوس ۲۱:۱۷: "هیچوقت هیچ یک از فرزندان و فرزندزادگانتان که دچار عیب و نقص بدنی هستند نباید برای تقدیم آذوقه به نزد آفرینندگان بیایند."

واضح است که این امر برای اجتناب از حضور بیماران و معلولین بوده است که نشانگر شکست آفرینندگان و در نتیجه غیرقابل تحمل در نزد آفرینندگان بود .

در کتاب اعداد (Numbers) ۱۱:۱۷ شرح دقیقی از مانده که شمیمدانان شما می‌توانند به راحتی آنرا بسازند داده شده است.

"و مانده مثل تخم کشنیز، به رنگ ازرق و طعم آن مانند روغن تازه بود."

اما این مانده چیزی نبود جز غذای شیمیایی و آفرینندگان میوه‌ها و سبزیجات تازه را بر آن ترجیح می‌دادند.

"از اولین میوه‌های رسیده و محصولاتی که در سرزمین‌شان بعمل می‌آید نزد بیهوه خواهند برد."

در ضمن آفرینندگان به مردم یاد دادند که بر علیه مارگزیدگی نوعی دارو تزریق کنند.

"ماری آتشین بسازید و آنرا به بالای دسته‌ای فلزی قرار دهید تا هر کس که مار او را گزیده باشد بتواند به آن نگاه کند و زنده بماند."

همینکه کسی را مار می‌گزید به "مار برنزی" نگاه می‌کرد، یعنی سرنگی بنزد او آورده شده و سرم به او تزریق می‌شد . بالاخره مهاجرتی که ضمن آن برگزیدگان به سرزمین موعود آمدند پایان یافت و در پیروی از پند آفرینندگان تمام بت‌های مردم بدوی محلی را از بین بردند و بر سرزمینهای خود دست یافتند.

"شما تمام مجسمه‌های ساخته شده از فلزات مذاب را نابود کرده و کشور را به مالکیت خود در خواهید آورد."

برگزیدگان آخرالامر بسرزمین موعود رسیدند.

"زیرا که او پدران شما را دوست می‌داشت، نژاد شما را بعد از آنها انتخاب کرده است."

در کتاب جاشوا (Joshua) ۲:۱۵ شرح عبور از اردن را می‌خوانیم.

«هنگامی که کشیشان حامل صندوقچه به اردن رسیدند، آبی که از بالا می‌آمد از حرکت ایستاد. آب آنقدر رویهم جمع شد که شبیه به یک ساحل تا مسافت زیادی به عقب امتداد پیدا کرده بود. . . آنها کاملاً جدا شده و مردم در طرف مقابل به شهر جریکو (Jericho)، از آن عبور کردند.»

آفرینندگان «مردم برگزیده» را کمک کردند تا بدون آنکه حتی پاهایشان خیس شود از آب رد شوند، همانطور که هنگام گریختن از گروه مصریان با استفاده از اشعه دافعه کمک کرده بودند.

شیپورهای شهر جریکو

در پایان فصل ۵ از کتاب جاشوا شرح ملاقاتی بین آفریننده‌ای ارتشی و برگزیدگان درباره مقاومت شهر جریکو آمده است:

«من در مقام فرمانده ارتش یهوه در اینجا هستم.» جاشوا ۵:۱۴.

یک مشاور نظامی به منظور کمک به مردم یهود جهت تسخیر شهر جریکو فرستاده شده بود. به آسانی درک خواهید کرد که چگونه دیوارها فرو ریخت. می‌دانید که صوت بسیار قوی یک خواننده می‌تواند به آسانی باعث شکستن لیوان کریستال شود. صدای مافوق صوت بسیار تقویت شده می‌تواند دیوار را نیز خراب کند. آنچه که اتفاق افتاد همین بود – با کمک دستگاه بسیار پیچیده‌ای که در انجیل شیپور نامیده شده است.

«وقتی که انفجار بزرگ را با شاخ قوچ بوجود آوردند و وقتی که شما صدای شیپور را می‌شنوید. . . دیوار شهر فرو می‌ریزد و مسطح می‌شود.» جاشوا ۶:۵.

امواج مافوق صوت بنحو همزمان منتشر شده و دیوارها را فرو ریختند. کمی بعد از آن بمباران واقعی صورت می‌گیرد.

«از آسمان تگرگ سنگ توسط یهوه بر آنها بارید و افرادی بیشتر از آنچه اسرائیلی‌ها با شمشیر کشتند بوسیله تگرگ سنگ هلاک شدند.» جاشوا ۱۱:۱۰.

بمباران کاملی بود که بیش از اسلحه فولادین اسرائیلی‌ها موجب کشتار گردید.

یکی از عبارتهایی که باعث بیشترین سوء تفاهم شده در جاشوا ۱۰ می‌باشد که چنین بیان گردیده:

«و خورشید ایستاد و ماه تاخیر کرد تا آنکه مردم از دشمنان خود انتقام گرفتند.»

که در حقیقت معنای آن این است که جنگ برق آسا صورت گرفت و فقط یک روز بطول انجامید. (بعدا) چنین ذکر شده که جنگ تقریباً یک روز کامل بطول انجامید. با در نظر گرفتن وسعت سرزمینی که تسخیر شد آنقدر مدت آن کوتاه بود که مردمان خیال می‌کردند که خورشید متوقف شده است.

در کتاب دادرسان (Judges) فصل ۶، یکی از آفرینندگان با مردی بنام گیدیون (Gideon) در تماس است که برایش غذا می‌آورد :

«فرشتهٔ یهوه ته عصائی را که در دست داشت جلو آورده و به گوشت و کیکهایی که خمیر آن ور نیامده بود زد، آتش از تخته سنگ زبانه کشید و گوشت و کیک را منهدم نمود. سپس فرشتهٔ یهوه از چشم او دور شد.» دادرسان ۶:۲۱.

آفرینندگان که بعلت لباسهای مخصوص و تحت فشار خود نمی‌توانستند در هوای آزاد چیزی بخورند هنگام ضرورت به کمک شیوه‌های علمی با استفاده از لوله‌های مرتجع یا نی می‌توانستند شیرهٔ اصلی غذاهای اهدائی را که قابل تغذیه باشد بیرون بکشند و بخورند. این جریان موجب پرتو افشانی می‌شود که مردم آن عصر فکر می‌کردند نشان آن است که «قربانی‌اشان به خدا» مورد پذیرش قرار گرفته است.

در فصل ۷ کتاب دادرسان آمده است که سیصد مرد با شیپورهایشان اردوگاه دشمن را احاطه کرده و با استفاده از دستگاههای تقویت صدا همه با هم شیپورها را بصدا درآوردند تا ساکنین اردوگاه را دیوانه کنند.

اکنون می‌دانید که اگر اصوات معینی با ارتعاشات خیلی زیر با شدت خیلی

زیادی پخش شوند می‌تواند هر کسی را دیوانه کند. در واقع سربازانی که احاطه شده بودند وحشی شدند. با یکدیگر به جنگ و جدل پرداختند و بعضی دست به فرار زدند.

سامسون و تله پاتی

در دادرسان، فصل ۱۲ باز مثال دیگری از جفت‌گیری بین آفرینندگان با زنان انسان یافت می‌شود.

«و فرشتهٔ یهوه پیش زن ظاهر شد و گفت: «نازا هستی و بچه ای نداری اما تو حامله خواهی شد و پسری میزائی.»

لازم بود که ثمره این جفت‌گیری از سلامت کامل برخوردار باشد تا رفتار طفلی که بدنیا خواهد آمد، مورد مطالعه قرار گیرد. به همین جهت است که به مادر می‌گوید: «شراب و هیچ نوشیدنی قوی ننوش و هیچ چیز ناپاک نخور. چرا که آگاه باش توپسری بدنیا خواهی آورد... بهیچوجه سراو نباید تراشیده شود زیرا این طفل باید از رحم تو و برای خدا نصرانی (Nazarite) باشد.»

«و فرشته الوهیم بار دیگر نزد زن آمد که در مزرعه نشسته بود و شوهرش نزد او نبود.»

شما خود می‌توانید آنچه را که در غیاب شوهر اتفاق افتاد مجسم کنید. برای دانشمندان کار مشکلی نبود که نازائی او را علاج کرده و او را آگاه کنند که بزودی فرزند کاملاً استثنایی خواهد زانید و باید بیشترین توجه و مراقبت را از وی بنمایید. برای آفرینندگان جفت‌گیری با دختری از انسانها کاملاً با شکوه بود. این امر بآنها اجازه می‌داد که پسرانی از خودشان برای فرمانروایی در زمین مستقر کنند، زیرا اتسفر اینجا برای خودشان مناسب نبود.

مسئله تراشیدن مو مسئله خیلی مهمی است. مغز انسان مانند یک دستگاه فرستنده عظیم است که توانایی ارسال گروهی از افکار دقیق و امواج را داراست. در واقع تله پاتی چیزی جز این نیست. اما این نوع فرستنده به آنتن‌هایی نیازمندست و موی سر و ریش همان آنتن‌هاست. به همین دلیل اگر کسی بخواهد از آن استفاده کند، نباید موی سر و ریش خود را بتراشد. مطمئناً مشاهده نموده‌اید که بسیاری از دانشمندان شما موی بلند و اغلب ریش دارند، پیامبران و مردم خردمند هم همینطور. اکنون دلیلش را می‌دانید.

بچه بدنیا آمد. او سامسون بود که داستانش را می‌دانید. آمده است که وی می‌توانست توسط نیروی تله پاتی مستقیماً با «خدا» ارتباط پیدا کند و این مرهون آنتن طبیعی یعنی موهایش بود.

آفرینندگان می‌توانستند در مصائب و مشکلات به او کمک کنند و شگفتی‌هایی برای افزایش نفوذ و اعتبارش بوجود آورند. اما وقتی که دلیله موهایش را کوتاه کرد، دیگر نمی‌توانست درخواست کمک کند. سپس دشمنانش چشمهای او را از حدقه در آوردند. اما وقتی که موهایش دوباره رشد نمود «نیروی» خود را باز یافت. بدین معنی که توانست باز از آفرینندگان درخواست کمک کند. در نتیجه آفرینندگان معبدی را که سامسون ستونهایش را لمس کرد منهدم کردند.

تمام این وقایع به «نیروی» سامسون نسبت داده شده بود.

در کتاب ساموئل (Samuel) فصل ۳ می‌بینیم که الیاس (Elijah) ساموئل را با تله پاتی آشنا می‌کند. خالقین می‌خواستند که با ساموئل تماس بگیرند و او فکر می‌کند که الیاس با او درحال صحبت کردن است. او «صداهایی می‌شنود».

«برو و استراحت کن و اگر او تو را صدا کرد باید بگویی: یهوه صحبت کن چرا که خادم تو می‌شنود.» ساموئل ۲:۹.

مانند گوینده تازه کار رادیوی مخابراتی که می‌گوید: «می‌توانم صدای شما را بلند و واضح بشنوم» و مکالمه تله پاتی شروع می‌شود.

«ساموئل ، ساموئل . . . بعد ساموئل جواب داد، صحبت کن که خادم تو می‌شنود.»

در مورد هنگامی که داود (David) با غلیات (Goliath) می‌جنگد، جمله خیلی جالبی ذکر شده است:

«که آیا او می‌تواند ارتش «خدای» زنده را شکست دهد؟» ساموئل ۱۷:۲۶.

این گفته واقعیت حضور یک «خدای» کاملاً محسوس و زنده را در آن عهد نشان می‌دهد.

تله پاتی بعنوان یک وسیله ارتباطات بین آفرینندگان و انسانها فقط وقتی ممکن بود که الوهیم در نزدیکی کره زمین بودند. وقتی که آنها در سیاره دوردست خود یا جایی دیگر بودند، نمی‌توانستند باین طریق ارتباط برقرار کنند. برای همین یک فرستنده – گیرنده در «صندوقچه خدا» (The Ark of God) که با انرژی اتمی کار می‌کرد نصب کردند. در ساموئل ۱:۵-۶ وقتی که فلسطینیها «صندوقچه خدا» را دزدیدند، بت آنان «داگون» (Dagon) در پیش «صندوقچه یهوه» بخاطرندانم کاریها و ترشحات الکتریکی به زمین افتاد. بعضی از قسسه‌های بدن آنان نیز بخاطر اشعه‌های خطرناک رادیواکتیویته سوخت.

« و آنان را مبتلا به غده‌های سرطانی کرد.»

حتی یهودیانی که هنگام کار با «صندوقچه خدا» مراقب نبودند، صدمه دیدند.

«گاوها لغزیدند و اوزا (Uzzah) به «صندوقچه خدا» دست یافت و آنرا به تصرف خویش درآورد. یهوه از اوزا عصبانی بود و او را در آنجا بخاطر عمل عجولانه‌اش به زمین کوفت. پس او در کنار «صندوقچه خدا» مرد.» ساموئل ۶.

صندوقچه داشت سرنگون می‌شد و اوزا وقتی که سعی کرد آنرا نگه دارد، بخش خطرناکی از دستگاه را لمس کرد و برق او را گرفت.

در کتاب پادشاهان (Kings I) یک، بخش ۲، در چندین جا می‌خوانیم «و شاخهای مجمره را بدست آورد»، که دستکاری اهرمهای کنترل فرستنده – گیرنده را در سعی برای تناسب با خالقین تشریح می‌کند.

اولین اقامتگاه برای خوش آمدگویی به الوهیم

شاه سلیمان کبیر اقامتگاه مجلی برای خالقین که برای ملاقات به کره زمین آمدند ساخت.

«یهوه گفت که در یک ابر اقامت خواهد کرد. من خانه‌ای برای شما خواهم ساخت.»

«شکوه یهوه، خانه یهوه را پر کرده است.» «ابر خانه یهوه را پر کرد.» پادشاهان یک ۱۲:۶. «من در میان پسران اسرائیل اقامت خواهم کرد.» پادشاهان یک ۶.

پس او در یک ابر زندگی می‌کند. یا در واقع در یک سفینه که در بالای ابرها بدور زمین می‌گردد. تصور کنید چطور انسانهای ابتدایی آن دوره می‌توانستند این مطلب را درک کنند.

«یک مرد خدا، فرستاده شده از طرف یهوه، از شهر جودا (Judah) به شهر بتهل

(Bethel) آمد . . . او گفت . . . قربانگاه بدو قسمت خواهد شد. جروبوام

(Jeroboam) دستش را از قربانگاه به بیرون دراز کرد و گفت: «او را بگیرید!» اما

دستی که دراز کرده بود. . . چین و چروک خورد و خشک شد بطوری که نتوانست آنرا عقب بکشد و قربانگاه بدو قسمت شد.» پادشاهان یک ۱۳:۴

یکی از خالقین بوسیله یک منهدم کننده اتنی قربانگاه را نابود کرد و دست یکی از مردانی را که به خالقین بی احترامی کرده بود سوزاند. بعد او از راه دیگری به اقامتگاه زمینی الوهیم بر می‌گردد تا مردم پیدایش نکنند:

«از راهی که آمدی، دوباره برنگرد. پس او از راه دیگری رفت.»

مثالی از کنترل رادیویی حیوانات از طریق الکتروود که شما هم اکنون درحال کشف آن

هستید در کتاب پادشاهان یک بخش ۱۷:۶ آمده است: «و کلاغان نان و گوشت در

صبح، و نان و گوشت در شب برایش آوردند.»

بخاطر کشفیات جدید و همچنین بمنظور اینکه به انسانها شانس برای تکامل و پیشرفت

آزادانه داده شود و همچنین برای اینکه ببینیم اگر انسان می‌تواند به عصر علم و دانش

برسد، آفرینندگان تصمیم گرفتند که کمتر و کمتر خودشان را نشان دهند. همچنین

تصمیم گرفتند که از طرق غیرمستقیم و با احتیاط بیشتری با انسانها در تماس باشند.

مثلاً، با استفاده از «کلاغهای مسافر» به الیاس (Elijah) غذا رساندند. این شروعی بود

برای آزمایش بزرگی در سرتاسر کهکشان که در آن چندین بشریت با هم در رقابت هستند. آفرینندگان تصمیم گرفتند که کمتر ظاهر شوند و در همه حال نفوذ و اعتبار سفیران خویش، پیامبرانی که معجزه می‌کردند، را زیاده‌تر کنند. این معجزه‌ها با استفاده از وسایل علی که برای مردم آن دوره قابل فهم نبود بسادگی توسط پیامبران انجام می‌شد.

«نگاه کن، پسرت زنده است.» پادشاهان یک ۱۷:۲۲.

«بخاطر این، حالا می‌دانم که تو مرد خدا هستی.»

الیاس از یک بچه جوان در حال مرگ مراقبت کرده بود و او را شفا داد. بعد او دستور داد تا دو گوساله در کنده‌های درخت در کوه کارمل (Carmel) برای تقدیس قرار داده شود، یکی بنزد بت بنل (Baal) و یکی بنزد خالقین. آنکه خودش آتش می‌گرفت بنزد «خدای» واقعی می‌بود.

طبیعتاً در موقع مشخصی که از قبل بین الیاس و آفرینندگان تعیین شده بود، کنده آنان با اینکه چوبش خیس بود آتش گرفت. این کار از طریق اشعه پرقدرتی شبیه به اشعه لیزر که از سفینه‌ای پنهان در ابرها فرستاده شد انجام گردید. «پس آتش بیهوده افتاد و تمام غذای تقدیبی و چوب و سنگها و گرد و غبار را سوزاند و آبی را که در گودال بود سرکشید.» پادشاهان یک ۱۸:۲۸.

## الیاس پیامبر

خالقین توجه مخصوصی به الیاس داشتند.

«فرشته‌ای او را لمس کرد و گفت: «برخیز و غذا بخور. در کنار تختش کوزه آب و کیکی قرار داشت. همه این وقایع در صحرا اتفاق افتاد. . .»

«و اینک، بیهوده عبور کرد و باد عظیم و با قدرتی کوهها را شکافت و سنگها را در مقابل بیهوده شکست. و بعد از باد، زمین لرزه آمد، اما بیهوده در زمین لرزه نبود، و بعد از زمین لرزه، آتش آمد، و بیهوده در آتش نبود، و بعد از آتش، صدای آرام و کوتاه.» پادشاهان یک ۱۹.

در اینجا تشریح دقیقی است از فرود یک سفینه فضایی شبیه به راکتهای خودتان. بعد

پدیدار شدن آفرینندگان آمده است.

«من دیدم بیهوه بر تختش نشسته و همگی ارتش آسمان در کنارش ایستاده.» پادشاهان یک ۲۲.

آفرینندگان بار دیگر از تله پاتی استفاده کردند، این بار تله پاتی گروهی، بطوری که هیچیک از پیشگویان نتوانست واقعبیت را برای پادشاه پیشگویی کند:

«من روح دروغ گویی خواهم بود در دهان تمامی پیشگویانش.»

در کتاب دوم پادشاهان، گفته دیگری دربارهٔ محافظت از الیاس توسط آفرینندگان وجود دارد.

«اگر من مرد خدا هستم، باشد که آتش آسمانی فرود آید و شما و همراهاتان را نابود سازد. آتش از آسمان فرود آمد و آن مامور و پنجاه مردش را نابود ساخت.» این اتفاق بار دیگر رخ داد. اما بار سوم، «فرشتهٔ بیهوه به الیاس گفت با او برو و از او ترس.»

در پادشاهان دو، بخش ۲، الیاس برای سوار شدن به یک سفینهٔ فضایی دعوت شده است که از زمین بلند می‌شود و او را با خود می‌برد.

«وقتی بیهوه الیاس را با خود با گردبادی به آسمان می‌برد.»

«ارابهٔ آتشین و اسبهای آتشین پدیدار گشتند و آن دو را از هم جدا کرد، الیاس و الیسا (Elisha) و الیاس با گردباد به آسمان رفت.»

در اینجا از بلند شدن یک سفینهٔ فضایی تشریح واضحی داده شده است. وقتی که گوینده از اسبهای آتشین صحبت می‌کند منظورش آتش و دودی است که از لوله‌های پرواز بیرون می‌آید. اگر شما به مردم بومی امریکای جنوبی یا افریقا یک موشک در حال بلند شدن را نشان دهید، آنان قادر نخواهند بود این پدیدهٔ علمی را به طریق منطقی درک کنند و در نتیجه آنرا چیزی ماوراء الطبیعه، عرفانی و یا روحانی می‌پندارند، وقتی آنان به قبیلهٔ خود برگردند، از اسبها و ارابه‌های آتشین سخن خواهند گفت.

در کتاب پادشاهان دو، بخش ۴، الیسا، مانند پدرش مرده‌ای را زنده می‌کند. بیچهٔ مرده‌ای را درمان کرده و به زندگی باز می‌گرداند. امروزه به وسیلهٔ ماساژ قلب و تنفس مصنوعی دهن به دهن، این امر عادی است که شخصی را که عضلات قلبش از کار افتاده به زندگی باز می‌گردانند.

بعد الیسا نان را افزایش داده و تقسیم می‌کند.



تکثیر نان

«مرد خدا بیست نان جو آورد اما خدمتکارش گفت: چطور می‌توانم صد نفر را با بیست نان غذا دهم؟»

آنها خواهند خورد و مقداری هم زیاد خواهد آمد. پس او نان‌ها را در پیش آنان قرار داد و آنان خوردند و مقداری هم زیاد آمد. همانطور که بیهوه گفته بود.»

آفرینندگان غذای خشک مصنوعی آورده بودند که وقتی آب به آن اضافه می‌شد پنج بار به حجم آن افزوده می‌گردید. پس با ۲۰ قطعه کوچک «نان» برای یکصد نفر بقدر کافی غذا بود. شما حالا راجع به قرصهای کوچک ویتامین که اولین فضاوردان شما از آن تغذیه می‌کردند آگاه هستید. این قرصها جای خیلی کمی می‌گیرند اما تمام مواد لازم غذایی را در خود دارند. یک قرص برای غذای یک نفر کافی است. مقداری برابر با حجم یک نان کوچک برای تغذیه پنج نفر کافی است. در نتیجه ۲۰ نان برای تغذیه یکصد نفر کافی بود.

اما مردم اسرائیل، که بتهای فلزی را ستایش می‌کردند، آدمخوار و خیلی فاسد و بی اخلاق شدند و این باعث تنفر و انزجار آفرینندگان شد.

«پس اسرائیل از سرزمینشان بیرون رانده شدند.» پادشاهان دو ۲۳: ۱۷.

در کتاب اسایا (Isaiah) می‌خوانید:

«در سال مرگ پادشاه اذایا من اودنای (Adonai) را دیدم نشسته بر تختش، والا و با تجلل، . . . بالای او فرشتگان سرافین (Seraphim) قرار داشتند: هر یکی شش بال داشت، یک جفت صورتش را پوشانده بود، یک جفت پاهایش، و یک جفت در پرواز گسترده بود.» اسایا ۶.

در اینجا آفرینندگان توصیف شده‌اند که لباس سراسری با شش موتور جت کوچک به تن داشتند، دوتا در پشت، دوتا در بازوها، و دوتا در پاها که برای تغییر مسیر بکار می‌رفتند.

این آغاز پراکندگی اسرائیلی‌های بود که تمدنشان بجای پیشرفت در پس رفت دائمی بود، در حالیکه همسایگان‌شان از آنان استفاده کرده و در حال پیشرفت بودند.

«کوش کن، صدایی همانند گروه عظیمی از مردم در کوهستانها! غوغایی در بین کشورهای مختلف، گویی ملتها با هم جمع می‌شوند! بیهوه ارتشی جمع‌آوری می‌کند»

برای جنگ. آنها از کشورهای دور دست می آیند از انتهای آسمانها، بیهوه و سلاحهای غضب او برای نابودی کل سرزمین." اساییا ۱۳.

همه حقیقت اینجا نوشته شده است، اما لازم است که بین سطرها را هم خواند و . . . .  
فهمید. «آنها از یک کشور دوردست می آیند و از انتهای آسمانها.» که خود بقدر کافی واضح است.

«شما در ذهن خود خیال کردید، من به آسمانها صعود خواهم کرد، من تخت سلطنتی ام را به بالای ستاره های خدا خواهم برد.» این اشاره ای است به دانشمندی که نابود شدند. آنان بقدر کافی اطلاعات علمی کسب کرده بودند که به سیاره آفرینندگان سفر کنند ولی در شهرهای سدوم و گومور نابود شدند. ارتش آسمانها در اینجا توصیف شده است وقتی که آنان با سلاحهای غضب خود برای نابودی کل سرزمین وارد شدند، مردم سدوم و گومور گفتند: «من به بالای انبوه ابرها بلند خواهم شد و خودم را همچون والاترین خواهم ساخت.»

اما نابودی از برابر شدن انسانها با آفرینندگان («واترین») جلوگیری کرد.

«او دنیا را به بیابانی تبدیل کرد . . . .» اساییا ۱۴.

انفجار اتسی کی بعد گفته شده است.

«چرا که فریاد تا مرز سرزمین معب (Moab) رفته است، سوزۀ آن از آنجا تا اگلیم (Eglaim) و تا چاه بیرلیم (Beerelim) و فریاد از آنجا . . . . چرا که آبهای دیبون (Dimon) از خون پر شده اند . . . .» اساییا ۹-۸:۱۵.

«چندین تنی نجات یافتند چرا که در خانه های سنگی خود پناه گرفتند.»

«بروید مردم من، به اتاقهای خود روید و درها را به پشت سر خود ببندید، برای مدتی کناره بگیرید تا غضب بگذرد.» اساییا ۲۶.

سفینه های فضایی «ازاکیل»

در کتاب ازاکیل (Ezekiel) است که جالبترین توصیف راجع به سفینه های فضایی ما را می شود پیدا کرد:

« نگاه کردم و طوفان بادی دیدم که از طرف شمال بیرون می آمد، ابر عظیمی بود با نورهای چشک زن که با نور درخشنده ای احاطه شده بود. وسط آتش شبیه فلز براقی

بود و در آتش چیزی شبیه به چهار موجود زنده، شکل ایشان شبیه انسان بود، اما هر کدام چهار چهره و چهار بال داشت. ساق پایشان بطور مستقیم بود و انگشتان پایشان همچون پای گوساله و همچون برنز صیقل داده برق می زد. زیر بالها در چهار طرفشان دستهایی مثل انسان داشتند.

هر چهار نفر متفاوت و بال داشتند و بالهایشان با یکدیگر در تماس بود. هر کدام بطور مستقیم می رفت و همانطور که حرکت می کردند بر نمی گشتند.

چهره هایشان باین شکل بود: هر کدام یک چهره انسان داشت و در طرف راست، چهره شیر و در طرف چپ، چهره گاو، و هر کدام یک چهره عقاب نیز داشت. چهره شان بدین شکل بود. بالهایشان به طرف بالا گسترده بود. هر کدام دو بال داشت که هر کدام، بال موجود دیگری را لمس می کرد، یکی از هر دو طرف و دو بال نیز بدنش را می پوشاند. هر کدام بطور مستقیم می رفت. هر کجا که روح می رفت آنها نیز به همان طرف می رفتند، بدون برگشتن.

ظاهر این موجودات زنده مانند زغال سنگ آتشین یا مشعل بود. آتش در بین این موجودات به عقب و جلو در حرکت بود، روشنا بود و نور آن به بیرون می درخشید. موجودات همچون برق نور به سرعت به جلو و عقب در حرکت بودند.

همانطور که به این موجودات زنده نگاه می کردم چرخه دیدم بر زمین که در کنار هر کدام از آنان با چهار چهره اش قرار داشت. این ظاهر و ساختمان چرخ بود. همچون سنگ کریسول (Chrysolite) برق می زدند و هر چهار تا شبیه به هم بودند. هر کدام شبیه چرخه بود که با چرخ دیگری در تقاطع بود. همانطور که در حرکت بودند به یکی از اطراف که چهره موجودات بود می رفتند. وقتی که موجودات می رفتند چرخها در گردش نبودند. حاشیه چرخها بالا و ترس آور بود و در اطراف هر چهار حاشیه، پر از چشم بود. وقتی که موجودات زنده حرکت کردند، چرخها در کنارشان حرکت می کرد و وقتی که موجودات زنده از زمین بلند می شدند، چرخها نیز بلند می شدند. هر جا که روح می رفت آنها نیز می رفتند و چرخها همراه با آنان بر می خاستند چرا که روح موجودات زنده در چرخها بود. وقتی که موجودات حرکت کردند، آنها نیز حرکت کرد. وقتی که موجودات متوقف شدند، آنها نیز متوقف شد و وقتی که موجودات از زمین بلند شدند، چرخها نیز همراه آنان بلند شد، چرا که روح موجودات زنده در چرخها بود.

گسترده در بالای سر موجودات زنده چیزی بود وسیع، براق همچون یخ و ترس آور. زیر آن، بالهای موجودات بطرف یکدیگر گسترده بود و هر کدام دو بال داشت که بدنش را پوشانده بود. وقتی که موجودات حرکت کردند صدای بالهایشان را شنیدم شبیه صدای گردش آب، همانند صدای قادر توانا، مانند همه یک ارتش. وقتی که متوقف شدند، بالهایشان را بستند. بعد همانطور که بالهای بسته ایستاده بودند، از بالای آن چیز وسیع در بالای سرشان صدایی آمد. بالای آن چیز وسیع در بالای سرشان وسیله ای بود شبیه تخت یاقوتی و در بالای آن تخت، پیکری بود شبیه انسان<sup>۱</sup> از اکیل ۱.

این توصیف دربارهٔ فرود آفرینندگان با سفینهٔ فضایی‌اشانی نمی‌توانست از این دقیق‌تر باشد. طوفان باد اثر دود یا بخار سفینه است که هواپیماهای امروزه در ارتفاعات بالا از خود بجا می‌گذارند. بعد سفینه با نور "چشمک زنش" و "فلز براقش" ظاهر شد.

بعد، چهار تن از آفرینندگان با لباسهای ضد جاذبه و موتورهای جت کوچک برای تغییر جهت، ظاهر می‌شوند. این موتورها بعنوان بال روی لباسهای فلزی تشریح شده‌اند. "پاهایشان . . . مانند برنز صیقل داده برق می‌زد." حتماً توجه کرده‌اید که لباس فضانوردان چقدر براق می‌باشد. وقتی که در نظر داشته باشید که یک انسان ابتدایی در اینجا سخن می‌گوید می‌بینید که سفینهٔ فضایی، چرخ، ظاهر آنان و عملیاتشان چندان بد تشریح نشده‌اند. . . . "مانند چرخ بود در میان چرخ دیگر . . . همانطور که می‌رفتند بر نمی‌گشتند." در وسط سفینهٔ فضایی، خیلی شبیه به همین که ما هم اکنون در آن هستیم، بخش قابل سکونت می‌باشد، یعنی "حاشیه": "در اطراف هر چهار حاشیه پر از چشم بود." همانطور که لباسهای ما تکامل پیدا کرده است و ما دیگر آن لباسهای پردردسر را نمی‌پوشیم، سفینه‌های ما سوراخهای پنجره یا "چشم" در اطراف حاشیه داشتند، چرا که ما هنوز کشف نکرده بودیم که چطور از میان دیوارهای فلزی می‌توانیم هر وقت که بخواهیم با تغییر ساختمان اتنی دیواره‌ها طرف دیگر را ببینیم.

سفینه‌های فضایی نزدیک آفرینندگان مستقر هستند تا در صورت احتیاج به آنان کمک کنند. این سفینه‌ها مواد و وسایل ضروری را در اختیار آنان قرار می‌دهند. آنان در حال بررسی سفینهٔ بزرگ بین کهکشانی که در بالای سرشان است هستند. آفرینندگان دیگر در درون سفینه آنها را راهنمایی می‌کنند. "روح موجودات زنده درون چرخ بود." ظاهراً لباس آنان نیز با چهار سوراخ پنجره‌ای شبیه به لباسهای اولیه غواصی بوده است: "هر کدام از آنان چهار صورت داشت . . . و هنگام حرکت بر نمی‌گشتند." سفینه‌های کوچک وسیلهٔ نقلیه‌ای هستند برای طی مسافت‌های کوتاه که برای ماموریت‌های اکتشافی بکار می‌روند.

در بالای سر آنها، سفینهٔ بزرگتر مخصوص سفر بین سیاره‌ای منتظر ایستاده بود. "گسترده در بالای سر موجودات زنده چیزی بود وسیع، براق همچون یخ و ترس آور . . . بالای آن در بالای سرشان وسیله‌ای بود شبیه تخت یاقوتی و در بالای آن تخت، پیکری بود شبیه انسان." این شخص در سفینهٔ بزرگ کار آفرینندگان را نظارت و هماهنگ می‌کرد.

از اکیل ترسیده و با صورت بر زمین افتاد چرا که تمام آن وقایع شگفت انگیز می‌بایست فقط از طرف "خدا" باشد. اما یکی از آفرینندگان به او گفت: "انسان بلند شو و بگذار با تو صحبت کنم . . . به چیزی که به تو می‌گویم گوش کن و آنچه به تو می‌دهم بخور." از اکیل ۲.

این حادثه شبیه است به "خوردن" از درخت علمی خوب و بد. در واقع غذا، غذای فکری بود و در حقیقت کتابی بود که به او داده شد: "بعد من دستی دیدم که بطرفم دراز شد و لوحه‌ای نگه داشته بود، بر هر دو طرفش نوشته شده بود."

نوشته در هر دو طرفش بود. چیز عجیبی است چرا که در آن موقع معمولاً فقط بر یک طرف کاغذ پوستی می‌نوشتند. بعد لوحه «خورده شد». به این معنی که از اکیل معانی آنرا کسب کرد و آنچه او یاد گرفت همان است که شما هم اکنون راجع به آغاز نسل بشریت روی زمین دارید مطلع می‌شوید. خیلی جالب و تشویق کننده بود که او گفت: «پس من آنرا خوردم و مزه‌اش به شیرینی عسل بود.»

سپس از اکیل در سفینه آفرینندگان به محلی که می‌بایست این اخبار و وقایع خوب را پخش کند منتقل شد.

«پس آن روح مرا با خود ببالا برد . . . و مرا به دوردست برد . . . در پشت سرم صدای همه‌زیادی شنیدم.» از اکیل ۳.

بعداً از اکیل پیامبر دوباره با سفینه فضایی آفرینندگان به جای دیگر برده می‌شود.

«و آن روح تاملین زمین و آسمان مرا بلند کرد و در منظر خدا به اورشلیم رساند.» از اکیل ۸.

از اکیل بعد توجه کرد که فرشتگان کروبیم (Cherubim) در زیر «بالهایشان» دستانی مانند انسان دارند.

«در پیکر فرشتگان از زیر بالهایشان دستانی چون انسان آشکار گشت.»

«همینطور که نگاه می‌کردم، فرشتگان بالهایشان را گسترده و از زمین برخاستند و رفتند، آن چرخ با آنان رفت.» از اکیل ۱۰.

«آن روح مرا بلند کرد و با خود آورد.» از اکیل ۱۱.

«شکوه بیهوش در وسط شهر از زمین برخاست و در بالای کوهی که در شرق شهر بود توقف کرد. بعداً آن روح مرا بلند کرد و به چلدا (Chaldea) آورد.» از اکیل ۱۱.

در اینجا سفرهای مختلف از اکیل در سفینه‌های فضایی آفرینندگان بازگو شده است.

«بیهوش مرا در میان دره‌ای پیاده کرد.» از اکیل ۳۷.

بعد «معجزه‌ای» اتفاق می‌افتد. آفرینندگان انسانهایی را که فقط استخوانشان باقی مانده، به زندگی باز می‌گردانند. همانطور که قبلاً گفتیم، در هر سلول موجود زنده تمام اطلاعات لازم برای بازسازی آن موجود وجود دارد، فقط کافی است که یک سلول مثلاً از استخوانهای برجا مانده را در ماشینی که تمامی مواد لازم برای زندگی را فراهم می‌کند قرار دهید تا موجود اولیه بازسازی شود. ماشین مواد لازم را فراهم می‌کند و

سلول تمامی اطلاعات لازم برای طرحهایی که از طریق آن موجود بازسازی خواهد شد. درست مانند یک اسپرم که تمامی اطلاعات لازم برای خلق یک موجود زنده، حتی رنگ چشم و مو، را نیز در خود دارد.

«پسر انسان آیا این استخوانها می‌توانند زندگی کنند؟ صدایی آمد و هان! لرزه‌ای. . . پی و گوشت بر آنها آمد و پوست آنها را پوشاند. . . به زندگی برگشتند و روی پاهایشان ایستادند، یک ارتش بسیار عظیم.» از اکیل ۲۷.

همه این کارها آسان است و یک روز شما این کار را خواهید کرد. برای همین است که مردم قدیم رسم داشتند که مردان بزرگ را هنگام خاک کردن تا آنجا که ممکن بود پیوشانند. تا اینکه یک روز دوباره امکان بازگرداندن آنان به زندگی باشد. این بخشی است از راز «درخت زندگی» و راز زندگی ابدی.

از اکیل بار دیگر سوار سفینه شده و به نزد مردی با لباس فضایی برده می‌شود.

« . . . و مرا آورد . . . و در کوه بلندی قرار داد. در طرف جنوبی ساختمانهایی بود شبیه به یک شهر . . . و مردی در آنجا بود به شکل برنز . . . » از اکیل ۴۰.

این «شهر» یکی از پایگاههای آفرینندگان در کره زمین بود که در کوههای خیلی مرتفع قرار داشت تا از دسترس و مزاحمت مردم بدور باشد. مردی که «شکل برنز» بود البته مردی بود که لباس فلزی بتن داشت . . . همانطور که ما را بخاطر پیکر کوچکیان به اشتباه به بچه یا فرشتگان کوچک بالدار تشبیه کرده‌اند.

در اقامتگاه زمینی یا «معدی» که از اکیل مشاهده کرد روحانیان مسئول خدمت به آفرینندگان به هنگام وظیفه لباسهای ضد عفونی شده می‌پوشیدند. این لباسها می‌بایست همیشه در معبد باقی می‌ماند تا از سرایت میکربهای مضر به آفرینندگان جلوگیری شود.

«وقتی روحانیان وارد بارگاه مقدس می‌شدند نمی‌بایست بدون ترک لباسهایشان، که هنگام وظیفه بتن داشتند، وارد حیاط خارجی شوند، چرا که اینان مقدس هستند.»

در اینجا بهتر بود نوشته می‌شد: «چرا که لباسها پاکیزه و ضد عفونی هستند.» اما این برای مردم قدیم که هر چیزی را که می‌دیدند و می‌شنیدند مقدس می‌شمردند، قابل فهم نبود.

در از اکیل بخش ۴۲:۱، سفینه بزرگ که از روی احترام، شکوه خدا یا روح خدا نامیده شده، نزدیک می‌شود: «و شکوه خدای اسرائیل را دیدم که از شرق وارد می‌شد. صدایش همچون صدای فوران آبهای زیاد و زمین از شکوهش درخشید.»

آفرینندگان نمی‌خواستند که کسی مزاحمشان شود.

«این دروازه باید بسته بماند. باز نباید شود و هیچکس وارد نخواهد شد، چرا که بیهوه،  
خدای اسرائیل، از این طریق وارد شده است. پس باید بسته بماند.» از اکیل ۴:۲

فقط «فرمانروا» اجازه ورود و صحبت با آفرینندگان را دارد.

«فرمانروا تنها کسی است که ممکن است بدرون دروازه رود و در حضور بیهوه غذا  
بخورد.»

اما فرمانروا می‌بایست از اتاق مخصوصی برای ضد عفونی شدن از طریق اشعه عبور  
کند.

«او از طریق ایوان آن دروازه وارد و از همان راه خارج خواهد شد.»

روحانیان لوییت (Levite) برای خدمت به خالقین (آفرینندگان) در آنجا بودند.

«ایشان برای خدمت بنزد من آمده و به من چربی و خون را تقدیم خواهند کرد. . . و  
فقط ایشان مجازند که برای خدمت به من به نزدیک میز آیند. . . » از اکیل ۱۶-۱۵:۴۵.

«وقتی که وارد اتاق درونی می‌شوند بایست لباس نخی بتن داشته باشند. . . و نباید  
خود را با چیزی ببندند که باعث عرق کردن شود.»

بوی عرق مردم زمین برای خالقین خیلی ناخوش آیند بود.

«بهترین میوه‌های تازه شما . . . و بهترین خمیرتان را به روحانیون می‌دهید باشد که  
برکتی به خانه‌تان برسد.» از اکیل ۲۰:۴۴.

غذاهای تازه برای خالقین بدین طریق فراهم می‌شد.

در بخش سوم کتاب دانیل (Daniel) شاه نبوچدنزر (Nebuchadnezzar) سه مرد را  
که به وجود خالقین آگاه بودند و اعتقاد داشتند، برای اینکه بجای خالقین یک خدای  
فلزی را پرستش نکردند، محکوم به سوختن در آتش کرد. اما این سه تن به وسیله یکی  
از خالقین که برای کمک به میان آتش آمد، و با استفاده از دفع حرارت و شعله و  
بدون کوچکترین صدمه‌ای، نجات یافتند.

« . . . چهار مرد را دیدم که در میان آتش رها بودند و هیچ صدمه‌ای ندیدند و  
چهارمی به شکل پسر خدا بود . . . » دانیل ۲.

بعداً، دانیل به لانه شیر انداخته می‌شود، اما شیرها به او صدمه‌ای نمی‌زنند. اینجا هم  
چیز عجیبی نبود، یک اشعه فلج کننده به خالقین اجازه داد که دانیل را بدون آسیب  
از لانه شیر بیرون آورند.

«خدای من فرشته اش را برای بستن دهان شیر فرستاده است.» دانیل ۶.

در بخش ۱۰ کتاب دانیل توضیح جالب دیگری از یکی از خالقین هست: «به بالا نگاه کردم و مردی دیدم . . . بدنش همچون یاقوت زرد تالگو داشت، صورتش همچون صاعقه می‌درخشید، چشمانش مانند مشعل شعله‌ور بود، پاها و بازوهایش مانند صفحه‌های برنزی برق می‌زد و چون صحبت می‌کرد، صدایش همانند صدای جمعیتی بود.»

#### قضاوت موعود

بخاطر بی‌ایمانی یهودیها بود که ایرانیان و یونانیها بر آنان سلطه داشتند. در نتیجه الوهیم «فرشتگانی» برای کمک در پیشرفت تکنیکی ایران و یونان فرستادند. وقایع مهم تاریخی این دو تمدن بدین طریق توضیح داده می‌شود. فرشته میکائیل (Michael) رهبر نمایندگان کمک به ایرانیان بود.

«میکائیل، یکی از فرمانروایان سالار برای کمک به پادشاهی ایران آمد.» دانیل ۱۰.

در بخش ۱۲ دانیل، احیاء مردگان دوباره ذکر شده است.

« و بسیاری از آنان که در خاک زمین خفته‌اند، بیدار خواهند شد، بعضی به زندگی ابدی و بعضی به خفت و ننگ ابدی.» دانیل ۱۲.

«قضاوت موعود» مردم برجسته را قادر خواهد ساخت که دوباره زندگی کنند. کسانی که نسبت به بشریت مثبت و استوار بوده‌اند و به خالقین خود یقین داشتند و اوامر ایشان را انجام دادند با خوشی و شادمانی بوسیله مردم دوره موعود (دوره آخر زمان) پذیرایی می‌شوند. از طرف دیگر تمام مردم بدکار و بدخو در برابر قاضی‌اشان شرمسار خواهند بود و بعنوان نشانه‌ای برای بشریت در افسوس ابدی بسر خواهند برد.

«رهبران خردمند مانند گنبد روشنای آسمان خواهند درخشید و کسانی که

مردم را به سمت حقیقت راهنمایی کردند همچون ستارگانی درخشان برای همیشه و همیشه خواهند بود.» دانیل ۱۲.

به نواغ از همه بیشتر ارج و احترام گذاشته می‌شود و اجر و پاداش آنان فراوان خواهد بود. به مردمان عادل نیز بخاطر کمک به رشد نواغ و یا کمک به پیروزی حقیقت، پاداش داده می‌شود.



«اما تو، دانیل، این گفته‌ها را مخفی کن و کتاب را پنهان نگه دار تا زمان آخر. بسیاری در اینجا و آنجا جستجو خواهند کرد و علم و آگاهی زیاد خواهد شد.» دانیل ۱۲.

این گفته‌ها فقط هنگامی فهمیده خواهد شد که انسان به دانش کافی دست یافته باشد. آن زمان رسیده است و همه این وقایع اتفاق خواهد افتاد.

«وقتی که قدرت مردم "مقدس" پراکنده نباشد.»

این موقعی است که مردم اسرائیل بعد از آوارگی طولانی سرزمین خود را باز می‌یابند. کشور اسرائیل سی سال پیش بوجود آمد همان زمانی که دانش علمی انسان شروع به فوران کرد.

«دانیل، به راه خویش رو، چرا که گفته‌ها بسته و مخفی نگه داشته می‌شود تا زمان آخر.» دانیل ۱۲.

هیچکدام از اینها در آن زمان فهمیده نمی‌شد. حالا همه فهمیده می‌شوند. در سالهای اخیر پیشرفت علمی و آغاز کاوش فضا به وسیله انسانها بطوری بوده است که همه چیز برای انسان ممکن بنظر می‌رسد. هیچ چیز دیگر برای مردم شکفت انگیز نیست چرا که به دیدن رخدادهای وقایع عجیب درست در جلوی چشمانشان از طریق تلویزیون عادت کرده‌اند. انسان اکنون با امکانات علمی اش می‌تواند بدون تعجب درک کند که واقعا "به شکل خدا"، خالق توانایش خلق شده است. معجزه‌ها نیز قابل فهم شده‌اند.

در کتاب یونس (Jonah)، «ماهی بزرگی» که یونس پیغمبر را می‌بلعد خیلی قابل توجه است. یونس از قایق کوچکی به آب انداخته می‌شود.

«اکنون بیهوه، ماهی بزرگی برای بلعیدن یونس فراهم دیده بود و یونس سه شب و سه روز در شکم ماهی بود.»

«ماهی بزرگ» در واقع یک زیردریایی بود که حالا شما با آنها آشنایی دارید. اما برای مردم آن دوره فقط یک «ماهی بزرگ» می‌توانست باشد، اما اسید معدّه یک چنین ماهی، پیغمبر را بدون امید برگشت به هوای آزاد سریعا هضم می‌کرد. در واقع می‌بایست برای تنفس یونس، شامل هوا نیز می‌بود. . . . در آن زیردریایی خالقین قادر بودند که با یونس گفتگو کرده و از تکامل اوضاع سیاسی آن موقع اطلاع کسب کنند.

«و بیهوه با ماهی صحبت کرد و او یونس را بطرف زمین خشک برگرداند.»

زیر دریایی به نزدیکی ساحل آمد و یونس به خشکی برگشت.

در کتاب ذکریا (Zachariah) بخش ۵، توصیف دیگری از سفینه فضایی هست.

«دوباره به بالا نگاه کردم و لوح پرنده ای دیدم، بیست ذراع (Cubit) (۹ متر) طول و ده ذراع (۴/۵ متر) عرض داشت.» ذکریا ۵.

کسی بعد خالقین زن برای اولین بار ظاهر می‌شوند :

« . . . در آنسو، دو زن بیرون آمدند و باد به پشت بالهایشان بود، بالهایی همچون بالهای لک لک داشتند. . . . ذکریا ۵. دو همراه زن که لباسهای پرواز بتن داشتند همراه با دیگر خالقین بودند که در برابر ذکریا ظاهر شدند.»

در کتاب مزامیر (Psalms) فصل ۸، راجع به انسان گفته شده است: «تو او را کمی کمتر از الوهیم ساختی.»

انسان از نظر فکری تقریباً در سطح الوهیم می‌باشد. آنهایی که کتابها را کپی می‌کردند جرات نکردند همانطور که به آنان دیکته شده بود یعنی «برابر با الوهیم» بنویسند.

«نقطه آغازش در انتهای آسمان است و مدارش تا پایان آن.» مزامیر ۱۹.

خالقین از سیاره‌ای خیلی دور از مدار زمین آمدند.

«در آسمانها چادری برای خورشید برافراخته است.» مزامیر ۱۹.

این اشاره دیگری است به هنگامی که اقیانوسها همه سطح کره زمین را پوشانده بودند و سرزمینی از خاک بوجود آورده شد تا اولین قاره خاکی را تشکیل دهد.

«یهوه از آسمان نگاه می‌کند و ناظر همه انسانهاست. او از اقامتگاهش همه ساکنین زمین را می‌بیند.» مزامیر ۲۲.

در همه وقت خالقین از سفینه‌هایشان مراقب رفتار انسانها بوده‌اند و هستند.

شیطان

در کتاب ایوب (Job) فصل یک، راجع به شیطان توضیح داده شده است :

«روزی آمد که پسران الوهیم بنزد یهوه آمدند، و شیطان هم با آنان بود.» ایوب ۱.

الوهیم به عبری یعنی «آنها که از آسمان آمدند.» پسران الوهیم، یا به معنی دیگر دانشمندان آفریننده ای که مواظب انسان هستند، به طور منظم به سیاره خویشتن خبر می‌دادند که بیشتر انسانها به الوهیم

احترام گذاشته و آنان را دوست دارند. اما شیطان یکی از الوهیم بود که همیشه خلقت موجودات با هوش دیگر را در کره زمین بخاطر خطر و نزدیکی به سیاره خودشان محکوم کرده بود.

برای این است که وقتی شیطان عبادت و صمیمیت ایوب را دید که یکی از بهترین نمونه‌های انسان بوده که خالقین‌اش را دوست می‌داشت، این چنین گفت:

"شیطان به بیهوشی پاسخ داد: آیا ایوب دلیل خوبی برای ترس از الوهیم ندارد؟ . . . اما اگر به سمت او دست درازی کنی و به چیزهایش دست بزنی او در جلوی رویت به تو دشنام فرستاده و ناسزا خواهد گفت. و بیهوشی به شیطان گفت: پس چنین باشد. همه متعلقات او در دست تو است. اما به خود ایوب کاری نداشته باش." ایوب ۱.

وقتی دولت بیانیه شیطان را شنید که اگر ایوب ثروتمند نبود خالقین‌اش را دوست نمی‌داشت، به شیطان اختیار کامل داد تا ایوب را بی‌خانمان کند تا معلوم شود که آیا ایوب هنوز خالقین‌اش را ستایش می‌کند و احترام می‌گذارد یا نه. به همین خاطر او نمی‌بایست کشته می‌شد. وقتی که سرسختی ایوب در احترام به خالقین‌اش حتی بعد از بی‌خانمان شدن دیده شد، دولت بر مخالفین‌اش و شیطان پیروز شد. اما شیطان گفت که ایوب خیلی چیزها را از دست داده است اما هنوز سلامتی‌اش را دارد. این بار دولت به شیطان اختیار داد که هر بلایی می‌خواهد به سر ایوب بیاورد فقط به شرط اینکه او را نکشد.

"او در دست توست فقط جان‌ش را بگیر."

دوباره در کتاب ایوب جمله کوتاه جالبی در بخش ۲۷ وجود دارد.

"آیا شما می‌توانید کنبد آسمان را همانطور که او مانند فلز سخت جلا داده می‌کند، به قالب در آورید؟"

آیا انسان قادر به ساختن «ابر جامد» یا در واقع سفینه فضایی فلزی می‌باشد؟ مردم آن دوره فکر می‌کردند که فقط خدا قادر به چنین کاریست. اما هم اکنون امکان چنین کاری برای شما وجود دارد.

به خاطر تواضع ایوب در آخر، خالقین او را درمان کرده و ثروت، بچه‌ها و سلامتی‌اش را به او باز می‌گردانند.

انسان نمی‌توانست درک کند

در کتاب توبیاز (Tobias) ، یک انسان مصنوعی (robot) به اسم رافاییل برای امتحان عکس‌العین بشریت در برابر خالقین‌اش به زمین می‌آید. بعد از اتمام ماموریتش و ابراز هویتش او زمین را ترک می‌کند :

"هر روز، من بنزد تو ظاهر شدم اما هرگز نه چیزی خوردم و نه چیزی نوشیدم . . . هم اکنون بنزد کسی می‌روم که مرا فرستاد. این چیزهایی که برایت اتفاق افتاد همه را بنویس." توبیاز ۱۲.

دیدن این مطالب در نوشته‌ها کار راحتی است. اما شما باید سعی کنید که این مطالب را درک کنید.

"به شما خواهم گفت که دانش و حکمت چیست و اساس آن چیست. و رازها و شگفتیهای الوهیم را از شما پنهان نخواهم کرد. از آغاز تولد علم را برای شما آشکار خواهم کرد و دانش آنرا به روشنایی آورده و از حقیقت نخواهم گذشت." حکمت سلیمان ۶.

انسان، وقتی که زمانش برسد، حکمت یا علمی که سرآغاز کشف و اختراع این چیزهاست را خواهد دانست. کتب مذهبی اثباتی خواهند بود برای تمامی این وقایع.

"چرا که با شگفتیها و زیباییها و عظمت مخلوقین است که خالقین دیده و شناخته می‌شوند." حکمت سلیمان ۱۲.

حقیقت را دیدن کار نسبتاً آسانی بود، چرا که می‌شد خالقین را با مشاهدهٔ مخلوقین، شناخت.

"و چه کسی می‌تواند با دیدن این چیزها، وجود او را درک نکند." حکمت سلیمان ۱۲.

برای اینکه انسانها ایجاد مزاحمت نکنند، خالقین پایگاههای خویش را در بالای کوهستانها و در زیر دریا برپا کردند. امروزه، آثار تمدنهای بزرگ در این اماکن به چشم می‌خورند، مثلاً در هیمالایا و یا در پرو. کم کم پایگاههای کوهستانی رها شده و ایستگاههای زیر دریایی که کمتر در دسترس مردم بود، جایگزین آنان گردید. خالقینی که در ابتدا تبعید شده بودند در اقیانوسها خود را مخفی کردند.

"در آن روز، بیهوه با شمشیر عظیم و با قدرت خویش جانور دریایی الویاتان: **Leviathan**، آن مار نیش زننده، آن افعی مارپیچ، را مجازات خواهد کرد، و آن اژدهایی را که درآبهاست از پای درخواهد آورد." اساییا ۲۷.

در آن موقع، دولت سیارهٔ ایشان می‌خواست که خالقین انسان را نابود کند. درک درست وقایع در میان آن همه شگفتی و ماجرا برای انسان کار آسانی نبود. به همین دلیل خالقین در نظر انسانها که درک حقایق علمی را نداشتند به مقام الوهیت و خدایی رسیده بودند.

" و اگر کتاب به شخص بی دانش داده شود که بخواند، می‌گوید که: نمی‌توانم، چرا که من سواد ندارم." اساییا ۲۹.

به مدت مدیدی، حقیقت در دست انسان بود اما چونکه نمی‌توانست «بخواند»، (از نظر علمی به قدر کافی پیشرفت نکرده بود) قادر به درک آن نبود.

«هر انسانی در جهلش، خشن است.» جرمیا ۱۰.

علم، خالقین را قادر به خلقت کرد و انسانها را هم به همین ترتیب قادر خواهد ساخت.

«بیهوده در آغاز کارش از من (علم و دانش) برخوردار بود. من از ابتدا و از پیدایش، وجود داشتم . . . . هنگامی که زمین و آسمان را فراهم می‌ساخت، من با او بودم . . . . وقتی که به دریاها فرمان داد که آنها نباید از دستورهایش سرپیچی کنند، من با او بودم، همچون کسی که با او بزرگ شده باشد. روزانه باعث شوق و اشتیاق او بودم، اشتیاقی در امکان قابل سکونت زمین و اشتیاق من با فرزندان انسان بود.» حکمت‌ها ۲۲-۸.

علم و هوش، دو خصوصه‌ای بودند که خالقین را قادر به خلق «زمین خشک» (قاره یگانه) و موجودات زنده کرد. و هم اکنون این هوش و این اشتیاق، مغز انسان را به تکرار اعمال خالقین راهنمایی می‌کند.

از ابتدای زمان این چنین بوده است. انسان، انسانهای دیگر را خلق می‌کند، از کره‌ای به کره‌ای دیگر، این روند ادامه دارد. بعضی می‌میرند و بعضی دیگر جایگزین می‌شوند. ما خالقین شما هستیم و شما انسانهای دیگر خلق خواهید کرد.

«آنچه بوده است، هم اکنون هست، و آنچه خواهد بود، قبلاً بوده است...» اکلسیستس ۱۵:۲۰.

«بطوریکه انسان هیچ برتری بر حیوان ندارد، همه چیز بیهوده است» اکلسیستس ۱۹:۲۰.

حیوانات هم مثل انسان خلق شده بودند. و دوباره خلق خواهند شد، نه بیشتر و نه کمتر. نوع حیواناتی هم که نابود شده‌اند، هنگامی که شما پی ببرید چگونه آنها را خلق کنید، دوباره به زندگی باز خواهند گشت.

ما خالقین، خود را بطور رسمی وقتی نشان خواهیم داد که نوع بشر از اینکه ما ایشان را خلق کرده‌ایم سپاسگزار باشد. از اینکه انسانها ممکن است کینه‌ای از ما در دل داشته باشند واهمه داریم. مایل هستیم که رابطه آزاد با شما داشته و به شما از معلومات علمی قابل توجه‌امان منفعتی برسانیم. بشرط اینکه مطمئن باشیم که بر علیه ما برنخواهید خواست و شما ما را همچون پدرانتان دوست خواهید داشت.

«وای بر کسی که با خالقش جدل کند. آیا گل کوزه، کوزه‌گر را مورد سؤال قرار می‌دهد که چه می‌سازی، آیا کار دستش به او می‌گوید که تو هیچ مهارتی نداری؟ وای بر کسی که از پدرش می‌پرسد که چرا چنین فرزندی بوجود می‌آوری؟» اساییا ۴۵.

«من بخاطر خودم شما را در آتش مصیبت مورد امتحان قرار دادم، و بخاطر خود چنین کاری کردم.» اساییا ۴۸.

بخاطر واهمه از اینکه انسانها ایشان را دوست نخواهند داشت، خالقین اجازه دادند که انسانها بطور

مستقل و تقریبا" بدون کمک، خود از نظر علمی پیشرفت کنند.

نشانی که می‌بینید بر این سفینه و بر لباس من نقش بسته است بیانگر حقیقت است. این نشان علامت مردم یهود، ستاره داود، نیز می‌باشد و بدین معنی است که آنچه که در بالا قرار دارد شبیه به آن چیزی است که در پایین است. در وسط این نشان سواستیکا (صلیب شکسته) قرار دارد که بیانگر دایره‌وار بودن یا سیکلیک بودن همه چیز است: بالا زیر می‌شود و زیر بالا. هم منشاء و هم سرنوشت خالقین و انسانها یکسان و به یک گونه می‌باشد.

«آیا نمی‌دانید؟ نشنیده‌اید؟ آیا از پیدایش برای شما سخن گفته نشده است؟ آیا پایه و اساس زمین را نفهمیده‌اید؟!» اسایا ۱۲: ۴.

آثار پایگاه خالقین در کوههای مرتفع در کتاب اموس (Amos) ذکر شده است.

«کسی که در ارتفاعات زمین قدم بر می‌دارد.» اموس ۱۲: ۴.

خالقین رویهم رفته هفت پایگاه داشتند: «. . . آن هفت، چشمان یهوه‌اند که بر سرتاسر زمین نظارت دارند.» ذکریا ۱۰: ۴.

این واقعیت دلیل هفت شاخه بودن جا شمعی یهودیان است که معنی آن در طی تاریخ گم شده بود. در آغاز در مرکز فرماندهی خالقین، دستگاه کنترلی بود با هفت سویچ نورانی که ایشان را قادر به تماس با پایگاههای دیگر و با سفینه بین سیاره‌ای که در مدار زمین قرار داشت، می‌کرد.

درباره تله پاتی آمده است: «قبل از اینکه کلمه‌ای بر زبان من بیاید تو آنرا کاملا" می‌دانی. آی یهوه، تو مرا احاطه می‌کنی، از پیش رو و از پشت سر. تو مرا تسخیر کرده‌ای. چنین دانشی شگفت انگیز و مافوق من است. والاست و من از بدست آوری آن عاجزم.» مزامیر ۶-۱۳۹۴.

در آن زمان تله پاتی غیرقابل تصور بود: «چنین دانشی شگفت انگیز و مافوق من است.»

ستاره شناسی و سفر بین سیاره‌ای هم در آن زمان باور نکردنی بود:

«او ستاره‌ها را یکی یکی می‌شمارد و آنان را به اسم می‌نامد. پروردگار ما بزرگ است و قدرتش نیز. درک او بی نهایت است.» مزامیر ۵-۱۴۷.

انسانها قادر به درک ارتباطات راه دور نیز نبودند.

«او فرامینش را به اقصی نقاط زمین می‌فرستد و کلماتش با چابکی و سرعت طی مکان می‌کنند.» مزامیر ۱۴۷.

داریم به مرحلهٔ سرنوشت سازی در برنامه و کار خالقین می‌رسیم. آنان تصمیم گرفتند که بگذارند انسان بدون دخالت مستقیم ایشان از نظر علمی پیشرفت کند. آنان فهمیدند که خودشان نیز به طریق مشابهی خلق شده بودند و درواقع با خلق انسانهای مشابه، باعث ادامهٔ سیکل دایره‌وار خلقت هستند.

اما اول برای اینکه حقیقت در سراسر زمین پخش شود، تصمیم گرفتند که «مسیحی» بفرستند تا حقایق را که فقط مردم اسرائیل در آن موقع می‌دانستند در سرتاسر زمین پخش کند. این کار به منظور آمادگی برای دورهٔ آشکاری (آخر زمان) بود که در آن معمای اولیه (راز پیدایش - مترجم) حل شده و حقایق در نور پیشرفتهای علمی آشکار خواهد شد. پس ایشان مسیح را اعلام کردند:

«اما از میان شما، بتلهم (Bethlehem)، حاکمی برای اسرائیل به پیش خواهد آمد که ریشه‌ایش به دوران خیلی گذشته بر می‌گردد. او بر می‌خیزد و با نیروی یهوه، چوپان آنان خواهد بود . . . تا اقصی نقاط زمین، و او مرد صلح خواهد بود.» میکا ۵:۲.

«شادی کنید ای دختران اورشلیم، این امیر شما است که به نزد شما می‌آید... شخصی فروتن و بر پشت قاطر . . . فرمان صلح به ملل می‌دهد و امپراطوریش از دریا تا دریا.»

## فصل چهار

### فایده عیسی مسیح

#### لقاح

#### ورود

#### بشریت‌های هم‌سان

#### معجزه های علی

#### استحقاق وراثت

#### لقاح

عیسی مسیح برای پخش حقایق نوشته‌های تورات در سراسر جهان در نظر گرفته شده بود، تا اینکه این نوشته‌ها اثباتی باشند برای تمامی بشریت در دوره‌ای که علم و دانش همه وقایع را برای انسان روشن می‌سازد .

به همین جهت خالقین تصمیم گرفتند که کودکی از مادری زمینی و یکی از خودشان در زمین بدنیا آید. در نتیجه این کودک نیروی ارتباط فکری از راه دور (تله پاتی) را که مردم معمولی فاقد آنند، به ارث می‌برد.

«این زن با بچه توسط روح مقدس پیدا شد.» متی ۱. (Matthew)

مریم زن برگزیده زمینی بود و البته نامزدش جریان حاملگی مریم را غیرقابل تحمل یافت. اما : «اینک! فرشته‌ای از طرف پروردگار نزد وی ظاهر شد.» متی ۱:۲۰.

یکی از خالقین نزد وی ظاهر شد و توضیح داد که مریم پسر «خدا» را بدنیا خواهد آورد.



پیامبران و پیشگویانی که با خالقین در تماس بودند از راههای بسیار دور برای دیدن کودک آسمانی براه افتادند و یکی از سفینه‌های فضایی خالقین آنها را راهنمایی کرد: «ما ستاره‌ او را دیدیم که طلوع می‌کرد، اکنون آمده‌ایم تا با او بیعت کنیم.»

«و ستاره‌ای که آنها در حال طلوع کردن دیده بودند در جلو می‌رفت تا اینکه بالای محلی که طفل در آنجا بود متوقف شد.» متی ۲:۹.

و خالقین مراقب کودک بودند :

«فرشته‌های پروردگار در خواب بر یوسف (Joseph) نازل شده و گفتند که برخیز و بچه و مادرش را بردار و به مصر فرار کن و تا موقعی که بتو خبر دهم در آنجا بمان زیرا هیرودیسیس (Herod) در جستجوی کودک و در صدد هلاک وی می‌باشد.» متی ۲:۱۳.

پادشاه هیرودیسیس از تولد بچه‌ای که حاکم خواهد بود و در قلمرو او پا بجهان گذارده و پیشگویان آمدن او را اعلام کرده بودند، خوشحال نبود. هنگامی که هیرودیسیس فوت کرد، خالقین به یوسف گفتند که می‌تواند به اسرائیل برگردد :

« . . . اما هنگامی که هیرودیسیس مرده بود فرشته پروردگار در مصر هنگام خواب بر یوسف نازل شد و گفت: برخیز و به همراه مادر و کودک به سرزمین اسرائیل برو چرا که کسانی که بدنبال کودک بودند، مرده‌اند.»

ورود

وقتی که عیسی بسن رشد رسید، به طرف آفرینندگان هدایت شد تا ایشان بتوانند هویت واقعی‌اش را به او آشکار کرده، پدرش را معرفی کنند و ماموریتش را باو بازگو کنند و در ضمن تکنیک‌های مختلف علمی را به او بیاموزند.

«آسمان باز شد و دید که روح «خدا» همانند کبوتری نزد او فرود آمده و بر او نور افشاند و صدایی از آسمان شنیده شد که می‌گفت: این پسر من است، محبوب من و به او مهر می‌ورزم. سپس عیسی توسط روح‌هایی به بیابان هدایت شد تا توسط روح خبیث گمراه گردد.»

روح خبیث یا «شیطان»، خالقی که از او قبلاً صحبت کردیم، هنوز براین عقیده است که انسان منشاء اعمال نیک نیست. او «شیطان» است، یعنی موجود شکاک. وی توسط مخالفین حکومت ما در سیاره دور دست حمایت می‌شد. شیطان عیسی را امتحان می‌کند تا دریابد آیا فهم و بینش او مثبت است و آیا او واقعا خالقین‌اش را دوست دارد و بآنها احترام می‌گذارد. چون فهمیده شد که می‌توان به عیسی اعتماد کامل داشت، باو اجازه داده شد که برود و ماموریتش را انجام دهد. برای اینکه بیشتر مردم باو جذب شوند، دست به انجام معجزاتی زد که در واقع بکارگیری تعلیمات علمی خالقین بود.

«همه نوع بیماران مختلف بنزد وی آورده شدند و او آنان را درمان کرد.» متی ۴:۲۴

«خوشبخت کسانی که روحا فقیرند.» متی ۵:۳

این جمله اخیر بغلط تعبیر شده که کسانی که روحا فقیرند خوشبختند. معنی اصلی این است که اگر فقیران معتقد به اصول معنوی باشند، خوشبخت خواهند شد. این جمله اصلا به معنایی که بکار برده شده است، نیست.

عیسی سپس به حواریون می گوید که آنها باید حقیقت را در دنیا پخش کنند.

در دعایی موسوم به «پدرمان» حقیقت بطور واضح بیان شده است.

«پادشاهی تو خواهد آمد . . . خواست تو در زمین انجام خواهد گشت همانطور که در آسمانها در اجراست.» متی ۶:۱۰

در آسمانها، در سیاره خالقین، این بالاخره دانشمندان بودند که به حکومت رسیدند و شروع به خلقت موجودات باهوش دیگر کردند. همین واقعه در زمین اتفاق خواهد افتاد. مشعل علم و دانش دوباره برپاخواهد شد. این دعا که بارها و بارها بدون توجه به معنای عمیق آن تکرار شده است هم اکنون معنای کامل خود را که - «درزمین همانطور که در آسمانهاست» - دوباره باز می یابد.

از جمله چیزهایی که عیسی یاد گرفت این بود که چطور با هیپنوتیزم گروهی و تله پاتی بطور کامل متقاعد کننده ای با مردم صحبت کند.

«و چنین شد که وقتی عیسی این کلیات را بپایان رساند جمعیت عمیقا مبهوت تعلیم او شده بود . . . چرا که او همانند فردی توانا با سخنانی نافذ، و نه مانند مقلدی، به آنان موعظه می کرد.» متی ۷

او با کمک خالقین با اشعه های متمرکز از راه دور به درمان بیماران ادامه داد.

«یک جذامی باو نزدیک شد . . . عیسی دست خود را دراز کرده، او را لمس کرد و گفت: حقیقتا خواهانم، بار دیگر پاکیزه باش. و جذامش بسرعت معالجه شد.»

همین عمل را در مورد مردی که کاملا فلج بود نیز انجام داد. این عمل از راه دور توسط اشعه ای متمرکز، چیزی شبیه به اشعه لیزر، که فقط یک نقطه را از میان لایه های مختلف می سوزاند، انجام شد.

«برخیز و راه برو . . . او برخاست.»

کسی بعد در کتاب متی، عیسی ماموریتش را اعلام می دارد: «من نیامده ام که پرهیزکاران را دعوت کنم، بلکه برای گناهکاران آمده ام.»

او برای مردم اسراییل که از وجود خالقین مطلع بودند نیامد ، بلکه آمده بود تا واقعیت وجود خالقین را در سرتاسر کره زمین پخش کند.

کمی بعد شرح معجزات بیشتری شبیه به این که با روش های پزشکی انجام گرفت ، وجود دارد.

امروز، پیوند قلب و اعضای دیگر بدن وجود دارد. جذام و امراض مشابه دیگر درمان می یابند و مردم را از حالت اغما با مواظبت های مخصوص خارج می کنند. این اعمال برای مردم بدوی معجزه بحساب می آید.

در آن زمان، مردم همه بدوی بوده و خالقین مانند مردم کشورهای متمدن کنونی بودند، ولی کمی از نظر علمی پیشرفته تر.

کمی بعد به مطلبی می رسیم که اشاره ای دارد به خالقین که پدر واقعی عیسی نیز در بین آنان است.

"پس هر کس در حضور مردم مرا تصدیق نماید، من او را در حضور پدرم که در آسمانهاست تصدیق خواهم کرد." متی ۱۰:۲۲.

"در حضور پدرم که در آسمانهاست".

این همه چیز را بیان می کند. در واقع "خدا" غیرمحسوس و غیرمادی نیست. او در آسمانها است. واضح است که این مطلب برای مردمی که معتقد بودند ستارگان به نوعی سایبان آسمانی متصل اند، و مانند تعداد زیاد لامپهای روشن هستند که دور مرکز جهان یعنی کره زمین می چرخند، غیرقابل درک بود. از طرف دیگر، اکنون بخاطر سفر به فضا و درک عمیق تر از عظمت و بی انتهای فضا، مطالب کتابهای اولیه بطور کاملاً متفاوتی روشن می شود.

بشریت های همسان

فصل ۱۳ فصل مهمی است که در آنجا عیسی بصورت تشبیل توضیح می دهد:

"برزگر برای بذر افشانی بیرون رفت." متی ۱۳:۲.

توضیح می دهد که چطور خالقین برای ایجاد حیات در دنیاهای دیگر سیاره خود را ترک کردند.

"وی مشغول به بذر افشانی شد، مقداری از آن در کنار راه افتاد، پرنده ها آمدند و آنها را خوردند." متی ۱۳:۴.

"و بذره‌های دیگری بر زمین‌های سخت که بر آن گل و خاک وجود نداشت ، افتاد. آفتاب طلوع کرد و همه آنها را سوزاند." متی ۱۳:۵-۶.

"بذره‌های دیگری در میان خارستان پراکنده شد که سبز شد و نباتات را نابود کرد." متی ۱۳:۷.

"و بذره‌هایی بر زمین خوب افتاد که به ثمر رسیدند. بعضی صدبرابر، بعضی شصت و بعضی سی برابر محصول دادند . . . آنکس که گوش دارد بشنود." متی ۱۳:۸-۹.

این کنایه‌ایست به کوشش‌های مختلف برای خلق حیات در سیارات دیگر. سه بار این کوشش‌ها موفق نشدند. اولی به سبب آنکه پرندگان آمدند و تخم‌ها را خوردند. در واقع این شکست ناشی از نزدیکی این سیاره به سیاره خالقین بود. کسانی که با بوجود آمدن انسان شبیه به خودشان مخالف بودند ، خطری احتمالی در این آزمایشات می‌دیدند و بنابراین آمده و این خلقت را نابود کردند. کوشش دوم در سیاره‌ای خیلی نزدیک به یک ستاره بود. در نتیجه خلقت در آنجا بخاطر گرمای زیاد و تابش مضر آفتاب از بین رفت. از طرف دیگر کوشش سوم "در میان خارستان" انجام گرفت. این سیاره خیلی مرطوب بود و در نتیجه حیات گیاهان بقدری قوی بود که تعادل محیط زیست و دنیای حیوانات را از بین برد.

این دنیای نباتی هنوز وجود دارد. اما بالاخره، چهارمین کوشش که "بر زمین خوب" بود، موفق شد. یک مطلب مهم این است که سه کوشش مختلف موفقیت آمیز بودند، یعنی اینکه بر دو سیاره دیگر که نسبتاً نزدیک هستند ، موجودات مشابهی وجود دارند که توسط همان خالقین خلق شده‌اند.

"آنکس که گوش دارد، بشنود." بفهمید کسانی که می‌توانید . . . وقتش که آمد آنان که سعی میکنند بفهمند، خواهند فهمید. . . دیگران، کسانی که نگاه می‌کنند بدون اینکه واقعا" ببینند و می‌شنوند بدون اینکه واقعا" درک کنند، ایشان هرگز حقیقت را نخواهند فهمید.

کسانی که فهم و هوش خود را اثبات کرده‌اند شایسته کدک خالقین هستند و بنابراین یاری خواهند شد:

"زیرا به کسی که داراست، بیشتر داده خواهد شد تا بحد کافی داشته باشد و از آن ببخشد و کسی که ندارد است آنچه را هم که دارد باید به جریمه بدهد."

کسانی که نتوانند هوش خود را اثبات کنند نابود خواهند شد. انسان تقریباً ثابت کرده است که ارزش شناسایی توسط خالقین را دایر بر اینکه با آنها برابر است دارد. انسان فقط فاقد . . . کسی عشق و محبت است. عشق به یکدیگر و مخصوصاً به خالقین.

"عقل و هوش در اختیار شما قرار داده شده است تا پی به اسرار سلطنت آسمانها ببرید."

مقرر شده بود که سه سیاره‌ای که بر آنها حیات آفریده شده با یکدیگر رقابت داشته باشند. آن یکی که نوع بشر در آن بیشترین پیشرفت علمی را بنماید و در نتیجه هوشش را اثبات کند از میراث خالقین در روز "قضاوت آخرین" بهره خواهد برد بشرط اینکه به خالقین قصد حمله و تجاوز نداشته

باشد. این روزی خواهد بود که دانش بشر بحد کافی ارتقاء یافته باشد. انسان روی زمین با آن روز چندان فاصله‌ای ندارد.

نبوغ انسان، «کوچکترین دانه‌ها است اما وقتی که رشد کند از همه گیاهان بزرگتر است و درختی می‌شود که پرندگان آسمان بر شاخه‌های آن لانه می‌کنند.» متی ۱۳:۲۲.

«پرندگان آسمان»، خالقین هستند که آمده و بر شاخه‌های آن اقامت می‌کنند و معلومات خویش را اگر انسانها شایستگی داشته باشند در اختیار ایشان قرار می‌دهند.

«پادشاهی آسمانها همانند خمیر مایه‌ایست که زنی بدست آورده، در سه پیمانه آرد فرو می‌برد تا آنکه همه آن خمیر برآید.» متی ۱۳:۲۳.

این جمله اشاره دیگری است به سه دنیایی که خالقین منتظرند تا در آنان علم شکوفا شود.

«من اسراری را که از زمان پایه گذاری دنیا مخفی مانده فاش خواهم کرد.» متی ۱۳:۳۵.

یکی از مهمترین مطالب این است که سیاره‌ها نیز عمر محدودی دارند، یک روز آنان نیز برای زیست نامناسب خواهند شد. در آن موقع، انسانها باید به معلومات علمی کافی دسترسی پیدا کرده باشند تا اقدام به نقل مکان به سیاره‌ای دیگر کرده و یا نوع انسانی که مناسب زیست در دنیایی دیگر است خلق کنند تا اگر نتوانند خود را با محیط دیگر وفق دهند، ادامه زیست بدین طریق تضمین شده باشد. اگر محیط را نتوان با انسان سازگار نمود، انسان باید با محیط جدید سازگار شود.

برای مثال، قبل از نابودی انسان، او می‌بایست نژادی دیگر از انسان که قادر به زندگی در اتمسفری کاملاً متفاوت است خلق کند. در این صورت این نژاد جدید معلومات خالقین خود یعنی انسانهای کره زمین را نیز به ارث خواهد برد. بنظر اینکه میراث علمی کاملاً از بین نرود، خالقین حیات را در سه دنیا بوجود آوردند تا اینکه فقط بهترین از میان آن سه لایق این میراث شود.

«در پایان عمر دنیا، فرشتگان بیرون رفته و درستکاران را از نابکاران جدا خواهند کرد.» متی ۱۳:۴۹.  
بخش مربوط به زیاد کردن نان قبلاً توضیح داده شد. این نان شامل مواد غذایی غلیظ شده بود شبیه به قرصهای درشتی که شامل تمام عناصر حیاتی بوده و فضاوردان از آن مصرف می‌کنند. «نان مقدس» (در کلیساها - مترجم) و شکل آن ما را بیاد این قرصها می‌اندازد. چندین قطعه بزرگ از این نان برای تغذیه هزاران نفر کافی است.

#### معجزه‌های علمی

وقتی عیسی بر روی آب قدم زد، خالقین با استفاده از اشعه ضد جاذبه که اثر وزن را درست در یک نقطه مشخص خنثی می‌کند او را بر روی آب نگه داشتند.

«او در حالی که بر دریا قدم می‌زد بنزد ایشان آمد.»

این واقعه باعث تلاطمی شد که بدین شرح آمده است:

«پیتر (Peter) از اینکه دید باد شدید است ترسیده بود . . . وقتی که بر قایق نشست، باد ساکت شد.» متی ۱۴:۲۲.

«باد ساکت شد» وقتی که آنها بر قایق سوار شدند چرا که وقتی عیسی به قایق رسید اشعه خاموش شد، در واقع یک «معجزه» علمی دیگر. هیچ معجزه‌ای وجود ندارد، فقط تفاوت در سطح تمدن‌ها وجود دارد. اگر شما در زمان عیسی با یک سفینه فضایی فرود می‌آمدید و یا حتی با یک هلیکوپتر ساده، شما در نظر مردم آن زمان با اینکه دانش علمی‌تان محدود است، معجزه‌گر می‌بودید. با وجود آوردن نور مصنوعی، با از آسمان آمدن، با راندن اتومبیل، با تماشای تلویزیون، و یا حتی با کشتن یک پرند با تفنگ، شما برای مردم آن دوره پدیده‌های غیرقابل توضیح ایجاد می‌کردید و بنابراین آنان این پیشرفتهای تکنیکی را به حساب نیروی ماوراء الطبیعه و یا «آسمانی» می‌گذاشتند. احتمالاً صحیح است که گفته شود که فاصله بین تمدن شما و مردم زمان عیسی به اندازه فاصله تمدنهای ما و شما می‌باشد. ما هنوز قادریم کارهایی انجام دهیم که شما آنان را به حساب «معجزه» می‌گذارید. اما پیشرفته‌ترین افراد بین شما آنان را «معجزه» نخواهند شمرد. در عرض چندین دهه اخیر و یا بیشتر، انسان ارزش فوق‌العاده زندگی و پیشرفت را از طریق کاوشها و بررسی‌های علمی درک کرده است و بطور فعال بجای سجده کردن احمقانه بر شکم و تقدیم قربانی، در صدد کشف قوانین و پدیده‌های علمی است.

معلومات ما، با این وجود، هنوز بحدی است که اگر تصمیم بگیریم «معجزه‌هایی» انجام دهیم، حتی معروف‌ترین دانشمندان قادر به درک اینکه چطور انجام گرفته است نخواهند بود. چند نفری که ذهن پیشرفته‌ای دارند قادر به قبول این «معجزه‌ها» خواهند بود اما بیشتر افراد فقط دچار هراس می‌شوند. ما هنوز قادریم که این جمعیتهایی که دیگر باآسانی تحریک نمی‌شوند دچار حیرت کنیم.

اکنون لازم است که مردم بدانند که خدای غیرمادی در کار نیست بلکه انسانهایی هستند که انسان شبيه به خود را خلق کرده‌اند.

در فصل ۱۷ کتاب متی خالقین یکبار دیگر ظاهر می‌شوند:

« . . . عیسی فقط پیتر، جیمز (James) و برادرش جان (John) را به همراه خود به بالای کوه بلندی هدایت کرد . . . و در حضور آنان تغییر شکل داد. صورتش بسان خورشید می‌درخشید . . . و لباسش به سفیدی نور بود . . . هان! موسی و الیاس پدیدار گشته و با عیسی صحبت می‌کردند . . . پس ابری درخشان از بالا، آنان را پوشاند و صدایی از ابر گفت: این پسر عزیز من است . . . به او گوش کنید.» متی ۱۷:۱-۵.

این صحنه شب هنگام اتفاق افتاد و حواریون ازاینکه عیسی توسط نور شدید پروژکتورهای سفینه

فضایی می‌درخشید به وحشت افتادند. موسی و الیاس ، هنوز زنده بخاطر درخت زندگی که از آن بهره‌ور شدند، از سفینه پا بیرون گذاشتند. جاودانگی واقعی علمی است، حتی اگر چه با ایده‌ای که بشر از جاودانگی دارد کاملاً جور در نی‌آید.

"و اما بسیاری که هم اکنون اولند، در آخر خواهند بود و بسیاری که هم اکنون در آخرند. اول خواهند بود . . ." متی ۱۹:۲۰.

این جمله به این معنی است که خلق شده، خالق خواهد شد، درست همانطور که خالق ، خود خلق شده بود.

### استحقاق وراثت

در کتاب متی، فصل ۲۵، گفته شده است که سه سیارهٔ موردنظر باید از نظر علمی پیشرفت کنند تا یک روز این سه مورد قضاوت قرار گیرند. در تمثیل می‌خوانیم که:

"همانند کسی است که برای سفر از محل اقامت خود می‌رود، خدمتکارانش را صدا کرده و اشیاء با ارزش خود را در اختیار آنان می‌گذارد." متی ۲۵:۱۴.

"و به یکی پنج استعداد عرضه می‌کند، و به دیگری دو، و به دیگری یک."

"و او به سفر می‌رود. . . و کسی که پنج استعداد دریافت کرده بود با آنان به معامله پرداخت و پنج عدد دیگر به دست آورد."

"به همین طریق آنکه دوتا دریافت کرده بود، دو عدد دیگر بدست آورد."

"اما آنکه یکی دریافت کرده بود، فقط یکی را برگرداند."

"بنابراین یک استعداد را هم از او بگیر و به کسی که ده عدد دارد بده . . . چرا که به هر کس که دارد، داده خواهد شد، و او مقادیر زیادی خواهد داشت، اما از آنکس که ندارد، حتی آنچه را که او به ظاهر داراست از او گرفته خواهد شد."

از سه دنیایی که حیات در آنان خلق شده است، آنکه بیشترین پیشرفت را به انجام رساند وراثت را دریافت می‌کند. آنانی که پیشرفت نکنند، دیگران بر آنان سلطه کرده و نابودشان می‌سازند. این واقعیت در کرهٔ زمین مابین ملت‌ها نیز صادق است.

در فصل ۲۶، عیسی اهمیت مرگش و اهمیت نوشته‌هایی که بعداً "بعنوان اثبات بکار خواهد رفت را آشکار می‌سازد. وقتی که یکی از همراهانش خواست که با شمشیر از او دفاع کند، عیسی گفت:

«شمشیرت را به جایش برگردان . . . آیا گمان می‌کنی که نمی‌توانم از پدرم که فوراً برای کمک بیشتر از دوازده گروه فرشته خواهد فرستاد یاری جویم؟» متی ۲۶:۵۲.

«چطور پس نوشته‌ها که می‌گویند وقایع این چنین می‌بایست باشد، می‌توانند به اجرا در آیند؟» در واقع لازم بود که عیسی بنظور پخش حقیقت در سرتاسر دنیا ببرد، تا بعداً "وقتی که خالقین به زمین باز می‌گردند بعنوان سوء استفاده‌چی و مهاجم به حساب نیایند. این است منظور واقعی از نوشته‌های انجیلی و مذهبی بطوریکه اثری از کار و حضور خالقین نگه داشته شود تا وقتی که برگشتند شناخته شوند.

عیسی بعد از مرگش با کمک خالقین به زندگی برگشت.

«ناگهان زمین لرزه‌ای دهشتناک رخ داد چرا که فرشته‌ای از طرف پروردگار از آسمان به زمین آمد و وقتی که نزدیک شد، سنگ را از جایش تکان داده بر آن نشست. . . چهره‌اش همانند برق آسمان می‌درخشید، و لباسش به سفیدی برف.» متی ۲۸:۲.

خالقین عیسی را به زندگی باز گردانده و از او مراقبت می‌کنند. و او گفت:

«پس بروید و از تمام ملل شاگردانی بگیرید . . . به آنان آموزش دهید که از تمامی آنچه به شما فرمان داده‌ام پیروی کنند.» متی ۲۸:۱۹-۲۸.

ماموریت عیسی به پایان نزدیک می‌شد.

«پس ارباب (عیسی - مترجم) بعد از اینکه با آنان صحبت کرد به آسمان برده شد . . .» مارک (Mark) ۱۶:۱۹.

خالقین بعد از این جمله مهم ، او را با خود بردند: «اگر آنان مارزدگی پیدا کنند و یا چیزی کشنده بنوشند، به آنان صدمه‌ای نخواهد زد، ایشان بر مریضان دست می‌نهند و آنان بهبود می‌یابند.» مارک ۱۶:۱۷-۱۸.

این وقایع وقتی که انسانها سرم ضد زهر و ضد سم و غیره را کشف کنند و جراحی را بکار گیرند اتفاق خواهد افتاد. این وسایل هم اکنون در دسترس است. قبل از بازگشت ، خالقین بنظور آمادگی برای ورودشان بیشتر و بیشتر ظاهر خواهند شد تا برای این پیامهای آشکار شده ارزش بیشتری بوجود آورند. و این اتفاقی است که هم اکنون درحال رخ داد است.

«به درخت انجیر بنگر . . . وقتی که شکوفه زند می‌دانید که تابستان نزدیک است.» لوق (Luke) ۲۱:۲۰.



وقتی که اشیاء پرنده ناشناس زیادی ظاهر شوند، که هم اکنون می‌باشد، بدین معنی است که زمان‌اش رسیده است.

در کتاب کار حواریون (Acts of the Apostles) در فصل ۲ دوباره گفته شده است:

"و وقتی که روز جشن پنطیکاست (Pentecost) نزدیک می‌شد، آنها همگی در یک جا جمع بودند . . . و ناگهان صدایی به مانند وزش باد خشنی از آسمان برخاست و تمام خانه‌ای را که در آن نشسته بودند پر کرد . . . و به نظر آنان زبانه‌های آتش مجزا شده‌ای آمد که بر هر یک از آنان نشست . . . و همگی آنان پر از روح مقدس شدند و به زبانهای بیگانه شروع به صحبت کردند..."  
کارهای حواریون ۴-۱:۲.

به وسیله یک روش آموزشی که در امواج تله پاتی متمرکز، منتقل و تشدید شده بود و به فرمی شبیه به شوک الکتریکی به کار گرفته شده بود، خالقین قادر بودند که اصول زبانهای بیگانه را در حافظه حواریون ثبت کنند تا اینکه ایشان بتوانند حقیقت را در سراسر دنیا پخش کنند.

در کتاب کار حواریون باید به ظهور خالقین یا "فرشته‌ها" در چندین موقعیت مختلف توجه کنیم مخصوصاً وقتی که ایشان پیتر را که توسط هیروودیس زنجیر شده بود نجات دادند.

"و هان! فرشته پروردگار در کنارش ایستاد و نوری در اتاق درخشید، و او پیتر را تکان داد، از خواب بیدارش کرد و گفت: "سریع برخیز" زنجیرها افتاد . . . و فرشته به او گفت: "خودت را آماده کن و کفشهایت را بپوش". . . و او چنین کرد. و گفت: "عبایت را بدور خود بیچ و دنبال من بیا . . ." و او بدنبالش راه افتاد بدون اینکه بداند که آنچه توسط فرشته در حال انجام بود واقعیت داشت، چرا که فکر می‌کرد که فقط رویایی در خواب می‌بیند." کارهای حواریون ۹-۱۲:۷.

پیتر که بدوی بود، وقتی که زنجیرش شکست و افتاد فکر می‌کرد که خواب می‌بیند. او راجع به مشعل جوشکاری لیزر الکترونیک که توسط یکی از خالقین بکار رفت چیزی نمی‌دانست. وقتی که وقایعی این چنین حیرت انگیز رخ می‌دهد، فکر می‌کنیم که خواب می‌بینیم. بهین دلیل است که اغلب راجع به اشخاصی که خالقین را دیده‌اند گفته می‌شود که آنها رویایی داشته‌اند و یا آنها را در خواب دیده‌اند. بهین طریق به کسانی که سفینه فضایی ما را دیده‌اند گفته می‌شود که دچار خیالات شده‌اند. در اینجا بطور کامل "واضحی تشریح شده است که پیتر فکر کرد که آنچه دیده بود در خواب بوده است در حالیکه کامل" واقعیت داشت.

"و به دروازه آهنی که درمحل ورود به شهر واقع بود رسیدند. این دروازه خودش برای آنان باز شد . . . و فوراً فرشته او را ترک کرد." کارهای حواریون ۱۰:۱۲.

نشان دیگری که زمان موعود رسیده است این است که مردم اسرائیل کشور خویش را باز یافته‌اند.

"بعد از این وقایع، برخواهم گشت و عبادتگاه داود را که فرو ریخته، دوباره خواهم ساخت." کار

حواریون ۱۶:۱۵.

جمله مهم دیگری در زیر آمده است:

«چرا که ما نیز فرزندان او هستیم.» کارهای حواریون ۱۷:۲۸، که یکی از حواریون راجع به «خدا» گفته است.

ما دیگر ادامه به خواندن بقیه کتابهای انجیل که در آنان بسیاری راجع به خالقین ذکر شده است اما از اهمیت کمتری برخوردارند، نمی‌دهیم. شما خود می‌توانید بقیه را برای کسانی که سؤال می‌کنند باتوجه به توضیحاتی که تاکنون به شما داده‌ام تفسیر کنید.»  
و او دوباره مثل دفعات قبل مرا ترک کرد.

## فصل پنجم: آخر دنیا

۱۹۴۶، سال اول دوره جدید

پایان کلیسا

بوجود آمدن کشور اسرائیل

اشتباهات کلیسا

در بنیاد تمام مذاهب

انسان: ویروس جهان

تکامل: یک افسانه

۱۹۴۶، سال اول دوره جدید

روز بعد، مثل روزهای پیش او برگشت و شروع به صحبت کرد.

«زمان آخر دنیا رسیده است. نه آخر دنیا به معنای سوانح طبیعی، کشتار و نابودی کره زمین، بلکه آخر دنیای کلیسا چرا که ماموریتش را انجام داده است. این ماموریت کنایش بطور موثری انجام شد. کار آنها یک اعلام عمومی بود تا وقتی که خالقین بر میگردند شناخته شوند. همانطور که توجه کرده‌اید کلیسای مسیحیت در حال مرگ است. آخر دنیای آنان است چرا که ماموریت کامل شده است اگر چه با اشتباهاتی همراه بود، از جمله اینکه کلیسا برای مدت طولانی سعی کرد که خالقین را به صورت خداوندگار جلوه دهد. (لغت Church (کلیسا) در زبان انگلیسی به معنای تمام مذاهب رسمی و نه فقط مسیحیت، نیز بکار میرود. این پاراگراف درباره پایان تمام مذاهب رسمی میباشد. - مترجم).

جلوه خداوندکاری دادن تا زمان رسیدن تمدن علمی، که کلیسا می‌بایست در آنموقع تغییر اساسی در طرز فکرش می‌داد، خوب بود. اگر حقیقت همانطوری که بود نگه‌داری می‌شد و یا اگر می‌توانستند که مابین سطرها را هم بخوانند، کلیسا قادر به چنین تغییری در طرز فکرش می‌بود. اما اشتباهات زیادی انجام شد. این وقایع توسط خالقین پیش بینی شده بود و کلیسا که دیگر فایده و استفاده‌ای

ندارد از بین خواهد رفت. کشورهای پیشرفته علمی هم اکنون پر از افراد پریشان و افسرده است. دیگر ایمان به هیچ چیزی در آنان وجود ندارد. هیچ کس دیگر قادر به اعتقاد به یک "خدای آسمانی" با ریش سفید، نشسته بر ابرها، دانای مطلق و توانای مطلق که کلیسا از ما می‌خواهد به آن اعتقاد داشته باشیم، نیست. همینطور کسی دیگر اعتقادی به فرشته‌های نکهبان مهربان و یا روحهای خبیث با شاخ و دم . . . ندارد. هیچ کس نمی‌داند به چه اعتقاد داشته باشد. فقط تعداد معدودی از جوانان فهیمه‌اند که عشق واقعا" لازم است. شما به دوران طلایی رسیده‌اید.

انسانهای کره زمین! شما در آسمانها پرواز می‌کنید و صدای خود را با استفاده از امواج رادیویی به چهار گوشهٔ زمین می‌رسانید. زمانش رسیده است که شما حقیقت را بدانید. همانطور که نوشته شده است، همه چیز هم اکنون که زمین وارد دورهٔ نجومی برج دلو (Aquarius) شده است در حال وقوع است. کسانی قبلا" در این باره نوشته‌اند اما آنان با بی باوری مردم روبرو شدند. ۲۲۰۰۰ سال پیش خالقین تصمیم گرفتند که کار خود را روی زمین آغاز کنند.

همه چیز برنامه‌ریزی شده بود، چرا که حرکت کهکشان این معلومات را نیز به همراه دارد. دورهٔ نجومی برج حوت (Pisces) زمان عیسی و ماهیگیرانش بود، و دورهٔ برج دلو (اکواریوس) که بدنبالش می‌آید در سال ۱۹۴۶ آغاز شد. این دوره‌ای است که مردم اسرائیل سرزمین خود را دوباره باز یافتند.

"و در آن روز صدای فریادی از دروازهٔ برج حوت خواهد آمد..." سوفونیاس (Sophonias) ۱.

دروازهٔ برج حوت گذرگاهی است به دورهٔ برج دلو . . . که زمانی است که خورشید در روز اعتدالین بهاری شب و روز در صورت فلکی برج دلو بر زمین طلوع می‌کند. صدای فریاد بلند، صدایی است که پیام آشکاری در بین مردم برپا خواهد کرد. این بر حسب اتفاق نیست که شما در سال ۱۹۴۶ دنیا آمدید.

پایان کلیسا

این پیام آشکاری به خاطر جهل زدایی که به همراه دارد امید و شادی تازه‌ای برای مردمی که افسرده و نا امید هستند خواهد آورد. سقوط کلیسا نیز تشدید خواهد یافت مگر اینکه کلیسا بی به اشتباهات خود ببرد و خود را در خدمت حقیقت قرار دهد.

"چرا که خبثت به نابودی کشیده می‌شود، تمسخر کنندگان از بین می‌روند و ریشهٔ تمام آنان که بدنبال بی عدالتی اند قطع می‌شود: کسانی که با یک کلمه شخصی را گناهکار می‌شمارند، متهم را در دادگاه به دام می‌اندازند و با شهادت دروغ، بی گناه را از عدالت باز می‌دارند." اسایا ۲۱-۲۰:۲۹.

این زمان، پایانی است برای کسانی که هنوز می‌خواهند ما به گناه اولیه اعتقاد داشته و همواره احساس گناه کنیم. پایان کسانی است که برای اشخاصی که در صدد پخش حقیقت در پایان دورهٔ

نجومی برج حوت و آغاز برج دلو هستند، تله می گذارند، کسانی که می خواهند کلیسا را همانطور که وجود داشته حفظ کنند، و اشخاصی را که عادلند و یا از عدالت صحبت می کنند و از حقیقت سخن می گویند و می نویسند از کار برکنار کنند. درست مانند کسانی که عیسی را به صلیب کشیدند، و کاملاً بدون اینکه سعی کنند بفهمند، آنان متقاعد بودند که از عمل درستی دفاع می کنند. ایشان در زمان گذر به دوره برج حوت از فنا و نابودی خویش وحشت کرده بودند.

«چشم کسانی که می بینند، کم نور نخواهد بود و گوش کسانی که می شنوند با دقت خواهد شنید . .  
. دیگر احقها شاهزاده و ریاکاران عالیه خطاب نخواهند شد.»

«چرا که احقها، احقانه صحبت می کنند، قلبشان بدنبال بی عدالتی است، ریاکارانه عمل می کنند و از بیهوشی با دو روئی سخن می گویند، و قلب گرسنگان را خالی می کنند و آب را از تشنه می ربایند .  
. آدم فاسد بدنبال فساد است. با دروغهایش طرحهای شریانه برای نابودی فقیران می ریزد و عدالت را بر محتاج منع می کند. اما انسانی که ذهن شریف دارد طرحهای شریف ریخته و بر شرافت خویش استوار می ایستد.» اساییا ۲۲.

همه کس در آن موقع خواهند فهمید. «چشم کسانی که می بینند کم نور نخواهد بود.» این کلیسا است که بیهوشی را به طرق منحرف مخاطب قرار داده و قلب کسانی را که گرسنه حقیقت اند خالی نگه می دارد. این کلیسا است که برای نابودی فقراء طرح می ریزد تا کسانی که قادر به درک حقیقت نیستند و یا جرات به درک حقیقت نمی کنند را از طریق ترس از گناه یا ترس از بریده شدن از کلیسا و دیگر مفاهیم پوچ و بی اساس به کلیسا مومن نگه دارند. در عین حال فاسدین طرح خود را می ریزند و کسانی که قادر به درک حقیقت نیستند ، با تشویق کلیسا برای حمایت از دروغهای کلیسا ، قد علم می کنند. اما کسی که آزاده است و با صدای بلند برای حقیقت فریاد بر می آورد ، به کارهای شریفانه، حتی بدون تایید کلیسای تحریف کننده ، جامه عمل می پوشاند.

«آیا شما نمی دانید، آیا نشنیده اید، آیا مدتها قبل به شما گفته نشده است، آیا از موقعی که دنیا آغاز گردید درک نکرده اید؟! آیا اساس زمین را نمی فهمید؟!» اساییا ۴۰.

«این بنده من است، کسی که حمایتش می کنم، منتخب من ، که از او خرسندم، روحم را باو ارزانی کرده ام و او نور عدالت را بر ملت ها خواهد درخشاند.» اساییا ۴۲.

شما کسی هستید که حقیقت را در سراسر دنیا پخش خواهید کرد، حقیقتی که در عرض چند روز گذشته بر شما آشکار شده است.

«او نی آسب دیده را نخواهد شکست و فتیله کم نور را خاموش نخواهد کرد.» اساییا ۴۲.

شما قادر نخواهید بود کلیسا و دروغهایش را کاملاً نابود کنید. اما کلیسا خودبخود بالاخره از بین خواهد رفت. این نابودی اکنون مدتی است که شروع شده. فتیله کم نور کلیسا، ماموریتش را انجام داده و زمان آن است که ناپدید شود. اشتباهاتی انجام داده است و خود را، به قیمت زیر پا نهادن حقیقت و بدون اینکه سعی کند حقیقت را در این زمان برای مردم بطور واضح بیان کند، ثروتمند ساخته است. اما به کلیسا زیاد سخت نگیر چرا که گفته های انجیل را که شاهدی اند بر حقیقت،

در سراسر دنیا پخش کرده است. اما اشتباهاتش هم عظیم بود، بخصوص که ماوراءالطبیعه زیادی به حقیقت در آمیخت. همچنین نوشته‌های مذهبی را به اشتباه ترجمه کرده و لغت الوهیم که در عبری جمع الوها می‌باشد و نمایانگر خالقین است را با لغت مفرد خدا که تنها و غیرقابل فهم است، تعویض کرده. اشتباه دیگر این بود که مردم را وادار به پرستش یک صلیب چوبی به عنوان خاطره عیسی مسیح کرد. یک صلیب، مسیح نیست. یک تکه چوب به شکل صلیب هیچ معنایی ندارد.

"یک چنین انسانی از عقلش استفاده نمی‌کند، نه فهمش را دارد و نه هوشش را که بگوید: نصف آنرا سوزانده‌ام و با خاکه ذغال آن، نان درست کرده‌ام. گوشت بر آن نیز سرخ کرده و خورده‌ام، اما بقیه آنرا به این شکل ناپسند در می‌آورم، و این تکه چوب را پرستش می‌کنم." اسایا ۴۴.

### بوجود آمدن کشور اسرائیل

بازگشت یهودیان به اسرائیل، همانطور که نوشته شده، نشانی از دوران طلایی است.

"من فرزندان شما را از شرق آورده و همه شما را از غرب جمع می‌کنم. به شمال می‌گویم: آنان را باز پس بده، و به جنوب: آنان را نگه ندار. پسران و دخترانم را از مسافتهای دور بیاور، از انتهای زمین بیاورشان، هر کسی را که به اسم من خوانده می‌شود بیاور. همه کسانی را که خلق کرده‌ام، که شکل داده‌ام، تمام کسانی را که برای شادمانی خویش ساخته‌ام." اسایا ۴۳.

مسلما" این بوجود آمدن کشور اسرائیل است که به یهودیان شمال و جنوب خوش آمد می‌گوید. کتاب عهد عتیق که توسط مردم یهود حفظ شده به آمدن خالقین شهادت می‌دهد. نوشته شده است:

"شما شاهدین من هستید، کسانی را که چشم دارند اما کورند و کسانی را که گوش دارند اما کورند هدایت کنید. باشد که تمام ملل با هم جمع شوند و مردم گرد هم آیند. آیا کدام یکیشان چیزهای گذشته را به ما اعلان داشت و این واقعه را از پیش گفت؟ بگذار که شواهد خود را برای اثبات اینکه راست می‌گویند، به پیش آورند تا اینکه دیگران بتوانند بشنوند و بگویند: حقیقت است."

"بپوه گفت: شما شاهدین من هستید، و بنده من که انتخابتان کرده‌ام، تا بدانید و مرا باور کنید و متوجه شوید که من او هستم . . . شما شاهدین من هستید، پروردگار اعلام می‌کند، که من خدا هستم، بله و از روزهای قدیم من یکی هستم و همان یکی." اسایا ۴۳.

"شما شاهدین من هستید." این تکه واقعا" صریح و روشن است، مگر نه؟ . . . و همین امروز هم می‌توانم به شما بگویم: "از روزهای قدیم، من یکی هستم و همان یکی. و این بخاطر شاهدهی است که شما اکنون در دست دارید: کتاب انجیل.

"برای مدت کوتاهی تو را تنها گذاشته‌ام. اما با شفقت فراوانی تو را گرد خواهم آورد." اسایا ۵۴.

مردم یهود درواقع کشورشان را بعد از اینکه در حفظ حقیقت شرکت کردند بدست آوردند.

زمانی که انسانها امراض را از طریق علمی معالجه خواهند کرد پیش بینی شده است:

"دیگر کودکی که فقط چند روز می ماند و یا مرد پیری که روزهایش را پشت سر نگذارده، نخواهد بود." اساییا ۶۵.

علم پزشکی به انسان کمک می کند بر امراض بخصوص مرگ و میر اطفال غلبه کند.

"بر لبهای کسی که قوه درک و فهم دارد، معرفت پیدا می شود. اما تکه چوبی برای پشت کسی که از درک و فهم خالی است." حکمتها ۱۰.

#### اشتباهات کلیسا

کلیسا در متهم کردن انسان به گناهکاری و در وادار ساختن انسان به دعا کردن بدون فهمیدن، اشتباه کرد.

"اما وقتی که دعا می کنید، کلمات تکراری بیهوده مانند مردم بدوی بکار نبرید، چرا که آنان گمان می برند بخاطر زیاد صحبت کردنشان شنیده خواهند شد." متی ۶، - حتی با وجود اینکه این نکته در انجیل تذکر داده شده است.

در ضمن کلیسا خودش را بسیار ثروتمند کرد، با اینکه نوشته شده:

"هیچ انسانی نمی تواند به دو ارباب خدمت کند، چرا که از یکی متنفر خواهد بود و به دیگری عشق می ورزد و یا اینکه با یکی می ماند و دیگری را تحقیر میکند. نمی توانید هم به خدا و هم به ثروت خدمت کنید. برای خویش در زمین گنجینه گردآوری نکنید." متی ۶.

"نه طلا، نه نقره، نه فلز برنج، در جیبهایتان جمع نکنید، نه حتی توشه برای سفرتان، نه دو عدد کت و نه کفش و نه حتی عصا." متی ۱۰.

با جمعه های بدون غذای گوشتی و قوانین ابلهانشان حتی از انجیل خودشان پیروی نمی کردند:

"نه آنچه که به درون دهان یک شخص می رود، او را ناپاک می کند، بلکه آنچه از دهان بیرون می آید، این است که او را ناپاک می سازد." متی ۱۵.

چطور جرات می کنند، این افرادی که بجز انسان نیستند در ثروت و راحتی های واتیکان غوطه ور باشند وقتی که انجیل می گوید که "نه طلا و نه نقره" و حتی یک عدد کت زیادی نداشته باشید.

چطور جرات می‌کنند از خوب بودن سخن برانند؟

"پس عیسی به حواریون خود گفت که حقیقتاً به شما می‌گویم که بندرت شخص ثروتمندی وارد ملکوت آسمانها می‌شود." متی ۱۹.

"پس بارهای سنگین می‌سازند و بر پشت مردم سوار می‌کنند، اما خودشان انگشتی هم تکان نمی‌دهند. همه کارهایی که انجام می‌دهند برای خودنمایی است . . . و در مراسم به بالاترین جایگاهها عشق می‌ورزند . . . و سلام و درود در بازارها . . . شما یک ارباب دارید و همگی برادرید. هیچ شخص روی زمین را "پدر" خطاب نکنید، چرا که شما یک پدر دارید و او در آسمانها است. و شما نباید "معلم" خطاب شوید، شما یک معلم دارید و او مسیح است. اما والاترین مابین شما باید خدمتکار دیگران باشد." متی ۲۳.

و با این وجود اینها در انجیل نوشته شده است. کلیسا چطور جرات می‌کند با آنچه که گناه نامیده شده مردم را سنگین بار کند. گناه فقط مفاهیم مختلف اخلاقیات و راه و روشهای متفاوت زندگی است. و یا اینکه چطور جرات می‌کند در حالیکه در واتیکان در فراوانی زیاد زندگی می‌کند، از خوبی صحبت کند در حالیکه مردم از گرسنگی می‌میرند، و یا اینکه بدنبال دعوتنامه و احترام و امتیاز باشد در حالیکه از فروتنی سخن می‌راند. چطور جرات می‌کنند که از مردم بخواهند که پدر، حضرت والی، یا حضرت مقدس خطابشان کنند، در حالیکه انجیل‌اشان این کارها را منع کرده است؟

اگر فردا پاپ بعنوان فقیری در جاده براه افتد، کلیسا دوباره زنده خواهد شد. اما کاملاً با هدف انسانی متفاوت با آن که تاکنون داشته یعنی پخش پیامهایی که باید امروزه بعنوان اثبات بحساب آید.

آن ماموریت پایان یافته است. اما کلیسا می‌تواند در جهت نیکی با کمک به کسانی که شاد نیستند و با کمک در پخش حقیقت واقعی در آن نوشته‌های مذهبی که تغییر یافته و یا مخفی نگه داشته شده، خود را بکار گیرد. بدین طریق بلند همتی بسیاری از مردان روحانی می‌تواند به کار گرفته شود. برای اینکه این اتفاق رخ دهد، واتیکان می‌بایست خزینه‌هایش را برای کمک به کشورهای عقب افتاده بفروشد و با حضور در آن کشورها برای کمک به پیشرفت مردم و با دستهای خالی خویش، و نه فقط با "کلمات خوب" (متی ۲۳)، نمونه‌ای بشود برای دیگران.

قابل قبول نیست که براساس ثروت اشخاص روشهای مختلفی برای ازدواج و مخصوصاً برای دفن وجود داشته باشد. این یکی دیگر از اشتباهات کلیسا است. اما زمان رسیده است.

در بنیاد تمام مذاهب

فقط در کتابهای عهد عتیق و انجیل نیست که نشانهایی از حقیقت وجود دارد، شواهد عملاً در تمامی مذاهب یافت می‌شود. کباله (The Cabbala) مخصوصاً از نظر شواهد خیلی قوی است، ولی شما نمی‌توانستید براحتی یک کپی از آنرا بدست آورید. اما اگر روزی یک جلد آنرا یافتید، خواهید دید که اشارات زیادی به ما در آن شده است. (کتاب کباله، کتاب رمزی و عرفانی یهودیان است. -



مخصوصاً" در بخش ۵ سرود سرودان روحانی (Canticle of Canticles) که از سیاره خالقین و از مسافت آن تا کره زمین سخن می‌گوید. گفته شده است که "قد خالقین" ۲۳۶,۰۰۰ فرسنگ (Parasang) و "قد پاشنه‌اش" ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ فرسنگ است. فرسنگ یک واحد اندازه‌گیری می‌باشد شبیه به پارسک (Parsec). این واحد برابر با مسافتی است که نور در یک ثانیه طی می‌کند یعنی حدود ۳۰۰,۰۰۰ کیلومتر. سیاره ما در فاصله ۲۰ میلیون فرسنگی زمین است، حداقل ۹ هزار بیلیون کیلومتر، یعنی کمی کمتر از یک سال نوری.

اگر با سرعت نور حرکت کنید، یعنی ۳۰۰,۰۰۰ کیلومتر در ثانیه، تقریباً یک سال طول می‌کشد تا به سیاره ما برسید. با موشکهای امروزه‌تان که فقط می‌توانند ۴۰,۰۰۰ کیلومتر در ساعت طی کنند، حدود ۹۰,۰۰۰ سال طول می‌کشد تا به سیاره ما برسید. پس می‌بینید که درحال حاضر ما از چیزی نمی‌ترسیم. ما وسیله‌اش را داریم که در کمتر از دو ماه از سیاره‌امان بزمن بیاییم. با استفاده از یک روش نیروی پیش‌ران اتسی ما قادریم با اشعه‌ای هفت بار سریعتر از سرعت اشعه نور سفر کنیم. این اشعه‌ها ما را "منتقل" می‌کنند. به منظور اینکه از طریق این اشعه‌ها "منتقل" شویم، ما می‌بایست از پنجره بینایی که طیفی از اشعه‌های قابل تشخیص با چشم می‌باشد، خارج شویم. در نتیجه این روش ما را قادر می‌سازد تا با اشعه حمل‌کننده هم‌آهنگ شویم. باین دلیل است که ناظرین در کره زمین سفینه‌های فضایی ما را بدین طریق تشریح کرده‌اند که اول خیلی روشن می‌شوند، بعد سفید خیلی درخشان، بعد آبی و بالاخره ناپدید می‌شوند.

کاملاً واضح است که وقتی که یک سفینه فضایی مافوق سرعت نور حرکت می‌کند، "ناپدید" می‌شود و دیگر توسط چشم غیر مسلح، قابل رویت نیست. این قد "پاشنه" خالقین است، یعنی در مسافتی که پاشنه‌اش دوباره بر یک سیاره قرار می‌گیرد. سیاره خالقین از خورشیدش خیلی دور است، حدود ۲۳۶,۰۰۰ فرسنگ یا ۷۰ بیلیون و ۸۰۰ میلیون کیلومتر که قد خالقین است نسبت به خورشیدش که خود ستاره بزرگی است. کباله نزدیک‌ترین کتاب به حقیقت است اما تقریباً همه کتابهای مذهبی بطور کمابیش روشنی به ما اشاره دارند، مخصوصاً در کشورهایی که خالقین پایگاه داشتند: در کور دیرای آند (Cordillera des Los Andes)، در هیمالیا، در یونان که افسانه‌های آن شواهد مهمی را دربر دارد، و همچنین در مذاهب بودایی، اسلام و مورمون. برای نام بردن تمام مذاهب و فرقه‌هایی که بصورت کمابیش مبهم به کار ما اشاره می‌کنند، صفحات زیادی لازم خواهد بود.

انسان، ویروس جهان

حالا شما حقیقت را می‌دانید. باید آنرا بنویسید و در سراسر دنیا به اطلاع همه برسانید. اگر انسانهای زمین خواهان آن هستند که ما از معلوماتمان به ایشان نفع برسانیم و می‌خواهند که ۲۵,۰۰۰ سال معلومات علمی را بدست آورند، می‌بایست به ما نشان دهند که خواهان ملاقات با ما هستند و خود شایسته این ملاقات می‌باشند، تا اینکه این ملاقات بدون هیچ خطری برای ما صورت گیرد.

اگر ما معلومات خود را در اختیار انسانها قرار دهیم باید مطمئن باشیم که از آن بطور نیکویی استفاده

خواهند کرد. مشاهدات ما در سالهای گذشته حاکی از آن نیست که عقل و معرفت بر زمین حکمرانی می‌کند. مسلمانان پیشرفت بوده است. اما هنوز انسانهایی از گرسنگی می‌میرند و جوی جنگ طلبانه هنوز در سراسر جهان وجود دارد. ما می‌دانیم که ورودمان خیلی چیزها را بهبود می‌بخشد و ملل را متحد می‌کند. اما ما باید احساس کنیم که مردم واقعا خواهان دیدار ما هستند و حقیقتا در صد متحد شدند.

همچنین ما باید احساس کنیم که آنها در حالیکه می‌دانند ما واقعا که هستیم و ورود ما دقیقا به چه معنی است، حقیقتا خواهان ورود ما هستند. چندین مرتبه هواپیماهای جنگی انسان سعی کرده‌اند که ما را بعنوان دشمن تعقیب کنند. باید به آنها بگویید که ما که هستیم، تا جرات کنیم بدون ریسک زخمی شدن یا کشته شدن و همچنین بدون ریسک وحشت برانگیختن و آشوب در میان مردم خود را نشان دهیم. هم اکنون این ریسکها وجود دارند.

محققینی هستند که می‌خواهند از طریق رادیو با ما تماس بگیرند، اما ما نمی‌خواهیم به آنها پاسخ دهیم چرا که ایشان می‌توانند جای سیاره ما را از این طریق معلوم سازند. از طرف دیگر زمان ارسال طولانی خواهد بود و دستگاه فرستنده ما از امواجی استفاده می‌کند که تکنولوژی شما، چونکه هنوز آنها را کشف نکرده‌اید، نمی‌تواند آنها را دریافت کند. این امواج هفت مرتبه از امواج رادیو الکتریک سریعترند و ما امواجی را تحت آزمایش داریم که یک و نیم برابر از این امواج نیز سریعترند. پیشرفت ادامه دارد و تحقیقات خود شما نیز، بمنظور فهمیدن و تماس گرفتن با موجود عظیمی که همه ما جزئی از او هستیم ادامه پیدا می‌کند - موجودی که ما مثل ویروس‌هایی روی ذرات بسیار خرد آن یعنی سیاره‌ها و ستاره‌ها زندگی می‌کنیم. در واقع، ما قادر بوده‌ایم که در بینهایت کوچک، موجودات زنده هوشمندی که بر ذرات بسیار خرد که برای ایشان ستاره و سیاره هستند، کشف کنیم. ایشان نیز از خود همان سوالاتی که ما از خود می‌پرسند، انسان "ویروس" این موجود بسیار عظیمی است که ستاره‌ها و سیارات ما، ذرات بسیار خرد در درون او هستند. بینهایت از هر دو طرف وجود دارد. اما نکته مهم این است که مطمئن باشیم که "ویروس" ما، انسانیت، به زیست خود ادامه بدهد و هرگز نبرد. وقتی که ما شما را خلق می‌کردیم نمی‌دانستیم که ما در حال انجام یک ماموریت ثانوی که در ما "نوشته" شده، هستیم، یعنی تکرار همانچه برای خود ما انجام شده بود. ما از طریق خلقتی که کردیم و از تکامل آن بود که منشاء خود را کشف کردیم. چرا که ما خود توسط انسانهای دیگر که از بین رفته‌اند خلق شده‌ایم. دنیای آنان مطمئنا از هم پاشید، اما بخاطر آنان بود که ما توانستیم راهشان را ادامه دهیم و شما را خلق کنیم. ما ممکن است یک روز از بین برویم، اما تا آنوقت شما جا و نقش ما را خواهید گرفت. پس شما حلقه اتصال بسیار با ارزش ادامه انسانیت هستید. دنیاهای دیگری وجود دارند و انسانیت مسلمانان در جاهای دیگر دنیا در حال تحول و تکامل است. اما در این قسمت، دنیای ما تنها دنیایی است که دنیای دیگر خلق کرده است و این نکته مهمی است، چرا که از هر دنیا، بچه‌های فراوانی که برای تداوم فوق‌العاده با ارزشند، می‌تواند بوجود آیند. این نکته ما را امیدوار می‌سازد که روزی خواهد آمد که انسان دیگر در خطر نابودی کامل نخواهد بود. اما ما مطمئن نیستیم که انسان هرگز بتواند خودش را بعنوان یک گروه بسیار ثابت نگه دارد. این زنجیره همیشه ادامه داشته و موازنه بدن عظیمی که ما در آن مرض یا ویروس هستیم، نمی‌خواهد که ما زیادی گسترش پیدا کنیم چرا که ممکن است ما باعث یک فاجعه شویم که حداقل باعث یک رکود و یا حتی باعث نابودی کامل شود. درست مثل یک بدن سالم، چند میکروب می‌توانند بدون هیچ خطری زندگی کنند، اما اگر بمقادیر زیادی توسعه یابند، مرضی بوجود می‌آورند که باعث زحمت جاندار می‌شود. جاندار بطور طبیعی یا با کمک دارو میکربهای مرض را از بین می‌برد. ظاهرا نکته مهم این

است که دنیاهای کافی خلق کرد تا اینکه انسانیت خود را نابود نکند. مخصوصاً توسط کوششهایمان باید برای شادی آنان که وجود دارند اطمینان حاصل کنیم تا موازنه شکسته نشود. در این خصوص است که ما می‌توانیم به شما مقادیر شگرفی کمک کنیم.

تکامل: یک افسانه

ضمناً شما می‌بایست هر شبیه‌ای نسبت به تکامل را از ذهن خود دور سازید. دانشمندان که تنوری تکامل را با دقت شرح داده‌اند، در اینکه می‌گویند انسان از میمون و میمون از ماهی بوجود آمده و غیره، کاملاً اشتباه نمی‌کنند. در حقیقت اولین جاندار زنده‌ای که در زمین خلق شد تک سلولی بود و بعداً موجودات پیچیده‌تری بوجود آورده شد، اما نه اتفاقی. وقتی که ما برای خلق زندگی به زمین آمدیم، با ساختن مخلوقات خیلی ساده شروع کردیم و بعد روشهای تطبیق با محیط را پیشرفت دادیم. بعد ماهیان را خلق کردیم، بعد دوزیستان را، و پستانداران را، پرنده‌ها، میمون‌ها و بالاخره انسان را، که فقط نوع پیشرفته‌ای از میمون است به اضافه آن چیزی که ما را واقعا انسان می‌سازد.

ما انسان را به شکل خویش آفریدیم همانطور که در خلقت تورات نوشته شده است. خود می‌توانستید تشخیص دهید که تکامل اتفاقی، شانسی ناچیزی برای بوجود آوردن این همه انواع مختلف زندگی دارد، از رنگ پرندگان گرفته تا نمایشهای عاشقانه‌اشان تا شکل شاخ بزهای کوهی. چه احتیاج طبیعی آیا می‌تواند باعث شود که بز کوهی یا بزهای بخصوص دیگر، شاخ پیچ خورده داشته باشند؟ یا پرندگان که بالهای آبی یا قرمز دارند، یا ماهی‌های عجیب و غریب؟

اینها کار هنرمندان ماست. وقتی که شما خودتان زندگی خلق می‌کنید، هنرمندان را فراموش نکنید. تصور کنید یک دنیایی که در آن هنرمندان وجود ندارند، نه موسیقی، نه فیلم، نه نقاشی یا مجسمه، زندگی خیلی کسل کننده می‌بود و حیوانات اگر بدنشان فقط طبق احتیاجات و اعمالشان بود خیلی زشت می‌بودند.

تکامل اشکال زندگی در کره زمین، در واقع تکامل روشهای خلقت و پیچیدگی کار استادانه خالقین بود که بالاخره به خلقت موجودی شبیه به خودشان انجامید. می‌توانید جنبه‌های انسانهای قبل از تاریخ را که اولین نمونه‌های انسان بودند و هر دفعه با نوع‌های خیلی تکامل یافته‌تری جایگزین می‌شدند پیدا کنید، درست تا نوعی که دقیقاً مثل خالقین است، خالقینی که می‌ترسیدند نوعی برتر از خودشان خلق کنند. اما بعضی از خالقین به چنین وسوسه‌ای افتادند.

اگر ما مطمئن بودیم که ایشان هرگز بر علیه خالقین خود بر نخواهند خواست تا بر آنان غلبه کنند، یا بجای اینکه مانند پدران خویش دوستشان بدارند، خالقین را نابود سازند، وسوسه عظیمی وجود داشت که نوع پیشرفته‌تری از انسانیت را خلق کنیم. اما جنگ و نابودی در بین نژادهای مختلف انسان که پس از یکدیگر در زمین خلق شدند رخ داد.

امکان خلق نوع پیشرفته‌تر انسان وجود دارد اما چه ریسک عظیمی خواهد بود. حتی بعضی از خالقین می‌ترسند که انسان زمین ممکن است کمی از پدران برتر باشد. شیطان یکی از کسانی است که

همیشه براین عقیده بوده است و هنوز فکر می‌کند که انسان زمین چونکه یک کمی زیادی باهوش است خطری برای سیاره ما می‌باشد. اما اکثریت در سیاره ما فکر می‌کند که شما عشق خود را به ما اثبات خواهید کرد و هرگز سعی نخواهید کرد که به ما صدمه بزنید. این حداقلی است که ما قبل از آمدن برای کمک به شما از شما انتظار داریم. حتی ممکن است که در هر خلقت انسان توسط انسان، پیشرفت کوچکی انجام گیرد، یعنی تکامل حقیقی نژاد انسان. اما آهسته آهسته، بطوریکه خالقین احساس خطر در مقابله با خلقت خود نکنند و در نتیجه پیشرفت سریعتر امکان پذیر باشد. اگر چه در حال حاضر فکر نمی‌کنیم بتوانیم معلومات علمی خود را در اختیارتان بگذاریم، فکر می‌کنیم می‌توانیم بدون هیچ خطری معلومات سیاسی و انسانی را در اختیارتان قرار دهیم. این امر باعث خطر برای سیاره‌تان نخواهد بود و اجازه خواهد داد که در زمین شادتر باشید و بخاطر این شادی سریعتر پیشرفت خواهید کرد. این به شما کمک خواهد کرد که سریعتر به ما نشان دهید که لایق کمک و میراث ما، بنظور دستیابی به تمدن بین کهنکشانان هستید.

در غیر اینصورت، اگر خشونت انسان آرام نگیرد، اگر صلح تنها هدف نشود و اگر انسانها اجازه یابند که با ساختن وسایل جنگ و آزمایشات اتمی جنگی، جنگ را تشویق کنند، یا اگر ارتش‌ها به زیست خود ادامه دهند یا در قدرت باقی بمانند و یا قدرت را بدست گیرند، پس ما آنها را از تبدیل شدن به خطری بر علیه خودمان باز خواهیم داشت و "سدوم و گومور" دیگری خواهد بود. وقتی که مردم زمین بر علیه خودشان می‌جنگند، ما که از دنیای دیگری هستیم و کمی متفاوت، چطور می‌توانیم از مردم زمین نترسیم؟

شما، کلود وریلهون، شما حقیقت را زیر نام کنونی خودتان که بتدریج با "رایل" عوض می‌کنید، پخش خواهید کرد. رایل یعنی "نور خدا" یا دقیق‌تر یعنی "نور الوهیم" یا "سفیر الوهیم"، چرا که شما سفیر ما در زمین خواهید بود و ما بطور رسمی فقط به سفارت شما خواهیم آمد. رایل می‌تواند بطور ساده به "پیامبر" ترجمه شود.

و از طریق تله پاتی بود که ما باعث شدیم پسر را راموئل یعنی "پسر کسی که نور می‌آورد" بنامی، چرا که او حقیقتاً "پسر پیامبر ما، پسر سفیر ما می‌باشد."

و او مثل صبح روزهای دیگر مرا ترک کرد.

## فصل شش: احکام جدید

حکومت نابغه‌ها

انسان گرایی

حکومت جهانی

ماموریت شما

حکومت نابغه‌ها

روز بعد دوباره او را دیدم و او شروع به صحبت کرد.

«قبل از هر چیز، بگذار به مسائل سیاسی و اقتصادی نگاه کنیم. چه نوع انسانهایی به پیشرفت بشریت کمک می‌کنند؟ نابغه‌ها. دنیای شما باید از نابغه‌ها استفاده کند و ایشان را در اداره امور کره زمین قرار دهد. افراد زیر بطور متوالی در کره زمین در قدرت بوده‌اند: «وحشی‌ها» که بخاطر زور بازویشان بر دیگران برتری یافته بودند، ثروتمندان که با پولشان وحشی‌ها را در خدمت خود گرفته بودند، و سیاستمداران که مردم کشورهای دموکراسی را با امیدهای واهی خویش به تله انداختند و بالاخره مردم ارتشی که موفقیتشان توسط سازمان دادن منطقی به وحشی‌گری بوده است. تنها انسانهایی که هرگز در قدرت نبوده‌اند کسانی هستند که در واقع باعث پیشرفت بشریت هستند. اختراعات و کشفیات نابغه‌ها از جمله چرخ، باروت، موتور ماشین و یا اتم همیشه توسط انسانهای کم هوش‌تر که در قدرت بوده‌اند مورد سوء استفاده قرار گرفته و اختراعات صلح آمیز نابغه‌ها در خدمت جنگ و کشتار بکار رفته است. این وضع باید تغییر کند.

برای اینکه این اتفاق رخ دهد، انتخابات و رأیها که وضع کنونی‌اشان برای پیشرفت بشریت مناسب نبوده و اصلاً قابل قبول نیست، باید منحل شود. هر شخصی یک سلول مفید از یک بدن بزرگ است که بشریت نامیده می‌شود.

سلول پا نباید تعیین کننده باشد که آیا دست یک چیز را بردارد یا نه، این مغز است که باید تصمیم بگیرد و اگر آن چیز مفید باشد، سلول پا هم از آن منفعت می برد. لزومی ندارد که پا هم رای بدهد، چرا که پا برای حرکت بدن به جلو، که مغز هم جزئی از آن بدن است، طراحی شده است. پا قادر نیست قضاوت کند که آیا آن چیزی که دست برداشته است خوب است یا بد. رای انتخاباتی فقط وقتی مثبت است که معلومات و سطح فهم وهوش برابر وجود داشته باشد. کوپرنیک توسط اکثریتی از مردم نالایق محکوم شد چرا که او تنها کسی بود که فهم کافی و والایی داشت. و با این وجود زمین آنطور که کلیسا اعتقاد داشت مرکز دنیا نمی باشد. زمین واقعا " بدور خورشید می گردد.

وقتی که اولین اتومبیل بیرون آمد، اگر ما از همه کس پرسیده بودیم که برای تایید اتومبیل رای دهند، مردمی که از اتومبیل هیچ نمی دانستند و اهیت هم نمی دادند، رای منفی می دادند و در این صورت شما امروزه هنوز کاری و اسب می رانیدید. حالا آیا چطور می شود همه این وضع را تغییر داد؟

شما هم اکنون روانشناسانی دارید که قادرند تستهایی برای ارزیابی هوش و تطبیق پذیری افراد طرح ریزی کنند. درست از هنگام طفولیت به بعد این تستها باید با قاعده و اسلوب صحیح بکار گرفته شوند تا استعداد تحصیلات یک شخص تعیین گردد. وقتی هم که شخص به سنی رسید که مسئولیت شناس شد، قادر خواهید بود ضریب هوش او را ارزیابی کرده و بر کارت انتخاباتی یا شناسایی او ذکر کنید. فقط کسانی که ضریب هوش حداقل ۵۰ درصد بالاتر از حد وسط دارند شایسته اند که مقام سیاسی داشته باشند و کسانی قادر به رای دادن خواهند بود که ضریب هوششان حداقل ۱۰ درصد بالاتر از حد وسط باشد. اگر چنین تستهایی امروزه وجود داشت بسیاری از سیاستمداران شما قادر نبودند به کار خود ادامه دهند. این روش است که یک نظام دمکراسی واقعی را تشکیل می دهد. هم اکنون مهندسی وجود دارند که هوششان از حد وسط پایین تر است اما بخاطر حافظه اشان چنین مدرکی را بدست آورده اند. اما کارگران و کشاورزانی وجود دارند که اصلا " تخصصی ندارند اما هوششان بیشتر از ۵۰ درصد بالای حد وسط است. چیزی که هم اکنون قابل قبول نیست این است که رای شخصی که به زبان عامیانه "احمق" می نامیدش، همانقدر ارزش دارد که رای یک نفر نابغه که راجع به رای خود بطور کامل و عاقلانه ای فکر کرده است.

در بعضی از شهرهای کوچک کسی در انتخابات برنده می شود که بیشترین مشروبات را برای مردم خریده باشد . . . . نه کسی که پروژه هایش از همه جالبتر است.

بنابراین برای شروع، حق رای دادن فقط مخصوص به برگزیدگان با هوشی است که مغزشان بیشتر مناسب با فکر کردن و راه حل پیدا کردن برای مسائل دارد. این اشخاص لزوما " آنهایی نیستند که بیشترین درسها را خوانده اند. شما باید نابغه ها را در محل قدرت قرار دهید و می توانید آنرا حکومت نابغه ها (Geniocracy) بنامید.

انسان گرایی

نکته دوم: منفعت گرایی دنیای شما را از پا در آورده است. ایده لوژی کمونیست هم قادر نبوده است که به انسان بقدر کافی پاداش دهد تا او را تحریک کرده و خواهان پیشرفت کند. شما همگی برابر

زاده شده‌اید: این درانجیل نوشته شده است. دولت باید تضمین کند که مردم تقریباً با دارایی برابر متولد شوند. قابل قبول نیست که بچه‌های کم هوش بخاطر دارایی که والدین آنها جمع کرده‌اند در تجمل و نعمت زندگی کنند و نابغه‌ها از گرسنگی بمیرند و یا برای لقمه نانی دست به هر کار پستی بزنند و در نتیجه از کارهایی که می‌تواند باعث کشفیات و منفعت برای همه بشریت باشد دور افتند.

برای جلوگیری از این امر، بدون ایجاد نظام کمونیستی مالکیت شخصی بر اموال باید حذف شود.

این دنیا مال شما نیست، این هم در انجیل نوشته شده است. شما فقط مستاجر هستید. در نتیجه همه اموال باید برای مدت ۴۹ سال اجاره داده شود. این روش بی عدالتی ارث را حذف می‌کند. همه دنیا میراث شما و فرزندان شما است اگر فقط بدانید چطور خود را سازمان دهید تا دنیا را برای خود مطبوع و دلپذیر سازید. این روش سیاسی بشریت، کمونیست نمی‌باشد بلکه هدفش آینده انسانیت است. اگر می‌خواهید اسمی بآن دهید آنرا انسان گرایی (Humanitarianism) بنامید.

برای مثال شخصی را در نظر بگیرید که درسش را در ۲۱ سالگی تمام کرده و می‌خواهد کار کند. شغلی انتخاب می‌کند و مقدار معینی پول در می‌آورد. اگر در حالی که والدینش هنوز زنده هستند، می‌خواهد جایی برای زندگی پیدا کند خانه‌ای "می‌خرد". اما در واقع خانه یا آپارتمان را برای ۴۹ سال از دولت که آنرا ساخته است، کرایه می‌کند. اگر خانه حدود صد هزار فرانک قیمت دارد، او این مبلغ را به اقساط ماهانه برای ۴۹ سال می‌پردازد. در هفتاد سالگی (۴۹+۲۱) همه مبلغ خانه را پرداخته است و تا موقع مرگش بدون هیچ پرداخت دیگر در آنجا زندگی می‌کند.

بعد از مرگش خانه به دولت بر می‌گردد که باید اجازه دهد اگر فرزندان وجود دارند از آن بطور رایگان استفاده کنند. فرض کنیم یک فرزند وجود دارد که همه عمرش را در این خانه بطور رایگان زندگی می‌کند. در موقع مرگش، فرزند این شخص هم از خانه فامیلی استفاده می‌کند و این خانه همینطور دست به دست از والدین به فرزند می‌رسد. وراثت باید بجز خانه فامیلی، کاملاً از بین برود. این امر از پاداش دادن به افراد برای شایستگی‌شان جلوگیری نمی‌کند.

بگذارید مثال دیگری را در نظر بگیریم. شخصی دو فرزند دارد. یکی کارکن خوبی است ولی دیگری تنبل است، در سن ۲۱ سالگی هر یک تصمیم می‌گیرند که بدنبال کار خود بروند. هر کدام خانه‌ای را به مبلغ یک صد هزار فرانک کرایه می‌کند. شخص کارکن بسرعت پول بیشتری از شخص تنبل بدست می‌آورد و در نتیجه قادر خواهد بود خانه‌ای به ارزش دو برابر دیگری اجاره کند. اگر بتواند حتی دوخانه کرایه می‌کند که یکی مثلاً خانه ییلاقی باشد. اگر پس‌اندازش کافی باشد حتی می‌تواند خانه‌ای دیگر بسازد و آنرا برای ۴۹ سال کرایه دهد و در ازایش پول دریافت کند. اما در موقع مرگش همه چیز به جامعه برمی‌گردد بجز خانه فامیلی که به فرزندان می‌رسد.

پس یک شخص می‌تواند طبق لیاقتش ثروت و دارایی برای خود فراهم کند اما نه برای فرزندان، برای هر کس بر طبق لیاقت خودش. تشکیلات صنعتی و تجاری نیز بر طبق همین روش اداره خواهد شد.

اگر شخصی تجارتنی را شروع کند، این تجارت برای مدت عمر این شخص مال او خواهد بود و می‌تواند آنرا اجاره دهد اما نه برای بیشتر از ۴۹ سال. به همین طریق برای کشاورزان، می‌توانند زمین

را بارور سازند و یا کرایه دهند برای ۴۹ سال. اما بعد از این مدت همه چیز به دولت برمی‌گردد که قادر است دوباره آنرا برای ۴۹ سال اجاره دهد. فرزندان نیز می‌توانند به مدت ۴۹ سال آنرا اجاره کنند. این روش باید برای تمام اموالی که قابل بهره‌برداری است اجرا شود و ارزش اموال هرگز تغییر نمی‌کند. هر چیز با ارزشی، مثلاً "سهام، طلا، تشکلات، پول نقد، یا ساختمان، همه متعلق به جامعه است اما می‌توان به مدت ۴۹ سال آنرا به اشخاصی که توسط شایستگی و کار، وسایل آنرا تهیه کرده‌اند، کرایه داده شود. بدین طریق شخصی که در حدود سن ۴۰ سالگی ثروتی برای خویش فراهم آورده، خواهد توانست خانه‌هایی بسازد و آنها را بعنوان آپارتمان کرایه داده و از پولش در مدت عمر خویش لذت ببرد. بعد از آن، پولی که از کرایه‌ها بدست می‌آید به جامعه برمی‌گردد. این روش انسان‌گرایی قبلاً در انجیل توصیف شده است: «شما هفت شنبه سالها را خواهید شمرد که برابر است با هفت مرتبه، هفت سال، یعنی چهل و نه سال.»

"وقتی که در بین خود زمین خرید و فروش می‌کنید، هیچ طرف معامله، خواهان قرارداد سنگین نباید باشد. باید به همسپاری خود طبق تعداد سالها از زمان جشن سالگرد بپردازید و او باید طبق تعداد محصولات سالانه به شما بفروشد. هرچه تعداد سالها بیشتر باشد، قیمت بالاتر است، هرچه سالها کمتر، قیمت پایین‌تر، چرا که او دارد به شما یک سری از محصولات سالانه را می‌فروشد..."

"هیچ قطعه زمینی نباید یکجا فروخته شود، چرا که زمین مال من است، و شما بعنوان غریبه و مهاجر بآن می‌آیید." لوتیکوس ۲۵.

اگر نابغه‌ها به قدرت برسند فوائد این اصلاحات را درک خواهند کرد.

شما باید همچنین همه ملل کره زمین را متحد سازید تا یک دولت واحد تشکیل دهند.

## حکومت جهانی

بوجود آوردن یک زبان مشترک و یک پول رایج جهانی به شما در بوجود آوردن یک حکومت جهانی کمک خواهند کرد. زبان آورگنات (Auvergnat) دیگر در کلرمونت - فراند فرانسه صحبت نمی‌شود و بزودی دیگر فرانسه در پاریس و انگلیسی در لندن، و آلمانی در فرانکفورت صحبت نخواهد شد. دانشمندان و متخصصین زبان شما باید گرد هم آیند و برای بوجود آوردن یک زبان جدید که از همه زبانها الهام گرفته باشد و در تمام مدارس جهان بعنوان یک زبان دوم بطور اجباری آموخته شود، بکوشند. بهمین طریق برای یک واحد پول رایج باید کوشش شود. ارزش جهانی نه فرانک، نه دلار و نه یین نمی‌تواند باشد، بلکه یک پول رایج جدید مطابق با احتیاجات همه کره زمین باید باشد که مردم سؤال نکنند که چرا پول رایج کشور دیگری انتخاب شده است.

و بالاخره عامل محرک لازم برای چنین اتحاد جهانی، جلوگیری از خدمت سربازی است که فقط خشونت به افراد جوان می‌آموزد. افراد متخصص ارتشی باید در عوض در خدمت نظم عمومی بکار گرفته شوند. این اتفاق باید هم زمان در همه کشورهای دنیا، به عنوان ضمانت لازم برای امنیت همگان، به وقوع بپیوندد.



## ماموریت شما

همانطور که گفتیم، ما می‌دانیم که ورود رسی ما بسیاری از کارها را سرعت خواهد بخشید. اما ما صبر می‌کنیم تا مطمئن شویم که انسانها خواهان آمدن ما هستند، و اینکه آنها به ما عشق می‌ورزند و مانند پدرانی که البته ما هستیم، به ما احترام می‌گذارند. . . . و همچنین تا سفینه‌های ما در خطر نیروهای جنگنده و نابود کننده شما نباشند.

بمنظور اینکه این کار انجام گیرد، در سراسر جهان با صدای بلند اعلام کن که مرا ملاقات کرده‌ای و چیزهایی که به شما گفتیم تکرار کن. مردم عاقل به شما گوش خواهند کرد. بسیاری از مردم شما را دیوانه و یا آدم رویایی می‌پندارند و قبلاً به شما توضیح دادم که راجع به اکثریت نادان چطور فکر کنید.

شما حقیقت را می‌دانید و ما با تله‌پاتی با شما در تماس خواهیم بود تا اگر لازم باشد به شما اعتماد به نفس داده و اطلاعات بیشتری در اختیار بگذاریم. ما می‌خواهیم ببینیم که آیا به تعداد کافی انسانهای عاقل در کره زمین هستند یا نه. اگر به تعداد کافی که از ما پیروی کنند وجود داشته باشند بطور آشکار باز خواهیم گشت. در کجا؟ در محلی که شما برای ورود ما آماده خواهید کرد.

اقامتگاهی در کشوری دلپذیر با هوایی معتدل و با هفت سالن، هر یک با حمام جدا همیشه آماده برای دریافت مهمان، به همراه یک اتاق کنفرانس به گنجایش ۲۱ نفر، یک استخر شنا، و یک اتاق غذاخوری برای ۲۱ نفر بسازید. این اقامتگاه باید در وسط پارکی ساخته شده و از دسترس ناظرین کنجکاو محافظت شود. کل پارک باید با دیوار احاطه شده باشد تا از دیده شدن اقامتگاه و استخر شنا جلوگیری شود. اقامتگاه می‌بایست به فاصله حداقل یک هزار متری از دیواره اطراف پارک قرار داشته باشد، حداکثر دو طبقه بیشتر نداشته باشد و توسط دیواره‌ای از گیاهان و درختان از حومه دیوار پوشانده شده باشد. دو در ورودی در دیواره اطراف تعبیه خواهد شد، یکی به طرف جنوب و دیگری به طرف شمال.

اقامتگاه نیز دو در ورودی خواهد داشت. تراسی در بام اقامتگاه برای فرود سفینه‌ای به قطر ۱۲ متر وجود خواهد داشت و یک در ورودی از تراس به داخل لازم خواهد بود. آسمان بالا و اطراف اقامتگاه نباید تحت نظارت مستقیم ارتش و یا رادار باشد. شما سعی خواهید کرد که زمینی که این اقامتگاه در آن قرار دارد (که اگر امکانش باشد بزرگتر از آنچه گفته شد) توسط کشورهای دیگر و کشوری که در آن قرار دارد، بخاطر اینکه سفارت ما در کره زمین محسوب می‌شود، بعنوان منطقه بیطرف به حساب آید. شما می‌توانید با زن و فرزندان در این اقامتگاه که تحت نظر شما اداره می‌شود، زندگی کرده و خدمتکاران و مهمانان منتخب خود را داشته باشید. هرچند، قسمتی که هفت سالن را شامل است باید مستقیماً زیر تراس بوده و توسط در فلزی ضخیمی که همیشه بسته خواهد بود و از داخل قابل قفل شدن است، از قسمتی که توسط انسانها استفاده می‌شود جدا باشد. یک تالار ضدغفونی باید در محل ورود به اتاق کنفرانس ساخته شود.

مخارج این تشکیلات توسط کمک افرادی که عاقل و با هوشند و به شما و در نتیجه به ما اعتقاد دارند امکان پذیر خواهد بود. ایشان وقتی که ما بیاییم پاداش خواهند گرفت. در نتیجه لیستی از نام افرادی که از نظر مالی، هرچند هم کم باشد به تحقق این برنامه کمک می‌کنند، تهیه کن، چه این کمک برای ساخت و یا برای نگهداری اقامتگاه باشد. و در سراسر دنیا در هر کشوری، شخص مسئولی که حقیقت را پخش خواهد کرد، برگزین و اجازه بده که مردم در پخش این حقیقت خودشان را متحد کنند. در کوهی در نزدیکی اقامتگاه یکبار در سال مردم را که بعد از مطلع شدن از این نوشته‌ها خواهان آمدن ما هستند از سراسر جهان دور هم جمع کن.

بیشترین تعداد ممکن را جمع کن و از ایشان بخواه که عمیقاً راجع به ما فکر کنند و برای آمدنشان امیدوار و چشم انتظار باشند. وقتی که تعداد کافی از ایشان بدور هم جمع آیند و وقتی که برای آمدنشان بشدت کافی، بدون هیچ افسانه مذهبی، بلکه همانند انسانهایی مسئول که به خالقینشان احترام می‌گذارند، آرزو کنند ما آشکارا خواهیم آمد و دانش علمی خود را بعنوان میراث خود به تمام کره زمین خواهیم داد. اگر خلق و خوئی جنگی در سراسر دنیا به بی قدرتی کامل تبدیل شود، این واقعه رخ خواهد داد. اگر عشق به زندگی و عشق انسانیت به ما و در نتیجه به خودش بقدر کافی قوی باشد، بله، ما آشکارا خواهیم آمد. ما صبر خواهیم کرد. اگر انسانها خشن باقی بمانند و به روشی پیشرفت کنند که برای دنیاهای کرات دیگر خطرناک باشد، ما آن تمدن و محل ذخیره دانش علمی آنان را نابود خواهیم کرد و دوباره "سدوم و گومور" دیگری خواهد بود تا اینکه انسانیت از نظر اخلاقی ارزش مقام علمی را داشته باشد.

آینده انسان در دست خودش است و حقیقت در دست شماست. آنرا در سراسر دنیا پخش کن و دلسرد نشو. ما هرگز بطور آشکار به شما کمکی نخواهیم کرد که بهانه‌ای به دست افراد بدبین و شکاک دهد. چرا که اغلب بدبینی با تهاجم‌گری همراه است. افراد با هوش به شما اعتقاد خواهند آورد چرا که چیزی که می‌گویند هیچ نکته افسانه‌ای و رمزی به همراه ندارد. برای ما مهم است که این افراد بدون هیچ اثبات مادی و فیزیکی به شما اعتقاد بیاورند. این امر بیشتر از هر چیز دیگری به ما ثابت می‌کند که ایشان با هوشند و در نتیجه لایق دریافت معلومات علمی از ما هستند.

حالا بروید و شما فراموش نخواهید شد، چه در طی زندگی‌تان در زمین موفق شوید و چه حتی بعد از آن اگر ما مجبور شویم که منتظر شویم تا نسلهای بعدی بیایند. ما می‌توانیم از طریق علمی دوباره شما و تمام افرادی که مردم را در راه نبوغ انسانیت با عشق خالقین بعنوان راهنمایان، هدایت کرده‌اند را به زندگی باز گردانیم، به شرط اینکه کسی از باقیمانده ایشان در قبر حفظ شود.

تنها کمک ما این خواهد بود که از حالا به بعد بیشتر و بیشتر خود را نشان دهیم تا مردم را از مسئله آگاه کرده و ایشان را علاقمند به یادگیری حقیقتی که شما به ایشان خواهید رساند، بکنیم. تدریجاً بخاطر ظهور بیشتر ما انظار عموم حساس شده و حضور ما دیگر باعث پرستش احمقانه نخواهد شد و در عوض میلی شدید برای تناس با ما در بین جمعیت‌ها بوجود خواهد آمد.

شما حرکت خود را **Madech**\* خواهید نامید، یعنی: حرکت برای خوش آمدگویی به الوهیم، خالقین انسانیت. این نام پیامی نیز در حروف ابتدای خویش به فرانسه به همراه دارد:

"موسی قبل از الیاس و مسیح بود."

M: mouvement pour (حرکت برای)

A: l'accueil (خوش آمد گویی)

D: des (به)

E: Elohim (الوهیم)

C: createurs de (خالقین)

H: l'humanite (انسانیت)

---

\* در سال ۱۹۷۵ با اجازه رسمی از الوهیم، اسم حرکت به «حرکت رایلیان» تغییر یافت.

## فصل هفت: الوهیم

بمب‌های اتمی

جمعیت زیاد

راز جاودانگی

آموزش شیمیایی

حرکت رایلیان

بمب‌های اتمی

«قبل از اینکه ما یکدیگر را برای بار آخر ترک کنیم، آیا شما از من سئوالی دارید؟»

«شما منظره‌ای را که از اکیل دیده بود این طور تشریح کردید که اشخاصی بودند که لباس فشار بتن داشتند، و بمن گفتید که اتمسفر سیاره‌ شما مثل اتمسفر زمین نیست. پس چرا شما الان لباس فشار بتن ندارید؟»

«برای اینکه ما نیز از نظر علمی پیشرفت کرده‌ایم و اکنون بدون آنان نیز می‌توانیم زنده بمانیم. صورت من بنظر می‌رسد که در هوای آزاد باشد، اما در واقع صورت من توسط پوششی غیرقابل رویت که از اشعات دافع تشکیل یافته و من درون آن از هوایی متفاوت با مال شما تنفس می‌کنم، پوشیده شده است. این اشعه‌ها به امواج اجازه رد شدن می‌دهند اما به مولکولهای هوا اجازه نمی‌دهند. شما می‌توانید این را با خروج حباب که دربندرها بکار می‌رود تا از خروج ذرات سوخت جلوگیری شود، مقایسه کنید.»

«آیا بمب‌های اتمی خطری برای انسانیت هستند؟»

«بله، خطر خیلی عظیمی. اما این امر ما را قادر می‌سازد که براحتی آن تمدن را در صورتی که انسانها نتوانند به سرعت بیایند نابود کنیم، شاید هم آنها خود را نابود کنند. اگر نکردند، و ایشان خطری برای ما شدند ما فقط لازم خواهد بود که انبار بمب‌هایشان را بدون احتیاج به فرستادن سلاحهای مخرب مهاجم بر علیه‌اشان، نابود کنیم. این کار را می‌توانیم توسط اشعه انجام دهیم و همچنین توسط تله پاتی، باین طریق که یکی از قدرتهای جهانی دست به تهاجم زند و در نتیجه بطور خودکار یک تلافی نابود کننده از طرف دیگر رخ دهد. اگر انسانها می‌خواهند دیگر در معرض

چنین خطری نباشند، فقط باید سلاحهای اتنی را از دست ارتش بیرون آورند. قدرت این سلاحها اگر با ترتیب و محتاطانه بکار گرفته شود، می تواند کشورهایی را که فاقد انرژی هستند قادر به پیشرفتهای بزرگی کند. برای شما ضروری است که تستهای اتنی را متوقف کنید چرا که نمی دانید خود را در معرض چه چیزهایی قرار می دهید. هرچند، اگر انسانها به بازی با سلاحهای اتنی ادامه دهند، در صورتی که لازم باشد ایشان را ساکت کنیم، کارها برای ما ساده خواهد بود.

«آیا زن در سیاره اتان وجود دارد؟»

«بله، در انجیل بآن اشاره شده و من از شما خواستم که از آن گفتار انجیل یادداشت بردارید.»

«و بچه هم همینطور؟»

«بله، ما می توانیم بچه داشته باشیم درست مثل شما.»

جمعیت زیاد

«اما شما به من گفتید که شما بطریقی فناپذیر هستید. چطور جمعیت زیاد را مهار می کنید؟»

«در واقع، این مسئله خودش را در زمین خیلی بسرعت نشان خواهد داد. برای حل آن، هم اکنون باید دست بکار شوید، چونکه بقدر کافی زیاد هستید. باید وسایل جلوگیری از آبستنی بوجود آورید و قوانین محکمی بگذارید که به زنها فقط اجازه داشتن دو بچه را می دهد. اگر دو یا دو برابر باشد، جمعیت به نقطه ای می رسد که دیگر زیاد نمی شود. ما ناظر خواهیم بود تا ببینیم که خود را چگونه از این مسئله نجات می دهید. این خود اثبات دیگری از هوش شما است برای بدست آوردن میراث ما. من فقط راه حل مسئله کنونی شما را توضیح می دهم که بطور متوسط فقط ۷۵ سال زندگی می کنید. برای ما این مسئله مسلماً متفاوت است. ما فناپذیر نیستیم. ما می توانیم ده برابر شما زندگی کنیم بخاطر یک عمل جراحی کوچک، یا «درخت زندگی» در انجیل. ما بچه دار می شویم و قوانینی را که هم اکنون توضیح دادم رعایت می کنیم: دو نفر، پدر و مادر، دو فرزند در نتیجه جمعیت ما ثابت است.»

«چند نفر از شما وجود دارند؟»

«ما تقریباً هفت بلیون نفر هستیم.»

«ما شش روز متوالی ملاقات کردیم و آیا هر دفعه شما به سیاره خود برگشتید؟»

«نه من به سفینه ای بین کهکشانی بر می گشتم که بعنوان پایگاهی نزدیک به زمین از آن استفاده می کنیم.»

«چند نفر از شما در آن سفینه هستند؟»

"هفت نفر، و در سیاره ما هفت ایالت وجود دارد. هر کدام یک نماینده در این سفینه دارد. اگر دو نفری را که مسئول سفینه هستند اضافه کنیم، دانشا" نه نفر هستیم."

"اگر انسانهای زمین دقیقا" کاری را که شما می‌خواهید انجام دهند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟"

"ما رسا" به اقامتگاهی که برایمان تهیه خواهد کرد می‌آییم و از شما می‌خواهیم که نمایندگان مهمترین کشورهای انسانیت بیایند تا اتحاد کامل مردم زمین انجام گیرد. اگر همه چیز خوب پیش برود، اجازه می‌دهیم انسانیت تدریجا" از پیشرفتهای علمی ما بهره ببرد. بستگی به استفاده ای که از این علوم می‌شود، خواهیم دید که آیا همه معلومات خود را می‌توانیم در اختیار انسانها قرار دهیم یا نه. و بعد می‌گذاریم که وارد دوره بین کهکشانی شوید به همراه ۲۵۰۰۰ سال پیشرفت علمی به عنوان میراث ما. "

"آیا شما تنها دنیایی هستید که به این سطح علمی دست یافته‌اید؟"

"در این منطقه جهان، بله. تعداد دنیاهای بینهایتی وجود دارند که موجودات انسان - مانند در آنان زندگی می‌کنند و سطح علمی‌شان پایین‌تر از ما، اما خیلی بالاتر از شما می‌باشند. چیزی که باعث ترس ما از ناپدید شدن است این است که ما سیاره ای پیدا نکرده‌ایم که تمدن آن به حد ما تکامل یافته باشد. ما روابط اقتصادی با بسیاری از سیارات دیگر داریم که زندگی در آنان آنطور که نوشته‌های مذهبی‌شان به ما ثابت می‌کند، توسط انسانهایی خلق شده اند که می‌بایست سطح علمی برابر با ما می‌داشته اند.

متأسفانه قادر نبوده‌ایم که تمدنهای خالق آن نزدیکترین سیاره‌ها به خودمان را پیدا کنیم. اما شاید همینطور که به کاوش خود در جهان، هر دفعه دورتر، ادامه می‌دهیم چندی از این تمدن‌ها را در آن دورها پیدا کنیم. در بیشتر اوقات، سیاره‌اشان زیادی به خورشیدشان نزدیک شد و زندگی غیر ممکن گردید، و یا خورشیدشان منفجر گردید و یا زیادی سرد شده است. اگرچه در حال حاضر ما متوجه امر غیرعادی در منظومه خود نشده‌ایم، همه این ماجراها باعث می‌شود که ما نگران احتمال بدترین رخدادها برای خود باشیم. "

"هیچ مذهبی درجایی که شما زندگی می‌کنید وجود ندارد؟"

"تنها مذهب ما، نبوغ انسان است، ما فقط به این اعتقاد داریم و ما مخصوصا" به خاطر خالقین خودمان که هرگز دیگر ندیدیمشان و دنیایشان را هرگز قادر نبودیم پیدا کنیم، عشق می‌ورزیم. آنها حتما" از بین رفته‌اند. این احتیاط را کرده بودند که سفینه‌ای عظیم با تمام معلوماتشان در آن را در مدار سیاره ما قرار دهند تا موقعی که دنیای خودشان نابود شد بطرز خودکار در سیاره ما فرود آید. با سپاس از ایشان، ما مشعل زندگی را بدست گرفته‌ایم. ما علاقمند هستیم که این مشعل را در دست مردم زمین ببینیم. "

"و اگر سیاره شما نابود شد؟"

«در صورتی که دنیای ما نابود شود، ترتیبات مشابهی در نظر گرفته شده است تا شما بطرز خودکار معلومات ما را به ارث ببرید.»

راز جاودانگی

«شما ده برابر ما زندگی می‌کنید؟»

«بدن ما بطور متوسط ده برابر بدن شما زندگی می‌کند مثل اولین انسانهای انجیل – بین ۷۵۰ تا ۱۲۰۰ سال. اما ذهن ما، خود حقیقی ما، می‌تواند حقیقتاً "جاودانه" باشد. قبلاً" به شما توضیح داده‌ام که با استفاده از یکی از سلول‌های بدن می‌توانیم کل موجود را با مواد جدید زیست دوباره خلق کنیم. وقتی که ما دارای تمامی توانایی‌ها و استعدادهای خود هستیم و وقتی که مغز ما در حداکثر دانش و کارآئی خود است، ما بطریق جراحی، قسمت کوچکی از بدن را برداشته و محفوظ نگه می‌داریم. وقتی که می‌میریم، از ذره کوچکی از بدنمان که قبلاً" حفظ شده است، دوباره بدن را همانطور که بود خلق می‌کنیم. می‌گویم که همانطور که بود، یعنی با تمام معلومات علمی و البته با شخصیت خودش. اما این بدن از مواد تازه ساخته شده است و امکانش را دارد که یک هزار سال از سالهای شما زنده بماند. و خلق کردن تا ابد می‌تواند ادامه پیدا کند. اما بمنظور اینکه رشد جمعیت را محدود کنیم، فقط نابغه‌ها حق جاودانگی دارند. همه انسانهای سیاره ما در سن معینی یک نمونه از سلولهایشان برداشته می‌شود به این امید که برای خلق دوباره بعد از مرگشان انتخاب خواهند شد. نه تنها به زندگی دوباره امید دارند بلکه در طی زندگی‌شان سعی می‌کنند که استحقاق این زندگی دوباره را پیدا کنند. وقتی که مردند، یک هیئت عالی از جاودانگان گرد هم می‌آیند تا در "فضاوت آخر" داوری کنند که از افرادی که در طی سال مرده‌اند کدام حق زندگی دیگری را دارند. در طی سه زندگی، شخص جاودانه در یک دوره آزمایشی می‌باشد و در پایان این سه زندگی، هیئت جاودانگان دوباره جمع می‌شود تا داوری کند که نسبت به کار هر شخص آیا او ارزش ملحق شدن به هیئت جاودانگان را بعنوان یک عضو دائمی دارد یا نه. از زمانی که یک شخص خواهان زندگی دوباره می‌شود، حق بچه‌دار شدن از او گرفته می‌شود. البته این امر از عشق جلوگیری نمی‌کند. این به ما کمک می‌کند درک کنیم چرا دانشمندانی که در هیئت جاودانگان بودند می‌خواستند در کرات دیگر زندگی خلق کنند. ایشان غریزه تولید مثل خود را به کرات دیگر منتقل کردند.»

«شما خود را چه می‌نامید؟»

«اگر مایلید که نامی به ما بدهید، اگر چه ما خود را به زبان خویش زن و مرد می‌نامیم، می‌توانید ما را "الوهیم" خطاب کنید، چرا که ما از آسمان آمدیم.»

«در سیاره‌اتان چه زبانی صحبت می‌کنید؟»

«زبان رسی ما به عبری قدیم خیلی شبیه است.»

«هر روز ما در اینجا صحبت کرده‌ایم، آیا نگران نیستید که مردم دیگر ما را غافلگیر کنند؟»

« یک سیستم خودکار مرا فوراً» از نزدیک شدن افراد از طریق هوا یازمین به داخل یک شعاع خطر خبردار می‌کند.»

«روش زندگی و کار شما در جایی که زندگی می‌کنید چگونه است؟»

«بیشتر کار ما فکری است چرا که سطح دانش ما به ما اجازه می‌دهد که از آدم مصنوعی برای همه چیز استفاده کنیم. ما فقط وقتی کار می‌کنیم که احساس تمایل کنیم و آن هم فقط با مغزمان. فقط هنرمندان و ورزشکاران با بدنشان «کار» می‌کنند و فقط برای اینکه خودشان خواسته‌اند. انرژی اتنی بسیار پیشرفته ما تقریباً پایان ناپذیر است، اصولاً بخاطر اینکه راهی برای استفاده از اتم در مدار بسته و از انرژی خورشید کشف کرده‌ایم. ما منابع بسیار دیگری از انرژی داریم و ما لزوماً از اورانیوم در راکتورهای اتنی‌امان استفاده نمی‌کنیم، بلکه از بسیاری دیگر از مواد ساده و بی‌ضرر استفاده می‌کنیم.»

«اما اگر شما اینقدر عمر می‌کنید و کار هم نمی‌کنید، آیا کسل نمی‌شوید؟»

«نه، هرگز، چرا که ما همیشه کارهایی را می‌کنیم که دوست می‌داریم، مخصوصاً "عشق بازی". ما زنهاییمان را خیلی زیبا می‌دانیم و از این نکته حداکثر استفاده را می‌کنیم.»

«آیا ازدواج وجود دارد؟»

«نه، مردان و زنان هر دو آزادند. زوج وجود دارد. کسانی که انتخاب کرده‌اند که اینگونه زندگی کنند می‌توانند چنین کنند، اما هر وقت هم که خواستند می‌توانند آزادیشان را داشته باشند. ما همه به همدیگر عشق می‌ورزیم. حسادت وجود ندارد، چرا که هر کسی می‌تواند همه چیز داشته باشد، و مالکیت وجود ندارد. در جایی که ما زندگی می‌کنیم، جنایت وجود ندارد. بنابراین نه زندانی هست و نه پلیسی. اما دکترهای زیادی وجود دارند و ملاقاتهای زیادی با دکتران برای ذهن و روان صورت می‌گیرد. کسانی که کوچکترین ناتعادلی روانی از خود نشان دهند که می‌تواند باعث رفتارهایی شود برخلاف آزادی و یا زندگی دیگران، تحت درمان قرار می‌گیرند تا به حال عادی برگردانده شوند.»

«می‌توانید روز یک شخص متوسط را در جایی که زندگی می‌کنید تشریح کنید؟»

«در صبح از خواب بر می‌خیزد، حمام می‌گیرد، چرا که استخر شنا در هر جایی که زندگی می‌کنیم وجود دارد. صبحانه می‌خورد و بعد هر کاری که میل داشته باشد انجام می‌دهد. همه «کار» می‌کنند، اما فقط بخاطر اینکه دوست دارند کار کنند چرا که جایی که ما زندگی می‌کنیم پولی وجود ندارد. پس، کسانی که «کار» می‌کنند، همیشه خوب کار می‌کنند زیرا برای تمایلات حرفه‌ای خودشان است. فقط جاودانگان مسئولیت مشخص دارند، برای مثال، نظارت بر کامپیوترها و مغزهای الکترونیکی که برای مسائل ضروری زندگی مثل انرژی، غذا، سازمان‌دهی و غیره بکار می‌روند. از هفت بیلیون جمعیت فقط ۷۰۰ نفر جاودانه وجود دارند و ایشان از دیگران کاملاً جدا زندگی می‌کنند. ایشان مزیت زندگی جاودانه دارند اما وظیفه نگهداری از همه چیز برای دیگرانی که اجباری به کار کردن ندارند، را نیز به عهده دارند.»



به این هفتصد نفر جاودانه می‌باید ۲۱۰ شخص آزمایشی (حدود هفتاد نفر در سال، ده نفر از هر ایالت) اضافه کنیم. در ۷ بلیون جمعیت فقط حدود ۴۰ میلیون بچه وجود دارند. فقط وقتی که آنها بزرگ می‌شوند (بین ۱۸ تا ۲۱ سالگی بستگی به شخص) است که بچه‌ها تحت عملی قرار می‌گیرند که طول عمری بیش از ۷۵۰ سال بدست می‌آورند. از آنوقت به بعد ایشان نیز می‌توانند فرزند داشته باشند. این امر پیرترین ساکنان سیاره ما را قادر می‌سازد که تا ۵۰ نسل زادگان خود را بشناسند. از هفت بلیون جمعیت فقط حدود یک میلیون شخص غیرفعال وجود دارد و تقریباً همه ایشان تحت درمان برای امراض روانی می‌باشند. اینان توسط دکتران ما در طی یک دوره شش ماهه درمان می‌شوند.

بیشتر مردم به هنر علاقمندند و به نقاشی، مجسمه سازی، نواختن موسیقی، نوشتن، تولید فیلم، شرکت در ورزش و غیره می‌پردازند. ما یک تمدن خیلی آسوده و با فراغت به معنای کامل داریم. شهرهایمان بطور متوسط حدود پانصد هزار نفر در مساحت‌های بسیار کوچک، در بردارند. یک شهر در واقع یک خانه خیلی عظیمی است که در جای بلندی قرار دارد و در آن مردم می‌توانند بخوابند، عشق بازی کنند و یا هر کار دیگری که دوست دارند. این «خانه شهرها» حدود یک کیلومتر طول و ارتفاع دارند و از همه طرف آنان امواج مجتمع که برای نقل و انتقال و سفر بکار می‌روند، عبور می‌کند. کسبندی به خود می‌بندید و خود را در یک موج - جریان قرار می‌دهید که شما را خیلی سریع به هر جا که می‌خواهید بروید انتقال می‌دهد. شهرها تقریباً به شکل مکعب هستند تا حومه را مثل جایی که شما زندگی می‌کنید از بین نبرند. در واقع یکی از شهرهای شما برای مثال با ۵۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت، سطحی به مساحت ۲۰ برابر بیشتر از مال ما را می‌پوشاند. نتیجه این است که وقتی می‌خواهید به حومه شهر بروید، باید ساعتها سفر کنید. در حالیکه ما در عرض ده ثانیه در آنجا خواهیم بود. کل یک شهر توسط یک مهندس ساختمان طراحی می‌شود تا به چشم خوش آیند آید و با مناظر اطراف آن در هماهنگی کامل باشد.

«اما مردمی که هیچ کاری برای انجام دادن ندارند، کسل نمی‌شوند؟»

«نه، چرا که ما برایشان مقادیر بسیار زیادی فعالیت تهیه می‌بینیم. ارزشهای واقعی یک شخص شناخته می‌شود و همه می‌خواهند نشان دهند که ارزشمندند، چه در هنر باشد، در علم، یا در ورزش. همه می‌خواهند بدرخشند تا جاودانه شوند یا توسط جامعه تحسین شوند. . . . و یا توسط زنی. بعضی دوست دارند که ریسک کنند و گرفتن ریسک مرگ از ایشان برایشان مثل گرفتن لذت زندگی می‌باشد و برای همین ورزشهای خطرناک در بین مردم خیلی محبوبیت دارند. ما هر شخص مجروحی را می‌توانیم به زندگی باز گردانیم، اما کسانی که این ورزشها را برگزیده‌اند فقط به شرطی می‌توانند به این ورزشها بپردازند که با نوشته اعلام دارند که قبول می‌کنند در صورتی که در طی فعالیتهای ورزشی خود بمیرند از ایشان مراقبت نشود. ما یک نوع مسابقه اتومبیل رانی اتمی داریم که شما را مجذوب خود می‌کند، و فعالیتهای خشن‌تر مثل بکس و حتی خشن‌تر نیز داریم: یک نوع بازی رگبی (rugby) که به صورت لخت اجرا می‌گردد و در آن همه چیز از جمله بکس، کشتی و غیره مجاز است. همه اینها ممکن است به نظر شما وحشیانه بیاید اما فراموش نکنید که همه افراط و تفریط‌ها باید در تعادل باشند تا از درهم شکستن جلوگیری شود.»

یک تمدن فوق‌العاده پیشرفته و پیچیده باید سنگ تعادل‌های بدوی به همراه داشته باشد. اگر مردم ما قهرمان و بت‌های خود را در ورزشهای مورد علاقه خود نداشتند، فقط یک آرزو برایشان باقی می‌ماند،

– مرگ.

به زندگی یک نفر دیگر باید احترام گذارده شود، اما به آرزویشان برای مرگ و برای بازی کردن با مرگ نیز باید در یک چارچوب تخصص‌های کاملاً مشخص، احترام گذارده شود. جایی که ما زندگی می‌کنیم هر ساله در همه رشته‌های فعالیت، مسابقاتی وجود دارد. یکی از اینها مسابقات جهانی برای تصمیم‌گیری راجع به بهترین‌ها برای جاودانگی است. همه فقط برای آن زندگی می‌کنند. هر ساله چه در نقاشی، ادبیات، بیولوژی، پزشکی و یا هر تخصص دیگر که در آن مغز انسان می‌تواند خود را بیان کند در هر ایالت مسابقاتی با رای جاودانگان آن ایالت اجرا می‌گردد.

قهرمانان در پایتخت دوباره گروه‌بندی می‌شوند تا به شورانی از جاودانگان که قهرمان قهرمانان را تعیین می‌کند ارائه شوند.

این قهرمانان به هیئت جاودانگان ارائه شده و این هیئت کسانی را که لایق برای سمت جاودانه آزمایشی هستند انتخاب می‌کند. هدف این است. ایده‌آل همه کس این است. وقتی که هدف تا این اندازه بالا و دور دست است، پریشانی فکر ممکن است که شکل ابتدائی بخود بگیرد.

«آیا این بدین معنی است که جاودانگان روش زندگی کاملاً متفاوتی با دیگر ساکنین دارند؟»

«آه، بله! آنان در شهرهای جدا که برایشان نگه داشته شده و بطور مرتب برای تصمیم‌گیری در آن دور هم جمع می‌شوند، زندگی می‌کنند.»

«پیرترین ایشان، چند سال دارد؟»

«پیرترین، رئیس هیئت جاودانگان، ۲۵۰۰۰ ساله است و شما او را در جلو خود می‌بینید. من تا امروز در ۲۵ بدن زندگی کرده‌ام، و من اولین کسی بودم که این آزمایش برویش تحقق یافت. برای همین است که من رئیس جاودانگان هستم. من خودم خلقت زندگی روی زمین را اداره کردم.»

«پس معلومات شما باید غیرقابل حساب باشد؟»

«بله، من مقدار کاملاً زیادی معلومات جمع کرده‌ام، اما قادر نخواهم بود مقدار خیلی زیاد دیگری جمع کنم. از این طریق انسان روی زمین ممکن است نسبت به ما برتر باشد، چرا که حجم قسمتی از مغزش که اطلاعات را جمع می‌کند یعنی حافظه‌اش بزرگتر است، انسانهای زمین قادر خواهند بود که بیشتر از ما اطلاعات جمع‌آوری کنند، و در نتیجه اگر وسایل‌اش را داشته باشند از نظر علمی بیشتر پیشرفت خواهند کرد. این چیزی است که کسانی را که مخالف هیئت جاودانگان هستند می‌ترساند. انسانهای زمین اگر هیچ چیز متوقف‌اشان نکند می‌توانند سریعتر از ما پیشرفت کنند.»

آموزش شیمیایی

«اما معلوماتی که دانش آموزان باید جمع کنند باید فوق‌العاده زیاد باشد و مدت بسیار مدیدی طول می‌کشد!»

«نه، بخاطر یک کشف علمی مهم، که در واقع دانشمندان شما در حال کشف آن نیز می‌باشند، ما می‌توانیم به محصلین درسهایشان را با عمل جراحی بیاموزیم. دانشمندان شما اخیراً کشف کرده‌اند که می‌توان با تزریق مایع از یک موش تعلیم داده شده به مغز یک موش دیگر، باعث شد که این موش که هرگز تعلیم داده نشده بوده است، مطالبی را که موش دیگر می‌دانست، یاد بگیرد. ما می‌توانیم اطلاعات را از طریق تزریق مواد حافظه مغز منتقل کنیم و در نتیجه بچه‌های ما تقریباً هیچ کاری برای انجام دادن ندارند. این بچه‌ها مرتباً تحت تزریق مواد مغزی قرار می‌گیرند که از افرادی که اطلاعات لازم تحصیلی را دارند گرفته شده است. پس بچه‌ها فقط مشغول به کارهای جالبی هستند که خودشان برنامه‌ریزی کرده‌اند مثل ساختن جهان در تنوری و اقناع کردن خود در ورزش و هنر.»

«شما هرگز مابین ایالت‌های دنیای خود جنگ ندارید؟»

«هرگز! مسابقات ورزشی بقدر کافی پیشرفت کرده است که غریزه جنگیدن را نابود کند. بعلاوه، از نظر روانشناسی این واقعیت که افراد جوان قادرند زندگی خود را در بازی‌هایی که هر دفعه مرتباً بسیاری کشته می‌شوند، ریسک کنند غریزه جنگیدن را از بین می‌برد، بدین طریق کسانی که این غریزه را بشدت احساس می‌کنند با از دست دادن جان خویش و بدون درگیر کردن کسانی که نمی‌خواهند وارد چنین راه‌های خطرناکی شوند، این غریزه را اقناع می‌کنند. اگر در کره زمین ورزش‌ها و بازی‌های حتی خطرناکتر ولی سازمان یافته وجود داشت، به مقدار زیادی احتمال بوجود آمدن جنگ و رویارویی بین المللی کم می‌شد.»

«آیا هفت ایالت دنیای شما شبیه به هم هستند؟»

«نه، اینجا در زمین، نژادها و فرهنگ‌های متفاوتی وجود دارند. ایالت‌های ما هم براساس و طبق نژادها و فرهنگ‌های مختلف، درحالی‌که به آزادی و استقلال یکدیگر احترام می‌گذارند بوجود آمدند.»

«آیا انسانی از زمین قادر است که سیاره شما را ملاقات کند؟»

«بله، اما شما ناچار خواهید بود که لباس فشار که مطابق تنفس شما خواهد بود بپوشید. شما می‌توانید بدون چنین لباسی در اقامتگاهی که اتمسفر زمین را در آن تولید کرده‌ایم زندگی کنید. در واقع بسیاری از انسان‌های زمین در این اقامتگاه زندگی می‌کنند، مثل موسی، الیاس، عیسی مسیح و بسیاری دیگر از شواهد زنده خلقت ما که قادر خواهیم بود وقتی که زمانش رسید برای تایید گفته‌هایمان به زمین بیاوریم.»

«چرا ایشان را هم اکنون بر نمی‌گردانید؟»

«زیرا در دنیای شکاک شما، اگر عیسی مسیح برگردد او را در بیمارستان روانی قرار می‌دهند. تصور کنید، شخصی میان شما فرود آید و بگوید که «مسیح» است. او را مسلماً مسخره کرده و سریعاً

محکوم می‌کنند. اگر ما توسط شگفتی‌های علی‌امان دخالت کرده تا نشان دهیم که او واقعا "مسیح" است دوباره مذهب براساس "خدا" برخواهد گشت و ماوراء الطبیعه، و افسانه و رمز را که ما نمی‌خواهیم، تقویت خواهد کرد.

بعد، مرد کوچک بعد از اینکه به من گفت که تنها وقتی بر می‌گردند که چیزی که از من خواسته است انجام گرفته باشد برای آخرین بار مرا بدرود گفت. او بر سفینه اش سوار شد از جا برخواسته و مثل صبح روزهای دیگر ناپدید شد.

### حرکت رایلیان

چه داستانی! چه آشکارسازی! بعد از برگشت به خانه در حالیکه یادداشتهایی را که برداشته بودم کپی و دسته‌بندی می‌کردم، متوجه عظمت این مأموریت که به من واگذار شده بود شدم و احساس کردم که شانس خیلی کمی برای انجام آن دارم. اما چونکه لازم نیست امیدوار بود تا دست بکار شد، تصمیم گرفتم دقیقا همان کاری که از من خواسته شده است را انجام دهم اگر چه ممکن است مرا آدم خیالاتی به حساب آورند. بخصوص که، اگر خیال بین بودن به این معنی است که نور را دیده‌ام، کاملا "راضی‌ام که خیال بین به حساب آیم، بهتر است که خیالاتی نامیده شوم و حقیقت را بدانم تا اینکه آدم واقع‌بین بحساب آیم اما حقیقت را ندانم.

مایلم که به انسانهای شکاک از همه نوع، تاکید کنم که هرگز الکل نمی‌نوشم و شبها خیلی خوب می‌خوابم. هیچ کس نمی‌تواند برای شش روز متوالی خواب ببیند یا همه اینها را از خود بسازد.

به شما که از اعتقاد به من امتناع می‌ورزید، می‌گویم: به آسمان نگاه کنید و شما بیشتر و بیشتر مناطری می‌بینید که نه دانشمندانان و نه مردان ارتشی قادر به توضیح آنها نخواهند بود مگر با سخنان بیهوده و احمقانه تا آبروی خود را حفظ کنند. ایشان خیال می‌کنند که آبروی خود را از دست می‌دهند اگر حقیقت از کسی میان دایره بسته خودشان سرچشمه نگیرد. چطور یک دانشمند ممکن است نداند! درست همانطور که کسانی که کوپرنیک را، چونکه جرات کرد بگوید زمین مرکز جهان نیست، محکوم کردند، هرگز نمی‌توانند قبول کنند کسی بغیر از خودشان می‌تواند همه چیز را آشکار کند.

اما همه شما که اشیاء پرنده ناشناس دیده‌اید و یا خواهید دید و بعضی می‌گویند که سراب، یا بالون هواشناسی، یا خیالات بوده، همه شما که از ترس مسخره شدن جرات نمی‌کنید راجع به آن صحبت کنید، فقط با دور هم جمع شدن و با صحبت با کسانی که اعتقاد دارند، است که خواهید توانست آزادانه صحبت کنید.

همه این آشکارسازی احساس عمیقی از صلح و آرامش درونی و سلامتی و خوشی به من داد،

بخصوص در این دنیایی که نی دانیم به چه اعتقاد داشته باشیم و نی توانیم به "خدایی با ریش سفید" یا به "شیطانی با پای حیوان" اعتقاد بیاوریم، و دانشمندان رسمی هم قادر به توضیح دقیق راجع به منشاء زندگی و هدفمان نیستند.

در روشنایی این آشکارسازی متحیر کننده، همه چیز واضح شده و خیلی ساده بنظر می‌رسد، دانستن این نکته که جایی دیگر در جهان، سیاره‌ای پر از انسان وجود دارد که ما را به شکل خویش خلق کردند و به ما عشق می‌ورزند در حالیکه نگراند که کسانی را که خلق کرده‌اند ممکن است بر آنها برتری یابند. آیا این نکته عمیقاً تکان دهنده نیست! مخصوصاً اگر متوجه باشیم که بزودی نوبت ماست که در این تکامل انسانیت که خود جزئی از آن هستیم شرکت کنیم و در دنیاهای دیگر حیات خلق کنیم.

حالا که شما این کتاب را که نوشته‌ام و در آن سعی کرده‌ام تا آنجا که ممکن است همه چیزهایی را که بمن گفته شده بوضوح تکرار کنم، خوانده‌اید، اگر شما احتمالاً فکر خواهید کرد که من قوه تصور عظیمی دارم و این نوشته‌ها فقط برای سرگرمی شما بود، در این صورت من عمیقاً دلشکسته می‌شوم. شاید این آشکارسازی به شما درباره آینده اعتمادبنفس داده و اجازه دهد که اسرار خلقت و سرنوشت انسان را درک کنید و در نتیجه به بسیاری از سئوالاتی که از هنگام بچگی در شب از خود می‌پرسیدیم که چرا وجود داریم و هدف این کره زمین چیست پاسخ دهد. اگر این نتیجه را داشته باشد، من واقعا خیلی خوشحال می‌شوم.

و بالاخره، اگر شما متوجه شوید که تمام چیزهایی که در این کتاب گفته‌ام حقیقت محض می‌باشد و اگر همانطور که من آرزو می‌کنم، آرزو دارید که این اشخاص خیلی زود رسماً بیابند و میراث خود را به ما بدهند، پس در بوقوع پیوستن تمام آنچه که از من خواسته‌اند شرکت کنید. فقط آن موقع است که هدف این کتاب برآورده می‌شود. اگر اینطور است، به من نامه بنویسید و ما شما را به حرکت رایلیان خوشامد می‌گوییم. اقامتگاهی را که خواسته‌اند، خواهیم ساخت و وقتی که در سراسر دنیا بقدر کافی زیاد شدیم و با عشق و احترامی که خالقین ما شایسته آنند، منتظر ایشان بودیم، خواهند آمد و ما از معلومات وسیع ایشان بهره خواهیم برد.

همه شما که به خدا و عیسی مسیح اعتقاد دارید، در اعتقاداتان بجا هستید، حتی اگر همه چیزهایی که فکر کردید دقیقاً همانطور که ایشان می‌خواستند شما ایمان بیاورید نیست، پایه و اساسی از حقیقت وجود دارد. شما در اعتقاد خود به اساس کتب مذهبی درست می‌گویید اما در نگه داشتن کلیسا در اشتباه هستید. حالا اگر به اهداء پول خود برای تهیه کردن بهترین لباس رسمی برای کاردینال‌ها و اجازه به ادامه ارتش با تهدید اتمی‌اش، همگی به خرج خودتان ادامه دهید، این کار به این معنی خواهد بود که شما می‌خواهید بدوی بمانید و علاقه‌ای به دوران طلانی که حق شماس ندراید. اما اگر خواستار شرکت فعال یا غیرفعال در بوجود آوردن و گسترش این حرکت برای الوهیم، خالقین انسانیت، هستید قلم خود را بردارید و به من نامه بنویسید. خیلی زود تعدادمان به قدر کافی زیاد خواهد بود تا قطعه زمینی انتخاب کنیم که اقامتگاه در آن ساخته شود. اگر هنوز شک دارید، روزنامه‌ها را بخوانید و به آسمان که در آن بیشتر و بیشتر سفینه‌های عجیب خواهد بود نگاه کنید و جرات آنرا بدست خواهید آورد که نامه‌اتان را بفرستید.

کلود رایل

Claude Rael

International Raelian Movement

C.P. 225  
CH - 1211 GENEVA 8  
SWITZERLAND

WWW.RAEL.ORG

بعضی از آدرس‌های مکاتبه برای حرکت رایلیان در قاره‌های مختلف و در کشورها و شهرهای مختلف از قرار زیر است:

Europe:

(۱) قاره اروپا:

Mouvement Raelien International  
Case Postale 225  
CH - 1211, Geneve 8  
Suisse

America:

(۲) قاره آمریکا:

Canadian Raelian Movement  
P.O. Box 86  
Youville Station  
Montreal, Quebec  
Canada H2P-2V2  
Tel: 1-514-681-6263

Africa:

٣) قاره افریقا:

Mouvement Raelien Africain  
INJS  
BP V 54 Abidjan  
Cote d' Ivoire

Asia and Oceania:

٤) قاره های آسیا و اقیانوسیه:

Japanese Raelian Movement  
P.O.Box 15, Ueno-Station  
Taitu-Ku, Tokyo  
Japan 110-91  
Tel: 81-3-3842-4129  
Fax: 81-3-3844-7109

England:

٥) انگلیس:

British Raelian Movement  
BCM Minstrel  
London WC IN 3XX  
Great Britain  
Tel: 272-73-98-32

U.S.A:

٦) ایالات متحده امریکا:

United States Raelian Movement  
P.O. Box 611793  
Miami, FL  
North USA 33261

Tel: 305-273-0553

---

also:

U.S.R.M, L.A. Branch

P.O. Box 661218

Los Angeles, CA

USA 90066

Tel: 213-396-0440

Canada

کانادا (۷)

Canadian Raelian Movement, Toronto Branch

P.O.Box 56, Station "D"

Toronto, ONT. M6P 3J5

Tel: 416-769-1358

C.R.M., Vancouver Branch

P.O.Box 4396

Vancouver, BC V6B 3Z8

Tel: 604-681-9954

Iranian Committee

گروه ایرانیان (۸)

C/O CRM

P.O.Box 56, Station D

Toronto, Ont, M6P 3J5

Tel: (416)769-1358

[HTTP://WWW.RAEL.ORG](http://WWW.RAEL.ORG)





ما آفرینندگان علمی شما هستیم

کتاب دوم:

الوهیم مرا به سیارهٔ خویش بردند

## فصل یک: زندگی من تا برخورد اول

– دو سال گذشت

– دوران طفولیت من ، بشقاب پرنده در امبرت

– پاپ پیشوای درویدها

– شعر

– برخورد

– سخنرانیها

در اینجا فقط می‌خواهم که شرح زندگی‌ام را تا برخورد فوق‌العاده ۱۲ دسامبر ۱۹۷۲ بازگو کنم و به سؤالات بسیاری از مردم که راجع به گذشته من می‌پرسند پاسخ بدهم. این افراد کنجکاو هستند که بدانند آیا وقایع خارق‌العاده‌ای در کودکی برایم اتفاق افتاده که مرا قادر ساخته باشد چنین سرنوشتی را پیش بینی کنم.

من وقتی خودم خاطراتم را مرور کردم شگفت زده شدم چرا که با اینکه فکر می‌کردم که هیچ واقعه فوق‌العاده‌ای در شروع زندگی‌ام برایم رخ نداده بود، در واقع، حوادثی به یادم آمد که وقتی همه را کنار هم بگذاریم تشکیل یک کلی را می‌دهد که نشان می‌دهد زندگی من بی شک به طوری هدایت شده بود که من کسی بشوم که هستم و خود را در مکانی که در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۲ بودم قرار بدهم.

وقتی که من عملاً نوشتن این مطالب را تمام کردم، برخورد دوم رخ داد. بنابراین من مطالب نوشته شده را تا حدی که ممکن بود جمع‌بندی و خلاصه کردم تا برای پیام دوم جای بیشتری باز شود، پیامی که حتی از پیام اول نیز شگفت‌انگیزتر است.

## فصل یک: زندگی من تا برخورد اول

### دو سال گذشت

دو سال! اکنون تقریباً دو سال است که دارم سعی می‌کنم این حقیقتی را که برای من زیادی بزرگ است پخش کنم. زمان می‌گذرد و احساس می‌کنم که بجای نمی‌رسم. و با این وجود هستهٔ محکمی از مردم که فهمیده‌اند پیام اول واقعا حقیقت را می‌گوید کم کم بدور من در حال تشکیل شدن است. هفتصد نفر! هم اکنون که این سطرها را می‌نویسم هفتصد نفر هستند و می‌دانم که این تعداد در عین حال هم بسیار کم هستند و هم بسیار زیاد. بسیار کم وقتی که راجع به چهار بیلیون انسان روی کرهٔ زمین فکر می‌کنیم و بسیار زیاد وقتی که به تعداد اندک کسانی فکر می‌کنیم که دو هزار سال پیش تصمیم گرفتند بعد از دو سال از کسی پیروی کنند که مسئولیت سنگین مشابه‌ای برای بنیاد نهادن یک حرکت عمومی برای مردم ابتدایی آن زمان به عهده داشت.

این هفتصد نفر چه کسانی هستند؟ آیا اینان همانطور که تمسخر کنندگان با شادی می‌گویند مردم ساده‌لوح و زودباوری هستند که می‌شود همه چیز را بخوردشان داد؟ خیر، بعضی از ایشان، تحصیل کرده و دکترا در رشته‌های فلسفه، روانشناسی، علوم دینی، جامعه‌شناسی، پزشکی، فیزیک، شیمی و غیره دارند. اما تحسین من احتمالاً به همان اندازه برای کسانی است که هیچ مدرکی ندارند و بدون مطالعات و دانش که ایشان را قادر به درک این مطلب می‌سازد که موجودات زنده و انسانهایی شبیه به ما را می‌شود بطریق علمی خلق کرد، ایشان خود بطور ذاتی این مطلب را درک کرده‌اند، همانند انسانهایی که قادرند بر مواد فیزیکی سلطه یافته و خود را با جهانی که جزئی از آنند هماهنگ کنند.

هرچند، باید بگویم که قبل از هر چیز من کاملاً خوش بین هستم و معتقدم در حالیکه این نکات را می‌نویسم، ماموریتی را که به عهدهٔ من گذاشته شده به جهت درست هدایت کرده‌ام چرا که هر اتفاقی برای من بیفتد، حرکت مادک (MADECH) \* در جریان است و هیچ چیز قادر به توقف آن نیست.

در عرض دو سال تقریباً چهل سخنرانی داده‌ام، و سئوالاتی مرتباً تکرار می‌شوند. گمان می‌کنم که بعضی از بخشهای پیام لازم است توضیح داده شده و روشن شوند و این کاری است که سعی می‌کنم در این کتاب انجام دهم.

قبل از هر چیز چه نوع زندگی قبل از برخورد ۱۳ دسامبر ۱۹۷۳ داشته‌ام؟ باید اعتراف کنم که فقط مدت کوتاهی است که به گذشته خود نگاه کرده‌ام که بینم زندگیم چطور هدایت شده که مرا آماده کرده بود در آن واحد در زمینه‌های ذهنی، روانی و مغزی وارد عمل شوم.

برخی از رخداد‌های دوران بچگی‌ام در ابتدا بنظر نمی‌آمد که مستقلاً از اهمیت خاصی برخوردار بود اما همه با هم مفهوم جدیدی پیدا کرد. حالا دیگر همه چیز خیلی واضح است و اکنون با احساسات شدید آن لحظه‌هایی را که قبلاً فکر می‌کردم اهمیت ندارند بخاطر می‌آورم. قصد ندارم که کل داستان زندگی‌ام را بازگو کنم با وجود اینکه همه وقایع‌اش استثنایی است. اما بنظر می‌آید که خیلی‌ها می‌خواهند بیشتر راجع به آنچه برای من در قبل اتفاق افتاده بود، بدانند.

به جای اینکه بگذارم زبانهای متکلم گو چیز می‌گویند، ترجیح می‌دهم خود همه را بگویم.

---

\* در سال ۱۹۷۵، با اجازه رسمی الوهیم، حرکت مادک به حرکت رایلیان تغییر نام داد.

دوران طفولیت من، بشقاب پرنده در امبرت

بخاطر اینکه از پدر ناشناخته‌ای بدنیا آمده بودم نمی‌توانم بگویم که یک دوران طفولیت معمولی داشتم. مرا بچه طبیعی می‌نامیدند (گویی که دیگران بچه‌های مصنوعی بودند!) برای این شهر کوچک امبرت (Ambert) که پایتخت تسبیح در جهان است، پدر ناشناس همچون توهین به مقدسات بود (اگر چه این پدر چندان هم ناشناس نبود...) او احتمالاً یک پناهنده یهودی بود. تولد من تا آنجا که ممکن بود مخفی نگه داشته شده بود، نه در یک غار بلکه در کلینیکی در ویشی (Vichy). در ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۶ حدود ساعت دو صبح تحت زایمان خیلی مشکلی بدنیا آمدم. نکته مهم این است که در ۲۵ دسامبر ۱۹۴۵ لقاح انجام شد. زمان لقاح، موقعی که موجود واقعا حیاتش آغاز می‌شود و در رحم مادر رشد می‌کند، تاریخ صحیح تولد هر شخص می‌باشد. ۲۵ دسامبر برای تقریباً دو هزار سال است که تاریخ خیلی مهمی بحساب می‌آید. (۲۵ دسامبر کریسمس یا عید میلاد مسیح می‌باشد - مترجم)

برای کسانی که به رخداد‌های متلاقی معتقدند، تولد من با یک چنین رخدادی آغاز گردید.

سپس ما به امبرت جایی که پدر مادرم زندگی می‌کرد برگشتیم، مادر بیچاره من برای مدت طولانی سعی کرد تظاهر کند که من «پسر یکی از دوستانش هستم و او برای مدتی از من نگهداری می‌کند.» اگر چه پدر بزرگم این مسئله را بعد از دریافت واقعیت بر علیه مادرم بحساب آورد، اما او در مدت کوتاهی که می‌شناختمش برای من از بهترین پدر بزرگها بود. متأسفانه او وقتی که من هنوز بچه کوچکی بودم فوت کرد. بعدها به من راجع به حادثه‌ای گفته شد که در آن چهره شگفت زده پدر بزرگ را توصیف کردند در هنگامی که من دیدم او شاخ و برگ درختان میوه‌اش را کوتاه می‌کند، قیچی را برداشتم و کاهوها را کوتاه کردم! من توسط مادر بزرگ و خاله‌ام که هنوز زنده‌اند

و با هم زندگی می‌کنند بزرگ شدم. آنان به من خواندن را آموختند و به من کمک کردند تا اولین قدمهایم را که خیلی واضح بیاد دارم بردارم. مسلماً این اولین ماجرای زندگی من است که به خاطر دارم.

اخیراً بود که مادر بزرگم به من راجع به سفینه‌ای گفت که در سال ۱۹۴۷ در امبرت بدون صدا و خیلی سریع در نزدیک خانه‌اش پرواز می‌کرد. او هرگز به علت ترس از اتهام به اوهام و خیالات جرات نکرده بود راجع به این ماجرا به کسی چیزی بگوید. فقط بعد از خواندن کتابم بود که تصمیم گرفت در این باره به من بگوید، در آنوقت تصمیم گرفت که به مادک (Madech) (حرکت رابلیان – مترجم) ملحق شود. ملحق شدن او در واقع یکی از مهمترین تشویق‌هایی بود که من دریافت کردم.

### پاپ پیشوای درویدها

در امبرت مرد پیری بود که بچه‌های کوچک از او می‌ترسیدند و بزرگسالان او را مسخره می‌کردند. او را به خاطر موی خیلی بلندش که بصورت دم اسبی می‌بست و ریش عظیمش عیسی مسیح می‌نامیدند. همیشه عباى بلندی که تا قوزک پایش بود می‌پوشید و در یک صدمتری خانه‌ای که مادرم آپارتمان کوچکی در آن برای زندگی پیدا کرده بود زندگی می‌کرد. او هیچوقت کار نمی‌کرد و هیچکس نمی‌دانست خرج زندگیش را از کجا بدست می‌آورد. او در خانه کوچکی روبروی مدرسه گرامر آن محله زندگی می‌کرد. همینطور که بچه‌ها بزرگ می‌شدند ترسشان از او می‌ریخت و مانند والدینشان شروع به مسخره او می‌کردند، دنبال او راه می‌افتادند و ادا و اطوار در می‌آوردند و می‌خندیدند. شخصاً من دوست نداشتم که با دیگران بازی کنم. ترجیح می‌دادم که حشرات را بررسی کنم و کتابها را نگاه کنم. اغلب من با آن مرد در خیابان برخورد می‌کردم و چهره او که محبت زیادی از آن می‌بارید و همچنین خنده شیطنت بار او وقتی که نگاهم می‌کرد مرا متعجب می‌کرد. نمی‌دانم چرا، اما او باعث وحشت من نبود، هیچ چیز مسخره انگیزی در او نمی‌دیدم و نمی‌فهمیدم چرا بچه‌های دیگر به او می‌خندند.

یک روز بعدازظهر، به دنبالش راه افتادم، می‌خواستم بدانم کجا می‌رود. دیدم که وارد خانه کوچکش شد و دری را که به آشپزخانه کوچکی تاریکی منتهی می‌شد، باز گذاشت. به طرفش رفتم و دیدم که روی چهارپایه‌ای مثل اینکه منتظم بوده باشد با پوزخندی به لب نشسته است. اشاره کرد که به او نزدیک تر شوم. وارد شدم و به طرفش رفتم. دستش را روی سرم گذاشت و احساس عجیبی به من دست داد. در همانحال بطرف آسمان نگاه کرد و کلماتی بیان کرد که من نفهمیدم. بعد از چند دقیقه گذاشت که بروم بدون حتی یک کلمه حرف و با همان لبخند عجیب‌اش.

کل این اتفاق مرا در آنوقت به شگفت انداخته بود. اما خیلی سریع این ماجرا را فراموش کردم. در تابستان ۱۹۷۴ وقتی کتابی را که مادرم به من قرض داده بود و در آن عجایب آورژن (Auvergne) ذکر شده بود، می‌خواندم، فهمیدم که پدر دیسارد (Dissard)، مرد پیر مورد بحث، آخرین دیسارد بود، یعنی آخرین پاپ پیشوای درویدها که چند سال قبل فوت کرده بود. در این موقع بود که دوباره خاطره بچگی‌ام را بیاد آوردم و راجع به لبخند عجیب مرد پیر که هر موقع در خیابان می‌دیدمش به لب داشت فکر کردم. من او را هر روز در خیابان می‌دیدم چرا که هم‌محله و

تقریباً "همسایه بودیم. حالا دقیقاً" می‌دانم که وقتی به طرف آسمان نگاه کرد و کلمات عجیبی را ذکر نمود با چه کسی صحبت می‌کرد، همانطور که دقیقاً "می‌دانم که سفینه ساکت و نورانی که مادر بزرگم دیده بود چه بود. چیز دیگری که به ذهنم می‌آید این است که از هنگام برخورد در خانه پدر دیسارد به این طرف، هر شب با شمردن از یک تا نه برای چندین دفعه به خواب فرو می‌روم. با عدد نه به طور متوالی در زندگی برخورد داشته‌ام گویی که این شماره مانند یک رمز به من اختصاص داده شده است. هیچوقت قادر نبودم این عادت ناگهانی را که بدون هیچ انتظار قبلی روی داد توضیح دهم. این عادت سالها بعد از اینکه قادر بودم خیلی بیشتر از عدد نه بشمارم رخ داد و در نتیجه نمی‌تواند فقط بخاطر تکرار یادگیری بوده باشد. موقعی که این اتفاق رخ داد هفت سال داشتم.

## شعر

تنها چیزی که در آن دوران برایم مهم بود، حیوانات بودند و عاشق این بودم که تمام روز عکس آنان را بکشم. البته وقتی که مسابقات دو حلزون برپا نمی‌کردم! آنقدر به زندگی حیوانات جذب شده بودم که آرزو می‌کردم کاوشگری بشوم تا بتوانم با جانوران شگفت انگیز جنگلهای بکر در تماس نزدیک باشم. اما در سن نه سالگی همه چیز تغییر کرد (عدد نه دوباره). اول از همه، چیزی را که بزودی علاقه و اشتیاق شدید من شد کشف کردم: سرعت روی چرخ، چه با موتور و چه بدون موتور، سرعت و بخصوص تعادل، خط سیر و تلاش بر ضد خود، بر علیه واکنش‌های خود و کلاً تسلط کامل ذهن بر بدن.

در ابتدا، سواریهای دیوانه‌وار روی یک دوچرخه کوچک تقریباً بدون ترمز بود، و متعجبم که چطور یکبار هم نیفتادم. برای اینکه پیچیده‌تر باشد خود را بالای تپه‌ای قرار می‌دادم و صبر می‌کردم تا یک اتومبیل خیلی سریع رد شود. آنوقت خود را در تعقیب کیچ کننده آن به پایین تپه رها می‌کردم. به ماشین می‌رسیدم و با تعجب بیش از حد راننده از او جلو می‌زدم و وقتی که به پایان شیب می‌رسیدم دور زده، دوباره به بالای تپه می‌رفتم تا منتظر ماشین دیگری بشوم . . .

چند ماه بعد، اتفاقاً در محل عبور مسابقه اتومبیل‌رانی تور فرانسه بودم. "عشق در نگاه اول" بود، چرا که می‌شد از سرعت لذت برد بدون اینکه احتیاج به پدال زدن به بالای تپه باشد. و یکی می‌توانست این کار را بعنوان شغل خود انتخاب کند. تصمیم‌ام را گرفتم. همانطور که یک شخص نه ساله تصمیم می‌گیرد: راننده اتومبیل مسابقه خواهم شد!

از آنروز به بعد زندگی‌م بدور مسابقات اتومبیل‌رانی می‌گشت. هیچ چیز دیگر باعث علاقه‌ام نبود و فایده‌ای در چیزهایی که در مدرسه می‌خواستند یاد بگیرم نمی‌دیدم، چرا که می‌خواستم راننده ماشین مسابقه بشوم! مجله‌های کم‌دی جایش را با مجله‌های جدی اتومبیل عوض کرد و بی صبرانه تعداد سالهایی را که مرا از سن داشتن گواهینامه رانندگی جدا می‌کرد می‌شمردم.

در سن نه سالگی هم بود که برای اولین بار به مدرسه شبانه‌روزی فرستاده شدم. مادرم بخاطر اینکه نمی‌خواستم کار مدرسه را انجام دهم ناامید شده بود و چاره‌ای نداشت. و بخاطر اینکه دائماً تکرار می‌کردم که برای راننده اتومبیل مسابقه شدن احتیاج به این دروس مدرسه ندارم، تصمیم گرفته بود مرا

در مدرسه خصوصی نتردام فرانسه در پوی ان ولای (Puy-en-Velay) اسم نویسی کند. امیدش این بود که بدون مجلات اتومبیل‌های مسابقه، من خودم را بکار می‌گرفتم و تا حدی هم اشتباه نمی‌کرد. اما خاطرات ناخوش آیندی از آن اولین مدرسه شبانه روزی دارم شاید بخاطر اینکه وقتی که ثبت نام کردم خیلی جوان بودم. یادم می‌آید که خیلی از شبها را در آن خوابگاه غول آسا به گریه کردن می‌گذراندم چرا که فکر می‌کنم بیشتر از همه دلم برای تنها بودن تنگ شده بود که بتوانم به تعقیق ذهنی و ژرف اندیشی (meditation) بپردازم. علاوه این، احتیاجات احساسی، محبت و عاطفه‌ای باعث می‌شد که همه شب گریه کنم، و در نتیجه حساسیت خیلی زیادم را حتی زیادت‌ر کرد. در آنوقت بود که شعر را کشف کردم.

به هر حال همیشه به فرانسه بیشتر علاقه داشتم تا به ریاضیات، اما فقط به عنوان یک خواننده علاقه‌مند به خواندن. بعد از این بود که میل و آرزو و احتیاج به نوشتن و شعر بوجود آمد. اگر چه هنوز به ریاضیات بی علاقه بودم، در این درس مثل سایر درس‌ها متوسط بودم بجز فرانسه و بخصوص انشاء که مرتب نفر اول بودم البته تا جایی که موضوع مرا بخود جلب می‌کرد. یک مجموعه کامل شعر نوشتم و جایزه اول را در یک مسابقه شعر نیز بردم.

عجیب ترین چیز این بود که اگر چه غسل تعمید نشده بودم، در مدرسه شبانه روزی خصوصی بودم که توسط برادران کاتولیک اداره می‌شد با تمام آداب و رسوم از جمله دعاها قبل از غذا، قبل از خواب، هنگام از خواب بیدار شدن، قبل از درس خواندن، و غیره، و همچنین مراسم و آئین عشاء ربانی. بعد از شش ماه مراسم هر روزه عشاء ربانی برادران وقتی فهمیدند که من غسل تعمید نشده‌ام وحشت زده شدند. به نظر من این مسئله خنده‌دار بود، در واقع فقط قسمت مزه کردن خورده‌های نان در این مراسم بود که من خوشم می‌آمد.

همچنین در نه سالگی بود که به دوره بلوغ رسیدم. خیلی از آن لذت بردم و حتی مرحمی بود برای تنهایی ناکامل من، کشف تمام این لذایذ سری و ناشناس که هیچ بچه نه ساله دیگر در خوابگاه بنظر نمی‌رسید هنوز راجع به آن چیزی بدانم.

و بالاخره در سن نه سالگی بود که برای بار اول عاشق شدم، از آن نوع عشق‌هایی که بچه‌های این سن پیدا می‌کنند. چونکه کار مدرسه‌ام خوب بود، مادرم قبول کرده بود که مرا به مدرسه شبانه روزی برنگرداند. در نتیجه در کلاس هشتم به مدرسه دولتی گرامر امبرت وارد شدم. او در آنجا بود تقریباً نه ساله و اسمش بریژیت بود و من خجالتی بودم، سرخ می‌شدم و خیلی مسخره‌آمیز. فقط یک نگاه در طی یک ملاقات با دکتر بود. از روی فروتنی او سعی کرد سینه‌های خود را که در واقع چیزی برای دیدن در آنجا نبود از چشمهای من بپوشاند. همین نگاه کافی بود که در من احساسات لطیف و میل شدیدی به حفاظت این موجود ظاهراً ظریف و شکننده در من ایجاد شود.

سال بعد خودم را در کلاس هفتم در همان مدرسه همراه با اولین عشقم که حتی جرات حرف زدن با او را نداشتم پیدا کردم (در سیستم مدرسه فرانسه رده بندی کلاسها برعکس است، بالاترین سال دبیرستان کلاس اول می‌باشد - مترجم). توانسته بودم که در ابتدای سال تحصیلی در نیمکت جلو بنشینم تا بتوانم هر از گاهی سرم را برگردانم و چهره محبوبش را تحسین کنم. من فقط ده سالم بود و فقط به او فکر می‌کردم. این واقعیت که در کلاس باو نزدیک بودم محرکی برایم بود تا بقدر کافی کار کنم تا مجبور نباشم یک سال تحصیلی را تکرار کنم. بعد به کلاس ششم رفتم. هنوز بدون



کمترین علاقه‌ای به درس‌هایم و متاسفانه مجبور بودیم که مرتب کلاس‌هایمان را عوض کنیم و حالا دیگر به جای یک معلم ثابت چندین معلم مختلف داشتیم. در نتیجه من همیشه از عشقم دور بودم و از درس خواندن تقریباً به کلی دست کشیدم. بقدری این واقعه پیش رفت که سال بعد دوباره خود را در یک مدرسه شبانه روزی در دهکده کوچکی به نام کانل‌هت (Cunlhat) به فاصله تقریباً سی کیلومتری امبرت یافتم.

اینجا حتی بدتر از پوی ان ولای بود. در یک خوابگاه کوچک که تقریباً هرگز گرم نمی‌شد یکی در بالای دیگری می‌خوابیدیم. در ضمن هیچ نظم و انضباطی نبود و بزرگترین‌ها یعنی قوی‌ترین بچه‌ها قانون خود را تحمیل می‌کردند. فکر می‌کنم اینجا بود که نفرت از خشونت در من بوجود آمد. یک روز که از زورگویی‌های پسرهای گردن کلفت که تحت انضباط قرار نگرفتند کلافه شده بودم پیاده براه افتادم و مصمم بودم که سی کیلومتر تا خانه مادرم را پیاده طی کنم. هیچ کس خروج را متوجه نشده بود و وقتی که رئیس مدرسه با ماشین‌اش به من رسید، تقریباً ده کیلومتر را طی کرده بودم.

با خوشحالی فراوان من، مرا در وسط سال تحصیلی اخراج کردند و به عنوان یک محصل روزانه به نزد برادران در امبرت برگردانده شدم. چه شادی عظیمی، می‌توانستم هر روز بریزیت را در خیابان ببینم، هنوز مثل همیشه قشنگ بود و در طی دوازده بهار سینه‌هایش بطور لذیذی شکوفه‌ور شده بود.

همینطور که به دروسم کمتر و کمتر علاقه‌مند بودم، از خوشیهای طفره رفتن از درس و مدرسه لذت می‌بردم، بخصوص که قادر نبودم از «نزد کشیش» بودن آنطور که می‌خواستند قدردانی کنم. کشیشان به مادرم نصیحت کرده بودند که مرا غسل تعمید دهند اما خوشبختانه مادرم ترجیح داد صبر کند تا من به قدر کافی بزرگ شوم تا او بتواند نظر خودم را در این باره بپرسد.

چیزی که در آن موقع دوست داشتم این بود که مکانیک بشوم چرا که فهمیده بودم برای راننده مسابقات مفید است. مادرم که می‌خواست من مهندس بشوم خواهان این بود که به هر قیمتی که شده درس‌هایم را ادامه دهم و به من اجازه نداد که بعنوان شاگرد یک کاراژ کار کنم. این رنجش تازه دوباره میل به نوشتن شعر را در من بوجود آورد و در دهات اطراف با دفترچه‌ای در دست بجای به کلاس رفتن به قدم زدن می‌پرداختم.

در چهارده سالگی، دوباره در مدرسه شبانه روزی بودم، اینبار در مونت دور (Mont-Dore) در مدرسه گرامری که بچه‌هایی را قبول می‌کرد که هیچ مدرسه دیگر آن محله آن‌ها را نمی‌خواست. در نتیجه در بین گروهی از افراد کودن و اشخاص سرسخت کاملاً جالبی قرار داشتم. یکی از همین افراد کله شق که یکی از رهبران مدرسه شبانه روزی به حساب می‌آمد بود که سرنوشت ده سال آینده زندگی مرا شکل داد. اسمش ژاک (Jacques) بود و گیتار الکتریکی می‌زد و مرا خیلی تحت تاثیر قرار داده بود. همینکه تعطیلات کریسمس رسید، از مادر بزرگم خواستم که یک گیتار عالی برایم بخرد تا ژاک بتواند چند آهنگی به من یاد دهد. بعد اشعارم را به موسیقی در آوردم و توجه کردم که ظاهراً برای کسانی که می‌شنوند خوش آیند است. همینکه تعطیلات تابستان فرا رسید در مسابقات رادیویی شرکت کردم و تقریباً همیشه برنده شدم.

در تعطیلات تابستان هم بود که برای بار اول عشق جسمی را با یک دختر کاباره که فریفته آوازه‌ایم

شده بود تجربه کردم. او بیست ساله بود و چیزی بیشتر از قدرتی که گیتارم روی زنها داشت به من یاد نداد. سال بعد پانزده ساله بودم و بیشتر از همیشه می‌خواستم که زندگیم را خودم تجربه کنم. یک روز گیتارم و یک چمدان کوچک را برداشته و با مدرسه شبانه روزی با دروس کسل کننده‌اش خداحافظی کردم و با سواری مفتی خود را به پاریس رساندم. دو هزار فرانک قدیمی به همراه داشتم و یک قلب پر از امید. بالاخره این خودم بودم که می‌خواستم خرج زندگی‌ام را در آورم و پولی پس انداز کنم تا گواهینامه رانندگی را در سن هیجده سالگی بگیرم و راننده مسابقه بشوم. از روی شانس، مردی مرا سوار کرد که زیر بدنه ماشین معمولی سواریش قدرت شتاب زیادی پنهان شده بود و وقتی او اسسش را به من گفت و گفت که راننده مسابقه اتومبیل‌رانی است، من توانستم باو بگویم که چه نوع ماشینی رانده بود و در مسابقات چه مقامی را بدست آورده بود. از تعریف من مفتخر شده بود و متعجب بود که چطور یک پسر جوان همه رده‌بندیهای مسابقات او را بخاطر دارد. به من گفت که زمانی دلتگ بوده است و هم اکنون در جنوب غربی یک کاراژ دارد. وقتی به پاریس رسیدیم مرا به شام دعوت کرد و حتی اتاقی در همان هتلی که خود در آنجا بود به من تقدیم کرد. آنجا در سالن استراحت هتل با دو خانم جوان که رقص بار بودند و کار آنروزشان را تمام کرده بودند کمی صحبت کردیم. من چند آهنگ خواندم و ما هر کدام با یکی از یاران دلربایمان به بستر رفتیم. در آنجا بود که من واقعا با عشق ورزشی جسمی آشنا شدم.

صبح روز بعد از روی احتیاط آنجا را ترک کردم چرا که می‌خواستم یک اتاق و کاباره‌هایی را پیدا کنم که به آهنگهایم علاقه نشان دهند. هیچکدام را پیدا نکردم و شب دوم در پاریس را در مترو با ولگردان گذراندم.

پول دیگری نداشتم و صبح روز بعد بشدت گرسنه بودم. تمام روز را به ولگردی گذراندم و امید خود را برای روبراه کردن کارها از دست دادم. اما در شب، مردی را دیدم که روی تراس یک قهوه‌خانه آکوردئون می‌نواخت و مردم برایش سکه می‌ریختند. تصمیم گرفتم که همین کار را بکنم و از همان اول این کار بخوبی پیش رفت. نجات پیدا کردم.

برای سه سال بدین طریق زندگی کردم. اغلب هر جایی می‌خوابیدم و گاهی یک ساندویچ می‌خوردم. داشتم خیلی پیشرفت می‌کردم و یک روز توسط یک کاباره کوچک در ساحل دست چپ استخدام شدم. ده فرانک در شب بدست می‌آوردم اما پانزده فرانک برای تاکسی تا تپه مونت مارتر (Montmartre) که در آنجا در اتاق کوچکی زندگی می‌کردم احتیاج داشتم. . . اما اسم روی پوستر چاپ شده بود (به حروف کوچک)! بخاطر موفقیتی که هر شب می‌دیدم تصور می‌کردم که اسم را به حروف بزرگ روی پوستر خواهند نوشت. یک روز کمترین ژان پییر دارس (Jean-Pierre Darras) را ملاقات کردم که توصیه کرد درس هنرپیشگی بردارم تا حضورم در صحنه را پیشرفت دهم. چونکه پولش را نداشتم خودش ترتیبش را داد تا بتوانم بدون هیچ مخارجی در کلاس تی ان پی (تئاتر پاریس T.N.P.) حضور پیدا کنم. برای سه ماه به کلاس دولین (Dullin) رفتم و بعد آنرا رها کردم چرا که اصلا به تئاتر جذبه‌ای احساس نمی‌کردم.

در آنوقت من خود را به اسم مستعار کلود سلر (Cloude Celler) که بخاطر احترام به اسکی باز و قهرمان مسابقات اتومبیل سواری تونی سیلر (Tony Sailor) انتخاب کرده بودم معرفی

می‌کردم. اما دیکته اسم فامیل او را عوض کردم تا حروف اول اسم سی. سی. (C.C) بشود.

سپس چندین مسابقه رادیویی را برنده شدم و با خواندن در چندین کاباره قادر بودم که کما بیش خوب زندگی کنم و مهتر از همه بقدر کافی پول پس انداز کردم که گواهینامه رانندگی ام را همانطور که می‌خواستم در سن هجده سالگی بدست آوردم. اما برای راننده مسابقه شدن این کافی نبود. اول باید برای خود اسم و رسمی بدست می‌آوردم تا توسط یک کمپانی استخدام می‌شدم و برای این کار می‌بایست ماشین مسابقه داشته باشم تا بطور مستقل در چندین مسابقه شرکت می‌کردم و احتمالاً برنده هم می‌شدم. اما یک ماشین مسابقه خیلی گران است. پس می‌بایست به پس انداز ادامه می‌دادم تا قادر شوم چنین ماشینی را تهیه کنم. پس به خواندن ادامه دادم و سعی کردم که مقدار پولی کنار بگذارم. خیلی از دوستان نویسنده و آهنگ ساز چیزی ضبط کرده بودند و بنظر می‌آمد که خیلی پول می‌ساختند. پس سعی کردم که صفحه‌ای ضبط کنم مخصوصاً که یکصد و پنجاه آهنگ در اختیار داشتم.

اولین شرکت ضبطی که بسراغش رفتم پیشنهاد یک قرارداد سه ساله داد که امضاء کردم. مدیر شرکت ضبط لوسیین موریس (Lucien Morisse) بود، رئیس ایستگاه رادیویی «اروپا شماره یک»، که تعداد بسیاری از خوانندگان معروف را معرفی کرده بود. اولین صفحه من کاملاً موفق بود و دومین صفحه ام بخاطر آهنگی به نام «عسل و دارچین» (Le Miel et la Canelle) حتی محبوب‌تر بود. شاید کلمات آن به شما کمک کند که موزیک آنرا بخاطر بیاورید چرا که اغلب از رادیو پخش می‌شد.

Le Miel Et La Canelle

Ca sent le miel et la canelle  
Ca sent la vanille et l'amour  
Ca sent le miel et la canelle  
Filles que j'aimerai toujours.

La Premiere etait brune et s'appelait Margot  
Le soir au clair de lune nous jouions du flutiau  
Moi j'ai pris la route de ses yeux  
Et le chemin sans doute de ses cheveux.

La deuxieme etait blonde et s'appelait Marielle  
Les sentiers de sa ronde encore je me rappelle  
Mio j'ai pris la route de ses yeux

Et le chemin sans doute de ses cheveux.

La troisieme etait rousse et s'appelait Marion  
Pour sa jolie frimousse et son conquin jupon  
Moi j'ai pris la route de ses yeux  
Et le chemin sans doute de ses cheveux.

Ne pleure pas l'ami, demain c'est le printemps  
Elles sont si jolies et tu n'as pas vingt ans  
Moi j'ai pri's la route de ses yeux  
Toi tu prendras la route de ses cheveux.

بوی غسل و دارچین

بوی غسل و دارچین می دهد

عطر وانیل و عطر عشق

بوی غسل و دارچین می دهد

به دخترانی که همیشه عشق خواهم ورزید.

اولی، سبزه رو بود واسمش مارگوت

ما نی می نواختیم و ماه شب را روشن می کرد

جاده‌ای که به چشمش می رسید گرفتم

و راه به موهایش را دنبال کردم.

دومی، بور بود و نامش مارییل

کناره‌های اندامش را چه خوب بخاطر دارم

جاده‌ای که به چشمش می‌رسید گرفتم

و راه به موهایش را دنبال کردم.

سومی، سرخ موی بود و ماریون نام داشت

برای هبمه عاشقانه‌اش و دامن کوتاه دلفریبش

جاده ای که به چشمش می‌رسید گرفتم

و راه به موهایش را دنبال کردم.

یار من گریه نکن، چرا که فردا بهار است

خیلی زیبا رویند و هنوز بیست سال هم نداری

جاده‌ای که به چشمش می‌رسید گرفتم

و تو راه به موهایش را امتحان خواهی کرد.

در آن موقع برنامه‌های خیلی زیادی اجرا می‌کردم و در نمایشهای بین راهی شرکت می‌کردم. همه چیز خیلی خوب پیش می‌رفت و حتی شادی اینرا داشتم که برای شرکت در آوازهای رز طلایی فرانسه در انتیب (Antibes) انتخاب شوم. اما آنهایی که مرا هدایت می‌کردند نمی‌خواستند که من هنرمند خیلی معروفی بشوم. آن مرحله از زندگی‌ام برای افزایش در میزان حساسیت من بود و برای اینکه به عرضه کردن خودم و صحبت در برابر عموم عادت کنم نه بیشتر.

با اینکه هر روز صبح در رادیو اعلام می‌کردند که من در بین شرکت کنندگان منتخب رز طلایی هستم که یک هفته بعد قرار بود انجام گیرد، یکروز لوئیس موریس بنزد من آمد و گفت مجبور است مرا از مسابقه بیرون بیاورد. او گفت که من بعداً "خواهم فهمید که چرا، اما در آنوقت نمی‌تواند چیز بیشتری بگوید. در نتیجه من در مسابقات رزطلایی شرکت نکردم.

از آنکهایم با درآمد کم زندگی می‌کردم و تشخیص دادم که هرگز پول کافی برای خرید ماشینی که مرا به میدان مسابقه ببرد نخواهم داشت. پس وقتی که موقعیت نماینده شدن برای شرکت ضبطی که در آن صفحه ضبط کرده بودم به من پیشنهاد شد فوراً قبول کردم. مطمئن بودم که از این طریق در طی چند ماه قادر به پس انداز پول کافی خواهم بود.

پس به بوردو (Bordeaux) که در آنجا نماینده تجارتي مسئول پانزده قسمت بودم رفتم. یکسال

آنجا ماندم و همینکه پول کافی (بالاخره) برای خرید یک ماشین مسابقه برای خودم داشتم آنجا را ترک کردم.

متأسفانه وقت خیلی کمی گذشت که ماشین در تصادف توسط یک دوست از بین رفت. اما در عرض سال گذشته در جنوب غربی آهنگهای جدیدی نوشته بودم و یک دوست پولدار وادارم کرد که صفحه دیگری که خود او خرجش را به عهده گرفت ضبط کنم.

یک سال دیگر از طریق آوازه‌هایم زندگی کردم و بعد، گویی که مجبور باشم روش زندگی‌ام را بکلی تغییر دهم، یک تصادف رانندگی خیلی جدی داشتم. در طی یک مسافرت خسته کننده در پشت رل خوابم برد و از جلو با سرعت صد کیلومتر در ساعت با دیواری تصادف کردم. حداقل ده نفر قبلاً در همان نقطه کشته شده بودند. من شکستگی‌هایی پیدا کردم اما زنده ماندم. برای سه ماه بی حرکت بودم و تمام پس اندازم از بین رفت و هنوز در مسابقه شرکت نکرده بودم! خیالم این بود که در هجده سالگی شروع کنم. در بیست و دو سالگی هنوز وارد مسابقه نشده بودم.

چونکه این همه دفعه به عنوان تماشاچی به میدانهای مسابقه رفته بودم، به شیفتگی جوانان برای این ورزش توجه کرده بودم همچنین به تعداد پسرانی که آرزو می‌کردند راننده مسابقه شوند بدون اینکه بدانند چطور شروع کنند. من چیز بیشتری از آنان در این باره نمی‌دانستم اما بخودم گفتم بهترین راه که می‌توانم برای نزدیکی به آن محیط پیدا کنم از طریق شغلی می‌باشد که از شیفتگی جوانان برای این رشته استفاده کند. می‌دانستم که چطور بنویسم. راه حل پیدا شد: می‌توانم خبرنگاری باشم برای یکی از مجلات اتومبیل‌های ورزشی. با مجلات تخصصی تناسب‌هایی گرفتم اما بی فایده بود چرا که خیلی از جوانان دیگر نیز همین فکر را داشتند.

بعد به آگهی کوچکی در بخش اتومبیل اکویپ (L'Equipe) برخوردم. بدنبال خبرنگار و عکاسانی حتی بدون تجربه می‌گشتند. نامه نوشتم و پاسخ دادند که درخواست من تحت بررسی است. باید صد و پنجاه فرانک برای هزینه جستجوی پرونده می‌پرداختم. در عوض حلقه فیلمی دریافت می‌کردم تا راجع به یک موضوع انتخاب خودم یک گزارش امتحانی تهیه کنم. پول فرستادم، حلقه فیلم را دریافت کردم و گزارش را البته راجع به یک مسابقه اتومبیل رانی تهیه کردم و فوراً به آدرس تعیین شده فرستادم.

خیلی زود نامه‌ای دریافت کردم که خواسته بود به دیژون (Dijon) که اداره مرکزی سازمانی که آگهی کوچک را داده بود در آن قرار داشت تلفن بزنم. بعداً رئیس آن شرکت انتشاراتی را ملاقات کردم. مردی حدود سی ساله بود که ادعا می‌کرد با عکاسی کردن در ایالت متحده ثروتی ساخته است. بنظر می‌آمد که به نظرات من در زمینه بوجود آوردن مجله ماشین ورزشی برای افراد جوان که می‌خواهند راننده اتومبیل مسابقه شوند خیلی علاقه‌مند است. بالاخره پیشنهاد کرد که مرا به عنوان ویراستار مسئول روزنامه‌ای که قرار بود در عرض چند ماه بیرون بیاید استخدام کند. کارخانه‌ای را که خیال داشت برای نصب چاپخانه در آن خریداری کند به من نشان داد. مرا به مدیر چاپخانه دیژون که استخدام کرده بود، معرفی کرد و خانه‌ای را که من و زنم به فاصله چند قدمی دفترم در آن زندگی خواهیم کرد نشان داد. جواب دادم که برای من مناسب خواهد بود بشرطی که بتوانم با دنیای مسابقات درتماس باقی بمانم و در آن شرکت کنم. او بسن گفت که اگر ترجیح می‌دهم بدنبال کسی که بتواند قسمت مسابقات را اداره کند نیز می‌گردد، چرا که قصد داشت روزنامه جدید را با براه

انداختن مسابقاتی که اتومبیل‌هایش برای روزنامه رنگرزی شده‌اند تاسیس کند. این شغل به من اجازه می‌داد که دقیقاً همانجایی باشم که تمام حوادث در جریان است. قبول کردم که مدیر خدمات مسابقه‌ای برای شرکت باشم.

یک هفته بعد با زنم از پاریس به دیژون نقل مکان کردیم. برای حدود سه ماه بود که ازدواج کرده بودیم و زنم اکنون حامله بود. در ماه جون ماری – پال (Marie-Paul) را ملاقات کرده بودم و از همان روز اول دیگر همدیگر را تنها نگذاشتیم. سه ماه بعد فقط بخاطر اینکه خانواده اش هول و هراس پیدا کرده بودند که فهمیدند ما قصد ازدواج مذهبی نداریم، با یکدیگر ازدواج کردیم. خانواده‌ای بود پر از قوانین کهنه و باید در دعا قبل از غذا شرکت می‌کردم و غیره.

اقامت ما در دیژون فقط دو ماه به طول انجامید، بدون هیچگونه درآمدی. روشن شد که آمریکایی پولدار که می‌خواست روزنامه‌ای تاسیس کند در واقع هیچ پولی نداشت و تازه از زندان بیرون آمده بود. با کلاهبرداری مبلغ پولی بین صد و پنجاه تا سیصد فرانک از بیشتر از پانصد جوان که مثل من آرزوی رانندگی مسابقه شدن یا خبرنگار و عکاس شدن داشتند به چنگ آورده بود. دو ماه برای هیچی کار کرده بودم، فقط با خیالات خود و بدون هیچ پولی.

این بار تصمیم گرفتم که خودم به تنهایی در دنیای بزرگ انتشارات دست بکار بشوم. به کلرمونت فراند (Clermont-Ferrand) نقل مکان کردم تا نزدیک مادرم باشم که بتواند بزودی شادی مادر بزرگ شدن را حس کند. یک دفتر انتشاراتی برای انتشار مجله‌ای به روش خودم تاسیس کردم. آن مجله بزودی بخاطر یک چاپخانه که صاحب آن نیز به اتومبیل‌های ورزشی عشق می‌ورزید بوجود آمد. این چاپخانه قبول کرده بود که ریسک اعتبار دادن به من را قبول کند اگر چه من تضمینی برای دادن به او نداشتم.

مجله بسرعت شروع به کار کرد و خیلی سریع یکی از بهترین‌ها در رشته خودش شد. بهترین قسمت این بود که جالبترین کار را برای خود کنار گذاشته بودم. امتحان رانندگی مدلهای جدید اتومبیل‌ها در میدانهای مس دو کلوس (Mas-du-Clos)، سروس (Creuse)، و در جاده‌ها. پس می‌توانستم که به محیط مسابقه که براحتی در دسترس نبود راه پیدا کنم و اتومبیل‌ها برای مسابقه به من قرض داده می‌شد. بالاخره آرزویم داشت به حقیقت می‌پیوست و در ضمن متوجه شدم که خیلی با استعداد هستم، چرا که از همان ابتدا مسابقات زیادی را با ماشینهایی که برایم ناآشنا بود برنده شدم.

سه سال فوق‌العاده را پشت سر گذاشتم. دانا" در حال پیشرفت در رانندگی و تکنیک آن بودم و آن هم صددرصد در رشته‌ای که عاشق‌اش بودم، یعنی رشته اتومبیل‌های ورزشی. باید بگویم که واقعا" احساس لذت می‌کردم که دانا" محدوده خود را گسترش می‌دادم و واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های خود را بهتر و بهتر کنترل می‌کردم. نه صدای موتور و نه بوی روغن سوخته مورد علاقه من نبود. باید اقرار کنم که همیشه این آرزویم بود که یک قانون جدید سازنده اتومبیل‌های مسابقه را مجبور سازد که اتومبیل‌های بدون بو و بدون صدا بسازند تا فقط از شور و هیجان رانندگی به خالص‌ترین شکل لذت برده شود.

و تمام این وقایع در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۲ بهم ریخت.

برخورد

بطور خلاصه اینها وقایعی بود که قبل از روز خارق‌العاده ۱۳ دسامبر ۱۹۷۲ اتفاق افتاده بود. در آن روز در دهانه یکی از کوههای آتش فشان آورژن، پوی دلاسولا (puy-de-la-Sola) برای بار اول آن مرد فضایی که از سیاره دیگری آمده بود یا دقیقتر بگویم، الوها (در جمع، الوهیم) را دیدم. در همان مکان برای شش روز متوالی من این شخص را ملاقات کردم و هر دفعه به مدت حدود یک ساعت پیام اول و آشکاربهای فوق‌العاده‌اش را به من دیکته کرد. در واقع من اشتباه کردم که آن محل را پوی - د - لا - وش (puy-dela-Vache) نامیدم که اسم آتش فشان پهلوی پوی دلاسولا می‌باشد.

روزهای اول، باید اقرار کنم که شگفت زده بودم که آیا جرات می‌کنم به دیگران راجع به آن بگویم. اول از همه یک کپی تمیز و مرتب از یادداشت‌هایی که به بهترین وجهی که می‌توانستم اما خیلی سریع هنگامی که هم صحبت‌م حرف می‌زد برداشته بودم تهیه کردم. وقتی که این کار تمام شد. نسخه اصلی را به شرکت انتشاراتی که بنظرم جدی آمد فرستادم. چرا که تا آنجا که اطلاع داشتم این سازمان داستانهای تخیلی علمی و مبهم و مشکوک منتشر نمی‌کرد و مسلماً من نمی‌خواستم این پیام که از اهمیت خارق‌العاده‌ای برای بشریت برخوردار است میان کارهای ماجراجویانه افسانه‌ای و یا کتابهای سیاه که علاقه مردم را در زمینه این علوم عجیب و غریب ترغیب می‌کند یافت شود.

مارسل جولیان (Marcel Jullian)، مدیر آن خانه انتشاراتی، از من خواست که به پاریس بروم و به من گفت که کار با شور و هیجانی است اما می‌باید مسلماً در اول داستان زندگی‌ام را قبل از صحبت راجع به پیام بگویم و ممکن است «چند تغییری داده بشود». این مسئله مطلقاً غیرقابل بحث بود. من نمی‌خواستم که صد صفحه صرف صحبت راجع به زندگی خودم بکنم و آنوقت پیامی را که دریافت کرده‌ام عرضه کنم، کویی شخصیت من به اهمیت چیزی است که از من خواسته شده است آشکار کنم. من می‌خواستم که پیام منتشر شود، اما فقط پیام، حتی اگر کتاب ضخیمی نباشد که منتشر کنندگان به آن خیلی علاقمند باشند. بنابراین از آقای جولیان خواستم که نسخه‌ام را برگرداند. او پاسخ داد که نسخه را در دست ندارد چرا که خواننده‌ای آنرا قرض کرده است. اما همینکه برگشت او برایم پست خواهد کرد.

تازه به کلمونت فراند برگشته بودم که تلگرامی دریافت کردم که از من خواسته بود برای شرکت در یک پخش تلویزیونی توسط ژاک شانسل (Jacques Chancel) قهرمان بزرگ شطرنج به پاریس بروم.

این شخص به عنوان مدیر مسئول یک مجموعه در خانه انتشاراتی که من نسخه خطی خود را فرستاده بودم، آنرا خوانده بود و فهمیده بود که مطلقاً خارق‌العاده است چه آنرا باور کرده باشد و چه نه. بنابراین من در برنامه شرکت کردم و هزاران نامه‌ای که دریافت کردم به من نشان داد که اگر چه بعضی‌ها مرا مسخره کردند، خیلی‌ها آنرا بسیار جدی گرفته بودند و می‌خواستند کمک کنند. اما



روزها گذشت و من هنوز نسخه‌ام را دریافت نکرده بودم. یک نامه سفارشی به ناشر فرستادم که پاسخ داد نسخه به من برگردانده می‌شود اما هنوز آنرا پیدا نکرده‌اند. بعد از ده روز دوباره به پاریس برگشتم تا کاری در این باره بکنم چرا که وقتی تلفن می‌زدم تا ببینم آیا آنرا دریافت کرده‌اند دیگر هیچکس جوابم را نمی‌داد. طراح معروف، کورگه (Courreges) که بعد از برنامه تلویزیونی با من تماس گرفته بود، چونکه علاقمند بود، پیشنهاد کرد که با من بنزد ناشر بیاید تا بفهمیم که چه بر سر نسخه آمده است.

آقای جولیان به ما گفت که خواننده‌ای که نسخه را برداشته بود آنرا با خود به تعطیلات برده است و نمی‌دانند که کجا با او تماس بگیرند. اوضاع داشت عجیب‌تر و عجیب‌تر می‌شد. بالاخره آقای کورگه بود که نسخه را پس گرفت و شخصا به من برگرداند. هنوز هم نمی‌دانم که آیا واقعا کم شده بود یا اینکه بکناری گذاشته شده بود تا از انتشار آن جلوگیری شود. و اگر آن خانه انتشارات به همین راحتی می‌تواند نسخه‌ای را کم کند، من به نویسندگان توصیه می‌کنم که نسخه‌های اصلی خود را بانجا نفرستند. بخاطر آشفته‌گی از این رویداد ناگوار و بخاطر زیاد شدن نامه‌های مردم که علاقمند به خرید کتاب پیامها و منتظر انتشار آن بودند، ماری پال به من پیشنهاد کرد که کار پرستاری خود را ترک کند و در چاپ و توزیع این مدرک استثنایی به من کمک کند. من قبول کردم، چرا که مطمئن بودم بدین طریق توزیع کتاب دائما تحت کنترل من خواهد بود.

من خیلی زود دست از کار مجله ورزشی کشیدم چرا که آن کار با جدیت مسنولیتی که به من واگذار شده بود جور در نمی‌آمد. در پائیز ۱۹۷۴ کتاب بالاخره از زیر چاپ بیرون آمد.

تشنج و لطمه عصبی حاصله از این دگرگونی غیر منتظره در زندگی باعث درد معده و تقریبا زخم معده شده و التهاب معده تمام طول زمستان مرا رنج داد. هیچ دارویی موثر نبود. فقط بعد از اینکه تصمیم گرفتم که کمی تمرینهای ژرف اندیشی و تنفس انجام دهم بود که درد، کوبی مثل جادو، از بین رفت.

در ماه ژوئن در یک برنامه تلویزیونی به اجرای فیلیپ بوروارد (Philippe Bourvard) بنام "شب شنبه" شرکت کردم. طبق معمول همیشه‌اش طعنه آمیزانه کمک مجری برنامه‌اش را به شکل یک مریخی با آنتن‌های صورتی رنگ و لباس سبز درآورده بود و از من پرسید که آیا این شخص شبیه به کسی که من دیده‌ام بود یا نه! اما بیشتر مردم که به همان مقدار کم گفته‌های من علاقمند بودند به فیلیپ بوروارد نامه نوشته و او را بخاطر عدم جدیتش مورد سرزنش قرار دادند. بخاطر اینکه او با هزاران نامه دریافتی از مردم روبرو شده بود، تصمیم گرفت مرا دوباره به برنامه اش ببرد تا من بتوانم کمی بیشتر صحبت کنم.

چون مطمئن بودم که به هیچوجه اجازه نخواهم داشت بقدر کافی صحبت کنم، تصمیم گرفتم سالن پلایل (Pleyel Hall) را برای تاریخی بعد از نمایش تلویزیونی کرایه کنم و به تماشاگران علاقمند اعلام کنم که چند روز بعد در آن مکان سخنرانی خواهم کرد. سالتی برای ۱۵۰ نفر، ولی با امکاناتی برای ۵۰۰ نفر اگر لازم می‌شد، کرایه کردم چرا که نمی‌دانستم چند نفر حوصله‌اش را خواهند داشت که بیایند و به من گوش دهند. سه هزار نفر آمدند! واضح است که مجبور شدیم سالن را بخاطر مسائل امنیتی خالی کنیم و فقط تعدادی را که سالن گنجایش داشت راه دهیم. به دیگران گفتیم که

سخنرانی دیگری چند روز دیگر در سالنی به کنجایش دو هزار نفر خواهم داد. مسلماً بعضی از مردم از رفتن ناراضی بودند چرا که بعضی از آنها برای رسیدن به این مکان چند صد کیلومتر سفر کرده بودند.

بالاخره همه چیز خوب پیش رفت و تشخیص دادم که خیلی از مردم برای حمایت و کمک به من آمادگی دارند، و به بدبین‌ها بخاطر سطحی بودن خودشان قادر بودم نشان دهم که سئوال‌تشان چرا مسخره و سطحی است. اگر چه "ترس از صحنه" مرا فرا گرفته بود، که خیلی بیشتر از هنگام خوانندگیم بود، همه چیز بدون هیچ مانع و گرفتاری پیش رفت و بنظر می‌رسید که حتی جواب به مشکل‌ترین سئوال‌ت خودش به زبانم می‌آید. واقعا احساس کردم همانطوری که قول داده بودند کمکی از بالا به من می‌رسید. صدای خود را می‌شنیدم که به سئوالاتی که نمی‌توانسته بودم خود جوابش را پیدا کنم جواب می‌دادم.

سخنرانی دوم چند روز بعد بود. نگران بودم که کسانی که نتوانسته بودند بار اول در سخنرانی شرکت کنند برنگردند و در نتیجه با یک سالن گرانقیمت خالی مواجه شوم. مخصوصاً که هیچ آگهی از زمان برنامه تلویزیونی برای این سخنرانی نشده بود به جز سه خط اعلامیه در "فرانس سور" (France-Soir)، تنها روزنامه‌ای که قبول کرده بود سخنرانی مرا اعلام کند. دوباره بیشتر از دو هزار نفر آمدند و سالن پر شده بود. این یک پیروزی بود. این دفعه دیگر هیچ شکی درباره موفقیت ماموریتم نداشتم.

## سخنرانیها

از ماه سپتامبر و در طی حدود چهل سخنرانی، متوجه شده‌ام که چه سئوالاتی خیلی زیاد پیش می‌آید و همچنین دیده‌ام که تعداد اعضای مادک (حرکت راییلیان - مترجم) مرتباً زیاد شده و در شهرهای بزرگ فرانسه دفترهای محلی حرکت با کمک فعالترین اعضا تأسیس شده است.

همچنین خبرنگارانی را دیده‌ام که برای اطلاع عموم از طریق نوشتن و گفتن همان چیزهایی را که دیده‌اند و شنیده‌اند خیلی خوب کار می‌کنند، در حالیکه خبرنگاران دیگری مثل خبرنگار روزنامه ل پوینت (Le Point) دروغ نوشتند. حتی بعد از فرستادن نامه‌های سفارشی و تذکر به آنان که طبق قانون حق جواب، آنها می‌بایست که مقاله افترا آمیز را تصحیح کنند، این کار را درست انجام ندادند. و دیگر روزنامه‌ها، مثلاً روزنامه لامونتاز (La Montagne) از مطلع کردن خوانندگانش راجع به سخنرانی من در کلمونت - فراند امتناع کرد و از این مسئله که تنها خبرنگار روزانه منطقه بود سوء استفاده کرد. مدیر اخبار این روزنامه با من ملاقات کرده بود و گفته بود که آنها هرگز نام من و فعالیت‌هایم را در روزنامه‌اش ذکر نخواهد کرد. همه این فقط بخاطر اینکه وقتی برای بار اول در تلویزیون ظاهر شدم ایشان را قبل از صحبت با شبکه‌ی تلویزیونی ORTF آگاه نکرده بودم. این داستان ملال‌انگیز نشانه خوبی است از آزادی بیان! حتی از چاپ آگهی پرداخت شده برای اعلام سخنرانی امتناع کردند، در حالیکه در همان روزنامه آگهی‌های تمام صفحه‌ای فیلم‌های شهوت‌انگیز بود.

روزنامه‌ی پوینت سفر چند تن از اعضای مادک (حرکت رایلیان - م) به محله‌ای که تماس رخ داده بود را به عنوان یک قرار ملاقات شکسته شده با الوهیم اعلام کرد!

و این حقه‌ها تلاشی است برای مسخره کردن سازمانی که سعی می‌کند از صفر شروع کند. واضح است که برای یک روزنامه با خواننده‌ی زیاد آسانتر و کم خطرتر است که چنین کارهایی بر علیه مادک (حرکت رایلیان - م) انجام دهد تا بر علیه کلیسا با دو هزار سال تاریخ سوء استفاده‌هایش دست به عمل زند. اما روزی خواهد آمد که کسانی که سعی کرده‌اند حقیقت را تغییر شکل داده یا پنهان کنند از اشتباهاتشان افسوس خواهند خورد.

فصل دو: برخورد دوم

پدیده ۲۱ ژوئیه ۱۹۷۵

پیام دوم

مذهب بودایی

نه خدا، نه روح

بهشت روی زمین

دنیای دیگر

ملاقات با پیامبران گذشته

مزه‌ای از بهشت

احکام جدید

به مردم اسرائیل

در ماه ژوئن ۱۹۷۵ بود که تصمیم گرفتیم از ریاست مادک استعفاء دهیم. اول بخاطر اینکه بنظر می‌رسید این حرکت می‌توانست بدون من بخوبی از عهده کارش برآید و دوم بخاطر اینکه فکر کردم اشتباه کرده بودم که سازمان را بر طبق قانون سال ۱۹۰۱ تاسیس کردم چرا که این قانون این حرکت را که تا این حد برای انسانیت مهم است با انجمن بازیکنان پتانگ (بازی بولینگ فرانسوی – Petanque – م) یا انجمن سربازان سابق جنگ برابر می‌داند. فکر کردم لازم بود حرکتی بوجود آورم که با پیام فوق‌العاده‌ای که الوهیم به من فرستاده بودند مناسبت بیشتری داشته باشد یعنی حرکتی که دقیقاً به پیشنهادات خالقین مان راجع به حکومت نابغه‌ها، انسان‌گرایی، و طرد تمام اعمال مذاهب خداگرایانه و غیره احترام بگذارد. سازمانی که براساس قانون سال ۱۹۰۱ فرانسه تشکیل شود طبق تعریف بر ضد معنای پیام الوهیم بود، حداقل بطوریکه ما آنرا سازمان داده بودیم چرا که تمام اعضا حق رای داشتند. بنابراین، اصول حکومت نابغه‌ها که طبق آن فقط با هوش‌ترین افراد حق شرکت در تصمیم‌گیری داشتند نادیده گرفته شده بود. در نتیجه من می‌بایست این اشتباه اساسی را نه با از بین بردن مادک بلکه با تغییر آن (که مواد قانون ۱۹۰۱ نمی‌توانست از آن جلوگیری کند) تصحیح کنم تا بتوان تغییرات موثر بیشتری در سازمان آن بوجود آورد. در نتیجه مادک سازمانی می‌شد که می‌توانست به حرکت حقیقی که من داشتم با آزاد اندیش‌ترین اعضا (یعنی جمعی از راهنمایان مادک) تاسیس می‌کردم کمک کند. این سازمان که بطور رسمی اعلام نشده بود انسانهایی را که می‌خواستند افکار دیگران را به بینهایت و جاودانگی باز کنند دور هم جمع می‌کرد. این افراد با دقت زیاد آنچه که در پیام خواسته شده است بکار می‌گیرند و راهنمایی می‌شوند برای انسانیت. در جامعه‌ای که به همه طریق اذهان مردم با مذاهب خداگرایانه، دروس کسل‌کننده، برنامه‌های تلویزیونی ضد تفکر و جنگ‌های سیاسی تنگ‌نظرانه بسته می‌شود، داشتم سعی می‌کردم مردم را تعلیم دهیم که به سراسر جهان رفته و افکار دیگران را باز کنند.

مادک هم اکنون داشت به یک سازمان حمایتی تبدیل می‌شد یعنی اولین تماس برای کسانی که پیام را کشف می‌کردند بدین طریق مادک اهمیت خود را حفظ می‌کرد. از یک نظر مادک سازمان حمایتی بود متشکل از «اعضای آموزشی» در حالیکه حرکت متشکل از رهبرانی بود که اعضا آموزشی را راهنمایی می‌کردند. می‌دانستم که در میان اعضا افراد توانا و استواری که قادر به اداره مادک باشند وجود دارد و در طی انتخابات هیات رئیسه اثباتی بر این نظریه خود بدست آوردم. جانشین من بعنوان رئیس، کریستین (Christian) دکتری بود با آینده‌ای روشن و بقیه اعضا، هیئت رئیسه نیز افراد شایسته و نمونه‌ای بودند.

در ماه ژوئن هم بود که فرانسوا (Francois) یکی از فداکارترین و یکی از آزاداندیش‌ترین اعضا

مادک در کلرمونت فراند به ملاقات من آمد. به او گفتم که میل دارم خانه‌ای بیلابتی در محل بسیار ساکت و دورافتاده‌ای داشته باشم تا بتوانم کمی استراحت کرده و کتابی راجع به وقایع‌ای که قبل از ۱۲ دسامبر ۱۹۷۲ برای من اتفاق افتاده، قبل از اینکه کسی مهملانی راجع به آن اختراع کند بنویسم. به من گفت مزرعه‌ای دوردست در پریگورد (Perigord) دارد که اگر علاقمند باشم می‌توانم برای یکی، دو ماه یا هر مدتی که بخواهم در آن زندگی کنم چرا که کسی در آنجا زندگی نمی‌کند.

برای دیدن محل خیلی سریع با ماشین براه افتادیم. وقتی که آرامش و سکوت محل را دیدم تصمیم گرفتم برای دو ماه آنجا بمانم. بعد از پانزده روز آنقدر آنجا را دوست داشتم که بطور جدی ب فکر اقامت طولانی‌تر افتادم. فرانسوا در پایان ماه ژوئیه به ما ملحق شد و شروع کردیم به برنامه ریزی تا روز بعد از گردهم‌آبی روز ششم ماه اوت در کلرمونت فراند، نقل مکان کنیم. هنوز بطور قطعی تصمیم نگرفته بودم چرا که نگران بودم دور شدن از محلی که ملاقات حیرت آورم رخ داده بود باعث شود در ماموریتیم شکست بخورم. اما روز ۳۱ ژوئیه هنگامی که همسرم - ماری پال، فرانسوا و من برای کمی هوای آزاد بیرون رفته بودیم که یک سفینه فوق‌العاده بزرگ اما بی صدا دیدیم که با حرکات نامنظم گاهی با سرعت غیرقابل تصور و بعد گاهی ساکن و بطور کج و معوج و زیگزاگ به فاصله حدود پانصدمتری تقریباً از روی خانه عبور کرد.

خیلی خوشحال بودم که کسان دیگری با من بودند و این واقعه را مشاهده کردند. در آنوقت شادی و شور و هیجان غیرقابل توصیفی مرا دربر گرفت. فرانسوا بمن گفت که از شدت احساسات مو بر بدنش سیخ شده بود. این واقعه برای من علامت آشکاری از الوهیم مبنی بر تایید نقل مکان من به آن منطقه بود. صبح روز بعد متوجه علامت عجیبی روی عضله بازوی دستم نزدیک به آرنج شدم. در آن موقع متوجه ربط آن با واقعه روز قبل نشدم اما بعداً دیگران گفتند که این فقط می‌تواند علامتی باشد که الوهیم بوجود آورده‌اند. دایره قرمزی به قطر سه سانتیمتر و ضخامت پنج میلیمتر بود و در میان آن سه دایره کوچکتر بود. علامت برای پانزده روز وجود داشت، بعد سه دایره وسط تبدیل به یک دایره شده و در نتیجه دو دایره هم مرکز بوجود آمد.

بعد از پانزده روز دو دایره ناپدید شدند و نقطه سفیدی روی بازویم باقی ماند که هنوز وجود دارد.

مایلم تاکید کنم که هرگز قبلا چنین علامتی نداشتم و وقتی هم که بوجود آمد هیچ خارش یا احساس نکردم. چند نفر دانشمند آزاداندیش که علامت را نشانشان دادم نظر دادند که می‌توانسته است نمونه‌گیری سلول بوده باشد که از طریق یک لیزر پیشرفته انجام شده است.

گردهم آبی شش اوت بالاخره همانطور که برنامه‌ریزی شده بود در دهانه آتش فشان پوی دلاسولا اجرا گردید و در آن احساس دوستانه و هماهنگی قابل‌تحصینی بوجود آمده بود. تصمیم گرفته بودم جلسه‌ی اعضای مادک بدون اینکه واقعا بدانم چرا، در آن تاریخ بخصوص انجام گیرد. اما حتما الوهیم بودند که مرا به این امر هدایت کرده بودند چرا که روز جلسه بعضی از اعضا به من اطلاع دادند که آن روز سی‌امین سالگرد روز انفجار بمب هیروشیما (Hiroshima) و همچنین روز تعطیل مسیحیان، تبدیل هیئت عیسی (The Transfiguration) بود. ابلهان خواهند گفت که تصادفی بوده است.

بعد از آن جلسه، اعضا مادک به من کمک کردند که نقل مکان کنم و بعد کاملا در پریگورد مستقر شدم.

علامتی که در کتاب مرگ تبتیان یا باردو تودول وجود دارد.

(The Tibetan Book of the Dead, Bardo Thodol)

۱- علامتی که روز یکم اوت ۱۹۷۵

روی بازویم ظاهر شد. روز قبل از آن

سفینه‌ای از روی خانه‌ای که در آن

زندگی می‌کردم رد شده بود.

۲- پانزده روز بعد علامت قبلی

تغییر کرده و به این شکل درآمده بود.



## پیام دوم

در هفتم اکتبر حدود ساعت یازده شب میل شدیدی به من دست داد که از خانه بیرون رفته و به آسمان نگاه کنم. چونکه سرد بود لباس گرم پوشیدم و رفتم که در شب قدم بزنم. بدون اینکه خبر داشته باشم، جهت مشخصی را دنبال می‌کردم. ناگهان احساس کردم که لازم است به نقطه‌ای که فرانسوا در طی تابستان نشانم داده بود بروم. محل دورافتاده‌ای بود مابین دو جویبار آب، توسط جنگل احاطه شده بود و راک پلات (Roc Plat) نامیده می‌شد. حدود نیمه شب بآنجا رسیدم و کمی متعجب بودم که در آنجا چکار می‌کردم، اما با این وجود هنوز از نیروی الهامم پیروی می‌کردم چرا که به من گفته بودند می‌توانند با قوه تله پاتی مرا هدایت کنند. آسمان فوق‌العاده با شکوه بود و همه جا ستاره‌ها می‌درخشیدند و نمایانگر این بود که ابری در آسمان نبود. داشتم شهابها را تماشا می‌کردم که ناگهان کل محل اطراف روشن شد و توپ عظیمی از آتش، گویی جرقه‌ای، در پشت بوته‌ها پدیدار گشت: بطرف جایی که توپ آتشی ظاهر شده بود رفتم. پر از سرور و شادی شده بودم چونکه تقریباً مطمئن بودم چه کشف خواهم کرد.

همان سفینه‌ای که شش دفعه در ماه دسامبر ۱۹۷۲ دیده بودم در مقابلم قرار داشت و همان شخصی که دو سال پیش ملاقات کرده بودم با لبخندی پر از محبت بطرف من آمد. یک تفاوت را فوراً متوجه شدم - لباس فشاری که بار اول باعث ایجاد هاله نورانی اطراف چهره‌اش شده بود بتن نداشت. بطور شگفت‌انگیزی خوشحال بودم که یکبار دیگر شخصی را که مسئول دگرگون شدن زندگی من بود می‌دیدم، آن هم بعد از این همه مدت که من سعی کردم به دنیا بفهمانم که حقیقت را می‌گویم.

جلوش خم شدم و او شروع به صحبت کرد:

"بلند شوید و دنبال بیایید. ما از شما و همه کارهایی که در دو سال گذشته انجام داده‌اید بسیار خشنود هستیم. حالا وقت آن است که وارد مرحله بعدی شویم چرا که به ما ثابت کرده‌ای می‌توانیم به شما اطمینان کنیم. این دو سال در واقع فقط یک امتحان بود. ممکن است توجه کرده باشی که امروز محافظی دور صورت من نیست. سفینه من یکمترتبه در نظرت ظاهر شد و نورهای چشمک زنی هم در کار نبود. دفعه قبل همه آن کارها فقط برای جلب اطمینان شما بود تا تصویری مطابق آنچه در نظرت از یک مسافر فضایی داری بوجود آید. اما حالا که بقدر کافی تکامل یافته‌ای و نمی‌ترسی ما دیگر احتیاجی به چنین "روشهای نزدیک شدن" نداریم.

وقتی که بدنبال او وارد سفینه شدم متوجه شدم که همه چیز در داخل شبیه به همان سفینه‌ای بود که در ملاقات اول دیده بودم. دیواره‌ها همان ظاهر فلزی خارج سفینه را داشتند. هیچ وسیله یا میز کنترلی وجود نداشت. پنجره‌ای به بیرون نبود و کف آن از ماده شفاف آبی رنگی بود که بر آن دو مبل راحتی قرار داشت. این مبل‌ها از ماده شفاف بودند که کمی مرا بیاد مبل‌های پلاستیکی باد شونده انداختند اما هیچ ناخوشایندی در تماس با آنها ملموس نبود.

مرا دعوت به نشستن روی یکی از دو مبل کرد. خودش روی دیگری نشست و از من خواست که

حرکت نکنم. بعد چند کلمه‌ای به زبانی که قابل فهم نبود بیان کرد و من احساس کردم که سفینه کسی به نوسان آمد. بعد ناگهان احساس سرمای شدیدی به من دست داد. مثل این بود که تمام بدنم به یک تکه یخ تبدیل شده بود و یا مثل این بود که هزاران کریستال یخ از تمام روزنه‌های پوستم تا مغز استخوان بدرون نفوذ کردند. فقط یک مدت خیلی کوتاه طول کشید شاید فقط چند ثانیه. و بعد دیگر هیچ چیز احساس نکردم. بعد همراهم برخاست و گفت: "می‌توانید بیایید، رسیدیم."

بدنبالش از راه پله کوچک پایین رفتم. سفینه در اتاق گرد فلز ماندی به قطر پانزده متر و ارتفاع ده متر متوقف شده بود. دری باز شد و راهنمایم گفت که وارد شوم و تمام لباسهایم را در آورم و گفت که بقیه راهنمایها به من داده خواهد شد.

به اتاق گردی که کمترین زاویه‌ای هم نداشت و حدود چهار متر باید قطر می‌داشت وارد شدم. لخت شدم و صدایی به من گفت که به اتاقی که در مقابلم قرار داشت بروم. در آنوقت دری باز شد و وارد اتاق دیگری شدم که شبیه اتاقی بود که لباسم را در آن در آوردم. فقط کمی دراز و شبیه به یک راهرو بود. در طول این راهرو نورهایی با رنگهای متفاوت بود که بترتیب از زیرشان رد شدم. بعد صدا گفت که اگر علامتهای اشاره روی زمین را دنبال کنم وارد اتاقی خواهم شد که حمامی در آنجا منتظرم خواهد بود. در اتاق بعدی وان حمامی فرو رفته در زمین یافتم. حمام درست بقدر کافی گرم و اندکی معطر بود. صدا تذکر داد که تمام نیازهای شخصی خود را برآورده کنم و همین کار را هم کردم. از من بعد خواسته شد که محتویات لیوانی که در تاقچه‌ای نزدیک دیوار فلزی قرار داشت بنوشم. مایع سفیدی بود که با بادام معطر شده و خیلی خنک بود. بعد یک نوع پیژامه که مثل ابریشم خیلی نرم بود به من داده شد. پیژامه سفید و خیلی چسبان بود و روی تاقچه‌ای دیگر قرار داشت. بالاخره در دیگری باز شد و راهنمایم را دوباره دیدم. دو نفر دیگر شبیه به او اما با چهره‌هایی متفاوت ولی با همان محبت و خوشایندی همراه او بودند.

در سالن بزرگی که همه چیزش حیرت انگیز بود به آنها ملحق شدم. سالن در چندین طبقه بود و باید حدود یکصد متر قطر می‌داشت. کلا توسط یک گنبد مطلقا شفاف پوشیده شده بود، آنقدر شفاف بود که در نگاه اول بنظر نمی‌آمد که اصلا گنبدی باشد. هزاران ستاره آسمان تاریک را آراسته بودند. با این وجود این سالن بخاطر نور ملایمی که خیلی طبیعی بنظر می‌رسید به روشنایی روز بود. زمین از خز و پوستین و فرشهای پشمین با رنگهای حیرت انگیز و دلربا پوشیده بود. در همه جایش تحسین برانگیزترین کارهای هنری یکی زیباتر از دیگری، بعضی با رنگهای زنده و متغیر وجود داشت. جای دیگر گیاهان قرمز درخشان و یا آبی رنگ به تشنگی ماهی‌های عجیب و غریب و به ارتفاع چندین متر قرار داشتند.

موسیقی با صدایی شبیه به ارگ و کمانچه و گاهی با گروه کر و صدای بمی که ارتعاشات خارق‌العاده‌ای ایجاد می‌کرد کلها را به رقص و حرکت و نوسان با آهنگ در آورده بود و کلها طبق آهنگ نیز رنگ عوض می‌کردند.

هر دفعه که کسی صحبت می‌کرد، موسیقی آرام‌تر می‌شد تا بدون زحمت و بدون احتیاج به بلند کردن صدایمان بتوانیم سخنان همدیگر را بشنویم. و هوا با هزاران بوی خوش که آنها نیز بر طبق آهنگ و مکانی که در آن بودیم عطر عوض می‌کردند نیز معطر بود. این سالن تقریبا به ده قسمت تقسیم شده بود که در طبقات مختلف از هم جدا شده و هر کدام شکل و موقعیت بخصوص خود را

دربرداشت. یک جویبار کوچک در طول تمام این سالن راه پرپیچ و خم خود را طی می‌کرد.

بعد راهنمای من که همراهانش بنظر می‌رسید برایش خیلی احترام و توجه قائلند به من گفت: «بدنبالم بیاید. باید در آسایش و راحتی باشیم چرا که خیلی چیزها برای گفتن به شما دارم.» بدنبالش بطرف یک گروه مبل و صندلی راحتی که از خز سیاه خیلی لطیف بود رفتم و هر چهار نفرمان نشستیم.

بعد راهنمایم شروع به صحبت کرد:

«امروز من به شما پیام دومی خواهم داد که پیام اول را که در دسامبر ۱۹۷۲ به شما دیکته کردم کامل خواهد کرد. شما چیزی برای یادداشت برداشتن به همراه ندارید اما نگران نباشید. همه چیزهایی که به شما خواهم گفت در ذهنتان ثبت خواهد شد چون در اینجا روشی داریم که شما را قادر می‌سازد که هرچه را می‌شنوید بخاطر بسپارید. اول از همه، ما می‌خواهیم برای همه کارهایی که در دو سال گذشته انجام داده‌اید به شما تبریک بگوییم. اما می‌خواهیم به شما تذکر هم بدهیم که بقیه ماموریتتان ممکن است مشکل‌تر باشد. اما هرگز دلسرد نشوید چرا که هر اتفاقی هم اکنون بیافتد به شما پاداش خواهیم داد.

برای شروع باید قطعه‌ای از پیام اول که شما آنرا بطور اشتباه نقل کردید تصحیح کنیم. این قطعه مربوط به مداخله نهایی ما برای نابودی بشریت بود. باید تصریح کنیم که ما مداخله نخواهیم کرد. انسانیت هم اکنون به نقطه تحولی در تاریخش وارد می‌شود و آینده‌اش فقط بستگی به خودش دارد. اگر بتواند تهاجمش را نسبت به خودش و محیط اش کنترل کند، به دوران طلایی تمدن بین سیاره‌ای و شادی و تکامل جهانی خواهد رسید. از طرف دیگر اگر به خشونت اجازه گسترش دهد خودش را باین طریق مستقیماً یا غیرمستقیم نابود خواهد کرد.

هیچ مسئله علمی و یا تکنیکی برای نوع انسانیت برطرف نشدنی نیست به شرط اینکه نوع انسانیت قدرت و حکومت را در دست داشته باشد. یک نفر با مغز معیوب ممکن است صلح جهانی را بخاطر بیاندازد همانطور که یک نابغه می‌تواند شادی را به جهان بیاورد. هرچه زودتر شما حکومت نابغه‌ها را برپا کنید، شما زودتر قادر خواهید بود که از امکان نابودی ناگهانی توسط انسانهایی که مغز کم تکامل یافته دارند جلوگیری کنید. اگر نابودی ناگهانی که بشریت را از بین ببرد رخ دهد فقط کسانی که پیرو شما هستند نجات داده خواهند شد و ایشان می‌بایست کره زمین نابود شده را وقتی که تمام خطرها از بین رفت از اول مسکونی سازند، همانطور که در زمان نوح اتفاق افتاد.

## مذهب بودایی (Buddhism)

مذهب بودایی توضیح می‌دهد که به هنگام مرگ، «روح» شخص مرده باید بقدر کافی هشیار باشد تا

از "وسوسه‌های شیطانی" فراوان بگریزد وگرنه دوباره در جسم تازه زنده شده و دوباره وارد چرخش مرگ و زندگی می‌شود. از طرف دیگر اگر "روح" قادر شود از آن وسوسه‌های مشخص بگریزد از چرخش مرگ و زندگی رهایی می‌یابد و از طریق بیداری و هشیاری به مرحلهٔ سعادت می‌رسد.

در واقع این توصیف خیلی خوبی است از آنچه نه برای شخص بلکه بطور کلی برای انسانیت صدق می‌کند. چرا که هر دفعه که انسانیت در مرحلهٔ انتخاب است باید در برابر آن "وسوسه‌های شیطانی" که به چرخش مرگ و زندگی بر می‌گرداندش مقاومت ورزد. آن "وسوسه‌های شیطانی" تهاجم بر علیه انسانهای دیگر یا بر علیه طبیعت‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم. مرحلهٔ سعادت از طریق بیداری و هشیاری، دوران طلایی تمدن است که در آن علم در خدمت انسانها است، "بهشت روی زمین"، و جایی که کور می‌تواند ببیند و کر به طریق علمی قادر به شنیدن است. اگر انسانیت بقدر کافی راجع به این "وسوسه‌ها" محتاط نباشد دوباره به چرخش مرگ و زندگی اتناسخ (Reincarnation) می‌افتد و دوباره باید از یک مرحلهٔ بدوی همه چیز را از اول شروع کند و بتدریج بطرف جامعه‌ای تکامل یافته‌تر در دنیایی خصومت آمیز و پر از رنج و درد به پیش رود.

برای همین است که علامت سواستیکا (صلیب شکسته - م) که حاکی از این چرخش است در نشان ما و در نوشته‌های قدیمی بسیاری به چشم می‌خورد. این انتخابی است بین بهشتی که توسط استفادهٔ صلح آمیز علم بوجود می‌آید و جهنمی که در آن بشریت بخاطر برگشت به مرحلهٔ بدوی، بجای سلطه بر طبیعت و استفاده از آن، تسلیم طبیعت است.

می‌شود گفت این یک نوع انتخاب طبیعی در سطح کیهانی است برای موجوداتی که قادرند سیاره‌اشان را ترک کنند. فقط تمدن‌های انسانی که می‌توانند مطلقاً حس تهاجم‌گری خود را کنترل کنند تا مرحلهٔ ترک سیارهٔ خود تکامل خواهند کرد. دیگران به محض اینکه توانایی علمی و تکنیکی‌اشان آنها را قادر به ساخت سلاحهای قوی برای نابودی خودشان می‌سازد خود را نابود می‌کنند. به همین دلیل ما هرگز از کسانی که از جایی دیگر برای تناس با ما می‌آیند نمی‌ترسیم. هزاران تناس این قانون مطلق جهانی را تثبیت کرده است: انسانهایی که قادرند منظومهٔ سیاره‌اشان را ترک کنند همیشه صلح آمیز هستند. وقتی که ما منابع انرژی بقدر کافی قوی برای سفر به خارج از منظومهٔ ستاره‌ای خود کشف می‌کنیم، به این معنی است که قادریم سلاحهای تهاجمی با نیروهای نابود کننده غیرقابل جبران نیز بسازیم. اگر در این موقع بر حس تهاجمی خود کاملاً مسلط نشویم خود را نابود خواهیم کرد و دوباره به چرخش پیشرفت - نابودی فرو خواهیم افتاد. این بدین معنی است که آنهایی که به ماوراء منظومهٔ ستاره‌ای خود سفر می‌کنند بر تهاجم خود تسلط پیدا کرده و از آن چرخش فرار کرده‌اند. فرانسه، منطقهٔ شما در کرهٔ خاکی، هم اکنون بخاطر سعی‌اش در تشکیل یک اروپای واحد در جهت درستی حرکت می‌کند و باید اولین کشور بدون ارتش بشود. بدین طریق برای همهٔ دنیا نمونه‌ای خواهد بود. ارتش تخصصی فرانسه سپس می‌تواند اساس یک ارتش اروپا برای برقراری صلح را بنیاد کند و بالاخره یک سپاه برای صلح کل دنیا آغاز کرده و سازمان دهد. آنوقت ارتش می‌تواند بجای نگهبانی از جنگ، از صلح نگهبانی کند، کاری که مستحق احترام خیلی بیشتری است. لازم است که یک کشور مهم راه را نشان داده تا دیگران پیروی کنند. فقط چون فرانسه خدمت نظام اجباریش را منحل کرده است و از ارتش تخصصی‌اش برای خدمت به اروپایی که درحال تشکیل است استفاده می‌کند دلیل نمی‌شود که کشورهای همسایه به فرانسه تهاجم خواهند کرد.

در واقع این کار خیلی سریع باعث می‌شود که کشورهای دیگر پیروی کنند و راهی را که کشور شما پیش گرفته است دنبال کنند. وقتی که ارتش اروپا یگانه شد، اقتصاد اروپا نیز با به وجود آوردن یک واحد پول ثابت یگانه خواهد شد. بعد همین روند در سراسر دنیا بکار گرفته می‌شود و همانطور که در پیام اول به شما گفتیم، یک زبان واحد در دنیا نیز بآن اضافه خواهد شد و این زبان در تمامی مدارس کره زمین زبان اجباری خواهد بود. اگر یک کشور راه را باید نشان دهد، آن کشور بهتر است فرانسه باشد. برای داشتن نیروهای نظامی منصرف کننده است که سلاحهای نابودکننده جمع‌آوری می‌شود. هر کشوری می‌خواهد که کشور دیگری را (که معمولا نمی‌داند کدام یکی است) از تهاجم منصرف کند، اما یک عمل باعث تاسف ممکن است آن نیروی منصرف کننده را به یک نیروی تهاجمی که برای همه دنیا نابود کننده می‌باشد تبدیل کند.

انسانیت، آینده را بر طبق آنچه در گذشته اتفاق افتاده است می‌نگرد. این اشتباه است. گذشته را باید مورد استهزاء قرار داد و حال حاضر را بجای اینکه بر طبق گذشته بسازیم باید برای آینده ساخت. باید متوجه باشید که مردم کشورهای پیشرفته کنونی حتی فقط سی سال پیش ابتدایی و بدوی بودند. شما تازه در حال طلوع کردن و بیرون آمدن هستید. و هنوز میلیونها نفر روی کره زمین هستند که بدوی‌اند و هر شینی در آسمان ببینند هنوز فکر می‌کنند ظهور "پروردگار" است! شما هم می‌دانید که هنوز مذاهب خداگرایانه در تمام کشورهایی که از نظر اقتصادی کم توسعه یافته‌اند خیلی قوی می‌باشد. به مردم نه بخاطر سن‌اشان بلکه بخاطر هوش‌اشان باید احترام گذاشت و با این وجود اطمینان حاصل کن که افراد مسن زندگی خوشی داشته باشند. به اجداد دور نباید احترام گذاشته شود بلکه باید ایشان را بعنوان انسانهای بدوی محدود و ضعیف که نمی‌توانستند ذهن خود را به دنیای گسترده باز کنند و فقط توانستند چیزهایی کم ارزش از نسلی به نسل دیگر انتقال دهند، نشان داد.

نه خدا، نه روح

هرچه یک جامعه بدوی و عقب افتاده‌تر است، مذاهبی که در آنجا رشد می‌کنند خداگرایانه‌تر هستند. بازدیدکنندگان برای سفر به کرات دیگر از این امر استفاده می‌کنند. این تنها راهی است که می‌شود بطور صلح آمیز از این دنیاهای عقب افتاده که هنوز حس تهاجم‌گری در آنها وجود دارد دیدار کرد. اگر شما خودتان به آن حد برسید که بازدیدکننده از دنیاهای بدوی دیگر بشوید، شما هم از همین روش که خیلی سرگرم کننده است و شما توسط آنها خدا بحساب خواهید آمد مجبور می‌شوید استفاده کنید. درواقع خیلی آسان است چرا که برای مردم بدوی هرچه که از آسمان بیاید باید پروردگار باشد. البته شما باید کمی قدرت خود را نشان دهید تا به شما احترام بگذارند و بخوبی شما را دریافت کنند و این کار چندان ضرری نمی‌رساند. ما به ظاهر شدن در کره زمین ادامه می‌دهیم تا واکنش مسئولین، دولت‌ها و وسایل ارتباط جمعی را دریابیم و ببینیم که آیا ظاهر شدن ما هنوز موثر است. ما خیلی اوقات خودمان را بدین طریق سرگرم می‌کنیم!

همانطور که در پیام اول به شما توضیح دادیم خدایی نیست و روحی هم البته وجود ندارد. بعد از مرگ اگر علم دخالت نکند یک شخص دیگر وجود نخواهد داشت. همانطور که می‌دانید، امکانش هست که از یکی از سلولهای بدن، یک موجود مرده را دوباره خلق کرد. این سلول شامل طرح فیزیکی و ذهنی آن موجود می‌باشد. ثابت شده است که یک موجود زنده به هنگام مرگ چند گرم را از دست می‌دهد. در واقع این فقط انرژی می‌باشد که همه موجودات زنده همیشه در اختیار دارند و در موقع مرگ از بین می‌رود. همانطور که می‌دانید انرژی مثل ماده دارای وزن است. همچنین می‌دانید که ما زندگی باهوش و سازمان یافته در بینهایت کوچک کشف کرده‌ایم که مطمئناً به تکامل یافتگی ماست و با آنچه که ما هستیم قابل مقایسه است و این را ثابت کرده‌ایم. به همین طریق ما کشف کرده‌ایم که ستاره‌ها و سیارات ذرات زیراتمی یک موجود فوق‌العاده بزرگی هستند که این موجود خودش مطمئناً راجع به ستاره‌های دنیای خودش با کنجکاری تفکر می‌کند. همچنین کاملاً ممکن است که انسانهایی که در سطوح بینهایت کوچک آن شخص بینهایت بزرگ و دیگر موجودات شبیه به او زندگی می‌کنند در دوره‌هایی زندگی کرده‌اند که اعتقاد به یک «خدای» غیرمادی وجود داشته است.

باید کاملاً درک کنید که همه چیز در همه چیز است. در این لحظه در یک اتم بازوی شما، میلیونها دنیا دنیا می‌آیند و میلیونها دیگر می‌میرند، در حالیکه به خدا یا روح اعتقاد دارند یا ندارند. هزارها سال می‌گذرد و برای آن موجود فوق‌العاده بزرگ که خورشید خودش نیز فقط اتمی است زمانی برابر با یک قدم برداشتن گذشته است. زمان در واقع بطور معکوس با جرم و یا در حقیقت با نوع زندگی نسبت دارد. اما همه چیز در جهان زنده است و با بینهایت بزرگ و بینهایت کوچک در هماهنگی به سر می‌برد. کره زمین مثل همه سیاره‌ها زنده است اما برای این ذره زنده کوچک که انسانیت است مشکل است که زنده بودن آنرا درک کند چرا که اختلاف زمانی بخاطر اختلاف عظیم در جرم مانع می‌شود که شما تپش نبض آنرا حس کنید. یکی از سلولهای سرخ خون ما و یا حتی بهتر از آن یکی از انتهای که بدن ما را تشکیل می‌دهد نمی‌تواند تصور کند که به‌مراه دیگر رفیقانش یک موجود زنده را می‌سازد.

و بالاخره، هرچه که برای هر شخصی اتفاق می‌افتد، تعادل جهانی همچنان ثابت می‌ماند. اما اگر ما می‌خواهیم که در سطح خودمان شاد و خوش باشیم باید با بینهایت بزرگ، بینهایت کوچک و انسانهای دیگر با هماهنگی زندگی کنیم.

هر استدلالی که هدفش دفاع از وجود هر نوع خدا و یا روحی است وقتی که بینهایت جهان را در نظر بگیریم دیگر نمی‌تواند منطق خود را حفظ کند. هیچ ملکوتی نمی‌تواند در یک نقطه مکان وجود داشته باشد چرا که جهان بی‌نهایت است و در نتیجه مرکزی ندارد. بعلاوه، همانطور که قبلاً توضیح دادم ارتباطی بین یک موجود بینهایت بزرگ و جهانی یا موجودات بینهایت کوچک نمی‌تواند بوجود بیاید چرا که تفاوت جرم آنقدر زیاد است که تفاوتی در جریان زمان در این دو دنیا بوجود می‌آورد.

و بالاخره، اگر بتوانیم تصور کنیم که «روح جاودانی» بعد از مرگ از تن می‌گریزد (یک تصویر شاعرانه و تقریباً ساده لوحانه که در اذهان مردم بدوی توسعه یافته است) نمی‌توانیم تصور جایی را بکنیم که این روح به آنجا می‌رود چرا که جهان بینهایت است. مقدار انرژی که هنگام مرگ بدن را ترک می‌کند به طریق غیر منطقی پراکنده می‌شود و یگانگی خود را با مخلوط شدن با انرژیهای

دیگر معلق در هوای اطراف از دست می‌دهد. در سلولهای فردی که می‌میرد یگانگی و شخصیت آن فرد در ماده‌ای سازمان یافته است که بر طبق نقشه موجود در ژن‌های مونث و مذکر تشکیل شده و اولین سلول را در هنگام لقاح تشکیل می‌دهد.

درباره آغاز زندگی روی کره زمین بعضی ممکن است بگویند که: «توضیح شما هیچ چیزی را تغییر نمی‌دهد چرا که نمی‌توانید بگویید در ابتدای ابتدا چه بوده است.» این نکته ابلهانه است چرا که ثابت می‌کند که سؤال کننده از بینهایتی که در زمان مثل بی‌نهایتی که در مکان وجود دارد بی‌اطلاع است. هیچ آغازی در ماده وجود ندارد همانطور که هیچ پایانی وجود ندارد، چرا که «هیچ چیز از بین نمی‌رود و هیچ چیز بوجود نمی‌آید، همه چیز در همه حال فقط تغییر می‌کند،» همانطور که مسلماً قبلاً شنیده‌اید. شکل ماده فقط طبق خواست آنهایی که به درجه علمی والا رسیده‌اند می‌تواند تغییر کند.

سطحهای بینهایت زندگی نیز به همین طریق است و قسمت دوم نشان ما که ستاره شش پر داود می‌باشد و از دو مثلث متقاطع تشکیل یافته نمایانگر همین نکته است که «آنچه که در بالا قرار دارد شبیه به آن چیزی است که در پایین قرار دارد.» سواستیکا یا صلیب شکسته که نمایانگر دوره‌ای بودن همه چیز است در وسط ستاره شش پر، نشان ما را بوجود می‌آورند که همه حکمت جهان را در بر دارد. شما می‌توانید این دو علامت را با هم در نوشته‌های قدیمی مثل باردو تودول (Bardo Thodol) یا کتاب مرگ تبتیان (The Tibetan Book of the Dead) و غیره پیدا کنید.

آشکار است که برای مغز «محدود» انسان خیلی مشکل است که از بینهایت آگاه باشد. این امر احتیاج انسان به محدود کردن دنیا در زمان و مکان و اعتقاد به یک یا چندین خدا که مسئول همه چیز شناخته می‌شوند را توضیح می‌دهد. در واقع کسانی که نمی‌توانند به سطح کافی برای شناخت و مشاهده جهان تکامل یابند، مفهوم بینهایت را مشکل قبول می‌کنند چرا که این مفهوم بشریت را استثنایی به حساب نمی‌آورد بلکه فقط انسانهایی که در زمان بخصوصی و در مکان بخصوصی در جهان بینهایت قرار دارند. واضح است که مردم چیزهایی را که خوب تعریف شده است و برطبق تصور مغزشان خوب قاب‌بندی و محدود شده است را ترجیح می‌دهند. کسانی که هنوز از خودشان سؤال می‌کنند که آیا ممکن است در سیارات دیگر زندگی وجود داشته باشد بهترین نمونه این نوع مغزهای محدود می‌باشند. ما خیلی خوشمان آمد از مقایسه‌ای که شما به هنگام یکی از سخنرانیهایتان بین مردم و قورباغه‌های ته حوضچه آب کردید که متحیرند آیا زندگی در حوضچه‌های دیگر هم وجود دارد یا نه.

بهشت روی زمین

شما می‌توانید خیلی زود روی زمین در یک بهشت واقعی زندگی کنید اگر فقط تکنولوژی که در اختیار دارید بجای اینکه در خدمت خشونت، ارتش، و یا منفعت شخصی چند نفر محدود باشد در

خدمت رفاه مردم قرار دهید. علم و تکنولوژی می‌تواند بطور کامل انسانیت را نه فقط از اضطراب گرسنگی در دنیا، بلکه از احتیاج به کار کردن برای زندگی رهایی بخشد. بخاطر خودکار شدن، ماشینها می‌توانند به راحتی از عهده کارهای روزمره برآیند. هم اکنون در بعضی از مدرنترین کارخانه‌هایتان، فقط به یک نفر احتیاج است تا مراقب کامپیوتری باشد که تمام عملیات ساخت یک ماشین را اداره کرده و به انجام می‌رساند. برای همین کار چندی قبل به چند صدنفر آدم احتیاج بود. در آینده، حتی آن یک نفر هم لازم نخواهد بود.

اتحادیه کارگران از این امر خوشحال نیستند چرا که کارخانه‌ها به افراد کمتر و کمتری احتیاج دارند و خیلی از کارگران دیگر کاری برای انجام دادن ندارند. اما اشتباه می‌کنند. آن ماشینهای فوق‌العاده‌ای که کار پانصد نفر را انجام می‌دهند باید مخارج زندگی پانصد نفر را تامین کند نه اینکه آن پانصد نفر فقط برای ثروتمند کردن یک نفر رئیس کار کنند.

هیچ شخصی نباید در خدمت کس دیگری باشد و نباید بخاطر حقوق برای کسی کار کند. ماشینها می‌توانند به راحتی کارهای مشکل و روزمره را انجام داده و از همه کارها مراقبت کنند. در نتیجه، مردم قادر خواهند بود زندگی خود را به کارهایی که برایش خلق شده‌اند یعنی فکر کردن، خلق کردن و شکوفا شدن اختصاص دهند. این روشی است که در سیاره ما وجود دارد. فرزندان شما دیگر نباید براساس سه اصل عقب افتاده کار، خانواده و کشور بزرگ شوند، بلکه برعکس باید براساس پیشرفت، آزادی و برادری جهانی رشد کنند.

کار وقتی که فقط برای تامین مخارج یک زندگی سخت انجام شود دیگر مقدس نیست، حتی بطور وحشتناکی تحقیرآمیز است که کسی خودش و در نتیجه زندگیش را در کاری که ماشینها هم می‌توانند انجام دهند بفروشد تا بتواند غذا بخورد. آرمان خیالی خانواده هرگز چیزی نبوده است بجز روشی که حامیان بردگی چه در گذشته و چه هم اکنون برای اجبار مردم به کار سخت‌تر بکار می‌برند.

و بالاخره مفهوم کشور فقط وسیله کمکی است برای ایجاد رقابت بین مردم تا آنها را مشتاقانه هر روز بکار مقدسشان بکشانند. این سه اصل، کار، خانواده، و کشور همیشه توسط مذاهب عقب افتاده حمایت شده است. اما شما دیگر مردم بدوی نیستید. تمام آن اصول زنگ زده قدیمی را دور بریزید و از زندگیتان به بهترین وجه در کره زمین که علم می‌تواند آنرا به بهشتی تبدیل کند استفاده کنید.

گول حرفهای کسانی که از دشمن احتمالی صحبت می‌کنند تا کارخانه‌های اسلحه و کارگران کم درآمد را به کار انداخته، سلاحهای مخرب بسازند و به تاجران کله گنده منفعت برسانند نخورید. حرف کسانی را که با نگرانی از کم شدن زاد و ولد صحبت می‌کنند قبول نکنید چرا که جوانان فهیمه‌اند که لزومی ندارد تعداد زیادی فرزند داشته باشند و بهتر آن است که تعداد کمی فرزند داشته باشند تا شادتر زندگی کنند. گول حرف کسانی که با کلمات زرق و برق‌دار به شما از "همسایه‌هایی که زاد و ولد زیاد می‌کنند و خطری می‌شوند" را نخورید. اینان همان کسانی هستند که از جمع آوری سلاحهای اتمی به منظور "ترساندن و انصراف دشمن" حمایت می‌کنند.

هیچنین حرف کسانی را که می‌گویند خدمت در ارتش به شما طرز استفاده از تفنگ را می‌آموزد که همیشه مفید خواهد بود در حالی که خود سلاحهای هسته‌ای جمع آوری می‌کنند نپذیرید.



می‌خواهند به شما خشونت بیاموزند و بیاموزند که از کشتن شخصی مثل خود شما و بخاطر اینکه لباس ارتشی متفاوتی پوشیده است نهراسید. به شما تعلیم می‌دهند که بعد از تیرینهای متوالی و با هدف‌گیریهای تیرینی عمل کشتن فقط یک عکس‌العمل مکانیکی شود. به حرف کسانی که می‌گویند باید برای کشورتان بجنگید گوش ندهید. هیچ کشوری استحقاقش را ندارد. تحت تاثیر کسانی که به شما می‌گویند: "پس اگر دشمن به کشور ما حمله کند چه می‌شود، نباید از خودمان دفاع کنیم!" قرار نگیرید. جواب دهید که عدم خشونت همیشه موثرتر از خشونت است. ثابت نشده است که آنهایی که "برای فرانسه مردند" کار درستی کردند حتی هرچه قدر هم که مهاجمین خشونت ورزیدند. به پیروزی گاندی در هند نگاه کنید. به شما خواهند گفت که باید برای آزادیتان بجنگید، اما فراموش می‌کنند که اهالی کشور کل (فرانسه - م) در جنگ با رومیها شکست خوردند اما فرانسویها فقط بخاطر اینکه اولاد شکست خورده‌ها هستند در وضع بدتری زندگی نمی‌کنند و در واقع ایشان از تمدن فاتحان جنگ (رومی‌ها - م) نیز بهره برده‌اند.

در نتیجه بجای گوش دادن به این مردم کوتاه ذهن و وحشی، فقط برای تکمیل خود، برای آزادی و برای عشق زندگی کنید.

مهمترین وسیله‌ای که شما برای دستیابی به صلح پایدار جهانی در اختیار دارید تلویزیون است. تلویزیون وسیله‌ آگاهی واقعی در کره شماس است که شما را قادر می‌سازد از رخدادهای گوناگون در سرتاسر کره زمین آگاه شوید و ببینید که "وحشی‌های" آن طرف مرزها هم همان خوشبها، غم‌ها و مسائل شما را دارند. می‌توانید از طریق تلویزیون از آخرین پیشرفتهای علمی و آفریده‌های هنری و غیره نیز مطلع شوید.

البته باید مطمئن شوید که این وسیله فوق‌العاده ارتباط و انتشار در دست کسانی که با یکطرفه کردن اطلاعات جمعیت‌ها را کنترل می‌کنند نیافتد.

می‌توانید واقعا تلویزیون را سیستم عصبی انسانیت بحساب آورید که ما را قادر می‌سازد از وجود دیگران مطلع بوده، زندگی آنها را ببینیم و از رخنه افکار خراب راجع به دیگران که ترس از "غریبه" را بوجود می‌آورد جلوگیری کنیم. مدتها قبل ترس از قبیله‌های همسایه وجود داشت. بعد ترس از دهکده‌های همسایه، بعد ترس از ایالت‌های همسایه، و از کشورهای همسایه. اکنون ترس از نژادهای همسایه وجود دارد و اگر این هم از بین برود، ترس از مهاجمین احتمالی از کرات دیگر خواهد بود. برعکس، ما باید نسبت به تمام چیزهایی که از خارج می‌آید باز و گشاده ذهن باشیم چرا که ترس از غریبه‌ها خود اثبات تمدن عقب‌افتاده و بدوی است. به این خاطر تلویزیون جایگزینی ندارد و یکی از مهمترین پدیده‌های تمدن است چرا که مثل رادیو تمام سلولهای جدا افتاده بشریت را از کارهایی که دیگران می‌کنند همیشه مطلع می‌سازد، دقیقا همانطوریکه سیستم عصبی در بدن موجود زنده عمل می‌کند.

دنیای دیگر

احتمالا شما متعجبید که کجا هستید. شما در پایگاهی تقریباً نزدیک به زمین هستید. در پیام اول متوجه شدید که ما هفت برابر سرعت نور سفر می‌کنیم. این امر ۲۵,۰۰۰ سال پیش که به زمین فرود آمدیم درست بود. از آن موقع ما خیلی پیشرفت کرده‌ایم و اکنون خیلی سریعتر در فضا سفر می‌کنیم. فقط چند لحظه طول می‌کشد تا سفری را که در آن موقع تقریباً دو ماه طول می‌کشید اکنون پشت سر بگذاریم. و هنوز به پیشرفت ادامه می‌دهیم. اگر حالا دنبال من بیایید، با هم به سفر کوچکی خواهیم رفت.

من بلند شدم و بدنبال سه راهنمایم راه افتادم. از میان تالار رد شدیم و در اتاق بزرگی سفینه‌ای شبیه به آن که مرا از زمین تا اینجا آورده بود، اما خیلی بزرگتر، دیدم. از بیرون حدود ۱۲ متر قطر داشت و درونش به جای دو صندلی، چهار صندلی به فاصله مساوی از هم و مقابل هم قرار داشت. مثل بار اول نشستیم و همان احساس شدید سرما را حس کردم اما اینبار خیلی بیشتر طول کشید، حدود ده دقیقه. بعد سفینه کمی به لرزش افتاد و ما به طرف دریچه خروجی رفتیم.

سپس منظره حیرت‌آوری را در پیش روی خود دیدم، کاملاً شبیه به بهشت. نمی‌توانم کلیاتی برای توصیف آن گل‌های سحرانگیز عظیم، یکی قشنگ‌تر از دیگری که از میانشان حیوانات غیرقابل تصویری رد می‌شدند پیدا کنم. پرنده‌هایی با پرهای رنگارنگ بودند و سنجاب‌های آبی رنگ و صورتی با سرهایی شبیه به بچه خرس که از شاخه درختانی که هم میوه‌های عظیم و هم گل‌های غول‌آسا داشتند بالا می‌رفتند.

حدود سی متری از سفینه، گروه کوچکی از الوهیم منتظر ما بودند. در پشت درختان یک گروه ساختمان‌هایی دیدم که کاملاً با گیاهان و سبزه زار هماهنگ بود و شبیه به صدف‌هایی با رنگ‌های روشن بودند. هوا خیلی دلنواز و با بوی هزاران گل عجیب و ناآشنا معطر بود. به طرف بالای تپه قدم زدیم و منظره‌ای کشف کردم که مطلقاً حیرت‌انگیز بود. تعداد بیشماری نهر آب زیبا از میان سبزیجات و گیاهان با پیچ و خم رد می‌شدند و در دوردست اقیانوس آبی رنگی در نور خورشید می‌درخشید.

وقتی که به یک جای باز رسیدیم، با شگفتی خیلی زیاد دیدم که یک گروه از انسان‌های شبیه به من در آنجا هستند. منظورم انسان‌هایی شبیه به مردم کره زمین است و نه الوهیم. بیشترشان لخت بودند و یا جامه‌ای از ابریشم چند رنگ بتن داشتند. با احترام جلو سه راهنمایم خم شدند و بعد همگی روی میله‌هایی که بنظر می‌آمد در سنگ تراشیده شده بودند و با خز ضخیمی پوشیده شده بودند نشستیم. این میله‌ها با وجود گرمی خورشید، تازه و راحت باقی ماندند. انسان‌هایی از غار کوچکی که سمت راست ما بود خارج شده و به ما نزدیک شدند در حالیکه سینه‌هایی پر از میوه، گوشت‌های بریان شده با بهترین سس‌ها و نوشابه‌هایی با طعم‌های فراموش نشدنی با خود حمل می‌کردند. پشت هر مهمان دو نفر همیشه با غذا چمباتمه زده بودند تا کوچکترین خواست آنهایی را که مشغول غذا خوردن بودند برآورده کنند. مهمانها بدون اینکه به آنها توجه کنند خواست خود را بیان می‌کردند. در طی غذا، موسیقی شگفت‌انگیزی شنیده می‌شد که نمی‌دانم از کجا می‌آمد. زندهای جوانی با اندامی اعجاز‌آمیز مثل پیشخدمتان، عریان و با فریبندگی غیرقابل قیاسی در چین زار اطراف شروع به رقص کردند.

بعلاوه سه راهنمایم احتمالاً حدود چهل مهمان شبیه به انسان‌های زمین در آنجا بودند. مردان و زنان سفید، زرد و سیاهی بودند که همگی زبانی که من نمی‌فهمیدم و شبیه به عبری بود صحبت

می‌کردند. من در سمت راست الوهایی نشسته بودم که دو سال قبل ملاقات کرده بودم و در سمت چپ شش الوهای دیگر. روبروی من مرد جوانی با ریش خیلی زیبا و باریک اندام با لبخندی سحرآمیز و چهره‌ای پر از دوستانگی نشسته بود. سمت راستش مردی بود با چهره‌ای نجیب و ریشی خیلی بلند، سیاه و ضخیم. سمت چپ او مرد تنومندتری با چهره‌ای آسیایی و سرتراشیده نشسته بود.

## ملاقات با پیامبران گذشته

نزدیک به انتهای غذاخوردن بود که راهنمایم شروع به صحبت با من کرد.

«در پیام اول، به شما راجع به اقامتگاهی در سیاره‌امان گفتم که انسانهای کره زمین مثل عیسی، موسی، الیاس و غیره در آن بخاطر راز علمی جاودانگی تنها می‌توانند براساس طرح یک سلول به زندگی ادامه دهند. آن اقامتگاه در واقع خیلی بزرگ است چرا که کل یک سیاره می‌باشد که در آن اعضاء کمیته جاودانگان نیز زندگی می‌کنند. نام من یهوه است و من رئیس کمیته جاودانگان هستم. در سیاره‌ای که اکنون ما در آن هستیم، ۸٫۴۰۰ نفر از انسان‌های کره زمین در آن زندگی می‌کنند، انسانهایی که در طی زندگیشان به سطح کافی از ذهن باز نسبت به بینهایت رسیدند و یا توسط اکتشافات، نوشته‌ها، سازمان دهی جامعه، اعمال دوستانه نمونه، عشق و کمک به هم نوع، بشریت را قادر به پیشرفت کردند. بعلاوه ایشان، ۷۰۰ نفر الوهیم که اعضاء کمیته جاودانگان می‌باشند نیز در این سیاره زندگی می‌کنند. نتیجه ماموریت شما هرچه که باشد، جای شما اینجا در بین ما در این بهشت کوچک واقعی که همه چیز در آن بخاطر علم آسان است و ما خوش و خرم و جاودانه در آن زندگی می‌کنیم، محفوظ است. واقعا می‌توانم بگویم جاودانه چرا که مثل کره زمین همه انواع زندگی را ما در اینجا خلق کرده‌ایم، و ما از زندگی بینهایت بزرگ یعنی سیارات هم درک کاملی را داریم بدست می‌آوریم و می‌توانیم علائم سن پیری در منظومه‌های خورشیدی را دریابیم. در نتیجه قادر خواهیم بود که این منظومه را به محض اینکه راجع به بقاء زیستمان نگران شدیم به موقع ترک کنیم و بهشت دیگری در جایی دیگر خلق کنیم.»

افراد جاودانه‌ایی که اینجا زندگی می‌کنند، چه انسانهای کره زمین و چه الوهیم، می‌توانند آنطور که می‌خواهند خودشان را تکمیل کنند بدون اینکه کاری بجز آنچه که دوست دارند انجام دهند، مثلا تحقیقات علمی، ژرف اندیشی، موسیقی، نقاشی و غیره و حتی اگر دوست داشته باشند می‌توانند اصلا هیچ کاری نکنند.

خدمتکارانی که چند دقیقه پیش غذاها را حمل می‌کردند و هم چنین رقااصان، آدمهای مصنوعی بیولوژیکی هستند. آنها همانطوری خلق شده‌اند که انسانهای کرات زمین را خلق کردیم یعنی صددرصد از طریق علمی، اما آنها بطور داوطلبانه محدود شده‌اند و مطلقا مطیع ما هستند. هم چنین قادر نیستند که بدون فرمانهای ما عملی انجام دهند، و خیلی کارشان تخصصی است. هیچ اشتیاق و علاقه شخصی ندارند بجز آنچه که برای تخصص‌اشان لازم است. آنها هم مثل ما پیر می‌شوند و می‌میرند اما ماشینی که آنها را می‌سازد خیلی بیش از آنچه ما واقعا احتیاج داریم می‌تواند بسازد. بعلاوه، آنان قادر به رنج بردن نیستند و احساسات ندارند و نمی‌توانند تولید مثل کنند. طول عمرشان مثل ماست

یعنی به کمک یک عمل جراحی کوچک به حدود هفتصد سال می‌رسد. وقتی که یکی از آنان به علت عمر زیاد باید از بین برود، ماشینی که آنها را خلق می‌کند، یک یا چندین نفر دیگر از آنان را بستگی به احتیاج ما می‌سازد. آنها آماده برای عمل و با قد معمولی از ماشین بیرون می‌آیند چرا که نه رشدی دارند و نه دوران طفولیت. فقط یک کار است که می‌دانند چطور انجام دهند. اطاعت از انسانها و الوهیم، و قادر به کوچکترین تخلفی نیز نیستند. آنها را می‌توان توسط زیور آبی رنگ کوچکی که چه زن و چه مرد در پیشانی بین چشمهایشان وجود دارد تشخیص داد. تمام کارهای کسل کننده و کثیف را آنها انجام می‌دهند. آنها در زیر زمین ساخته شده، از ایشان نگهداری می‌شود و در آنجا نیز نابود می‌شوند. در زیر زمین در واقع تمام کارهای نگهداری و تعمیر توسط آدمهای مصنوعی و کامپیوترهای عظیم که تمام مسائل تهیه خوراک، منابع مواد اولیه و انرژی را به عهده دارند انجام می‌شود. هر کدام از ما بطور متوسط ده نفر از آنها را در خدمت خود داریم و چون ما جمعا کمی بیش از نه هزار انسان کره زمین و الوهیم هستیم، دانما "نود هزار زن و مرد از آنها وجود دارند.

مثل آن الوهیمی که اعضاء کمیته جاودانگان هستند، مردم جاودانه زمین اجازه ندارند که فرزند داشته باشند چرا که زندگی در سیاره شگفت انگیز جاودانگان فقط برای انسانهایی است که توسط کارهایشان استحقاق زندگی جاودانه را بدست آورده‌اند. در نتیجه آنان موافقت می‌کنند که تحت عمل کوچکی قرار گیرند تا عقیم شوند، اما این عقیمی براحتمی قابل برگشت است. زنان و مردان جاودانه می‌توانند طبق خواستشان آزادانه با همدیگر باشند و هر نوع حسادت از میان رفته است. از طرف دیگر زنان و مردانی که می‌خواهند یک همبستر یا بیشتر خارج از رابطه برابری که مابین زنان و مردان جاودانه وجود دارد داشته باشند، و یا آنهايي که نهي خواهند براساس یک رابطه مساوی و دوطرفه با کس دیگری زندگی کنند، می‌توانند یک نفر و یا تعداد بیشتری از آدمهای مصنوعی بیولوژیکی کاملاً فرمانبردار زن یا مرد در اختیار داشته باشند.

ماشینی که آدمهای مصنوعی را بوجود می‌آورد می‌تواند دقیقاً شکل و تخصصی را که خواسته شده است بآنها بدهد. چندین نوع زن و مرد ایده‌آل از نظر اندام و ظاهر وجود دارند اما قد، اندازه، شکل صورت و غیره را می‌توان آنطور که هر کسی بخواهد عوض کرد. حتی می‌توانیم عکس کسی را که در کره زمین مخصوصاً دوست‌اش می‌داشتیم و یا تحسین‌اش می‌کردیم به ماشین داده و ماشین دقیقاً یکی شبیه به آن را خواهد ساخت.

بنابراین رابطه بین هر دو جنسیت جاودانه‌ها خیلی انسانی‌تر و محترمانه‌تر است و پیوند بین آنها بطور شگفت انگیزی خالص و والاست.

بخاطر ذهن باز فوق‌العاده کسانی که اجازه ورود به اینجا را پیدا می‌کنند هرگز مسئله‌ای بین ما بوجود نمی‌آید. اکثریت تقریباً تمام وقتشان را صرف ژرف اندیشی، تحقیقات علمی، کارهای هنری، اختراع و یا خلق انواع چیزها می‌کنند. می‌توانیم در شهرهای متفاوت با سبکهای متعدد معماری و در جاهای مختلف زندگی کنیم و می‌توانیم آنها را طبق خواسته‌هایمان تغییر بدهیم. انسانها فقط با انجام کارهایی که دوست دارند خودشان را آنطور که می‌خواهند تکمیل می‌کنند. بعضی از انجام تحقیقات علمی لذت می‌برند، بعضی از نواختن موسیقی، بعضی از خلق حیوانات که هر دفعه حیرت انگیزترند، بعضی دیگر از ژرف اندیشی و یا فقط از عشق بازی، در حالیکه از لذایذ بیشتر این محیط بهشتین بهره‌مند می‌شوند و از چشمه‌های متعدد می‌نوشند و از میوه‌های آبدار که تقریباً همه وقت در همه جا رشد می‌کنند می‌خورند. در اینجا زمستان وجود ندارد، همه ما در منطقه‌ای زندگی

می‌کنیم که مانند منطقه استوایی شما است اما چون می‌توانیم بطریق علمی هوا را کنترل کنیم، هوا همیشه معتدل است. ما ریزش باران را در شبها هر وقت و هر جا که بخواهیم بوجود می‌آوریم.

همه اینها و خیلی چیزهای دیگر که شما هم اکنون همه آنها را نمی‌توانید بفهمید، اینجا را یک بهشت واقعی کرده است. اینجا همه آزاد هستند و این آزادی بدون هیچ خطری است چرا که همه آنها استحقاق این آزادی را دارند. همه چیزهایی که باعث لذت می‌شوند مثبت هستند به شرط اینکه آن لذت به هیچ طریقی برای کس دیگری مضر نباشد. برای همین است که همه لذایذ حسی مثبت هستند چرا که حواس و لذات جسمانی همیشه باز شدن به محیط خارج است و هر انبساط و باز شدنی خوب است. در کره زمین شما تازه در حال بیرون آمدن از آن همه منع‌های عقب افتاده هستید که هر چیزی راجع به جنسیت و لخت بودن را گناه به حساب می‌آورد در حالیکه هیچ چیزی پاک‌تر و خالص‌تر از آنها نیست. هیچ چیزی برای خالقین مایوس‌کننده‌تر از این نیست که می‌شنوند انسانها می‌گویند لخت بودن بد است. لخت بودن تصویری است از آنچه ما خلق کرده‌ایم. همانطور که می‌بینید همه اینجا لخت هستند و کسانی هم که لباس بتن دارند یا برای این است که آن لباسها کارهای هنری دست جاودانگان دیگر است که به ایشان هدیه داده شده است و یا برای زینت و زیبایی و از روی سلیقه است.

وقتی انسانهای کره زمین اجازه ورود به دنیای جاودانگان را پیدا می‌کنند، اول تحت یک جلسه تعلیم شیمیایی قرار می‌گیرند تا هیچ چیز باعث تعجب ایشان نشود و کاملا بفهمند که در کجا هستند و چرا.

راهنمای من، یهوه، برای مدتی سکوت کرد و سپس ادامه داد.

"شما هم اکنون درست در مقابل شخصی نشسته‌اید که دو هزار سال پیش مسئولیت خلق حرکتی برای پخش گسترده‌تر پیامی که ما به مردم اسرائیل داده بودیم را به عهده داشت، حرکتی که هم اکنون در کره زمین مردم را قادر می‌سازد که حرفهای شما را بفهمند. این مرد عیسی است که ما قادر بودیم از سلولی که قبل از به صلیب کشیده شدنش حفظ کرده بودیم، او را دوباره خلق کنیم."

مرد جوان ریش دار و زیبا که درست روبروی من نشسته بود لبخندی پر از دوستی بمن زد.

"دست راست او موسی است، و سمت چپش الیاس، سمت چپ عیسی کسی است که در زمین بودا نامیده می‌شود. کنی آنطرف‌تر محمد را می‌بینید که در نوشته‌هایش من الله نامیده شده‌ام بخاطر اینکه از روی احترام آنها جرات نکردند مرا به اسم خودم بنامند. چهل مرد و زنی که در اینجا برای صرف غذا حاضرند همه نماینده مذاهبی هستند که بعد از تماسهای ما در کره زمین بوجود آمدند."

و همه آنها با چهره‌های کنجکاو و دوستانه به من نگاه کردند. به احتمال زیاد تعجب خودشان را وقتی که به این دنیا وارد شدند بخاطر می‌آوردند. راهنمایم ادامه داد:

"حالا من مقداری از تاسیساتمان را به شما نشان می‌دهم."

بلند شد و من بدنبالش راه افتادم. مرا دعوت کرد که یک کمربند خیلی پهن با قلاب خیلی بزرگی

به دور کمر بیندم، او و دو همراهش نیز چنین وسیله‌ای را پوشیده بودند. فوراً احساس کردم که از زمین بلند شدم و حدود بیست متری از چمن تقریباً هم سطح بالای درختان با سرعت خیلی زیاد شاید صد کیلومتر در ساعت و شاید بیشتر، بطرف جهت مشخصی به حرکت افتادم. سه نفر همراهانم با من بودند، بیهوش در جلو و دو دوستش در پشت من. یکی از چیزهای خیلی عجیب این بود که احساس نمی‌کردم اصلاً "بادی به صورتم بخورد."

در محوطه‌ای باز کاملاً نزدیک به در ورودی یک غار کوچک فرود آمدیم. در واقع ما هنوز توسط کمربندهایمان حمل می‌شدیم ولی فقط در یک متری از سطح زمین و خیلی آهسته‌تر. از میان تالارهایی با دیوارهای فلزی رد شدیم و به سالن بزرگی که در وسطش ماشین غول آسایی بود رسیدیم. حدود ده آدم مصنوعی که از زیور روی پیشانی‌شان قابل تشخیص بودند در اطراف آن ماشین بودند. در آنجا بر زمین نشستیم و کمربندهایمان را در آوردیم. بعد بیهوش گفتم:

"اینجا ماشینی است که آدمهای مصنوعی بیولوژیکی را می‌سازد. ما یکی برای شما خلق خواهیم کرد."

علامتی به یکی از آدمهای مصنوعی که نزدیک ماشین قرار داشت داد و آن آدم قسمتی از ماشین را لمس کرد. بعد او به من اشاره کرد که به نزدیک پنجره‌ای که دو متر طول و یک متر عرض داشت بروم. در مایعی آبی رنگ دیدم که شکل اسکلت یک انسان بطور مبهم در حال شکل‌گیری بود. بعد عصبها شکل گرفته و بر استخوانها قرار گرفت. بعد عضلات و بالاخره پوست و مو. یک ورزشکار فوق‌العاده در جایی که چند دقیقه قبل هیچ چیز نبود اکنون دراز کشیده بود. بیهوش شروع به صحبت کرد:

"بخاطر دارید که در کتاب عهد عتیق این توصیف در کتاب ازاکیل بخش ۲۷ آمده است:

"پسر انسان، آیا این استخوانها دوباره زنده خواهند شد؟ . . . صدایی آمد و لرزشی، و استخوانها بهم آمدند. استخوان به استخوان. و وقتی من نگاه کردم رگ و پی و گوشت بر آنها آمد و پوست آنها را پوشاند . . . و نفس به آنها آمد و آنها زنده شدند و بر پاهایشان ایستادند، یک ارتش بسیار عظیم." (ازاکیل ۱۰، ۸، ۷، ۳: ۲۷).

توصیفی که شما بیان خواهید کرد، مسلماً شبیه به توصیف ازاکیل خواهد بود، بجز قسمت صدا که ما قادر شده‌ایم آنرا از بین ببریم.

بی شک، آنچه دیده بودم کاملاً با توصیف ازاکیل مطابقت می‌کرد. بعد شخصی که دراز کشیده بود بدست چپ لغزید و کاملاً از نظرم ناپدید گشت. دریچه‌ای باز شد و مخلوقی که بوجود آمدنش را در چند دقیقه مشاهده کرده بودم روی یک پارچه سفید درختان دراز کشیده بود. هنوز بیحرکت بود، اما ناگهان چشمهایش را باز کرد و از جا برخاست و از چند پله به طرف ما پایین آمد. بعد از اینکه کلماتی را با یک آدم مصنوعی دیگر رد و بدل کرد بطرف من آمد. دستش را بطرف من دراز کرد و من به او دست دادم و پوست نرم و گرمش را حس کردم.

بیهوش از من پرسید:

«آیا عکسی از کسی که دوستش داری با خود داری؟»

«بله، یک عکس از مادرم در کیف پولم است که در لباسهایم بود.»

آنها به من نشان داد و پرسید که آیا همان است. وقتی جواب مثبت دادم، آنها به آدم مصنوعی داد که او هم آنها به درون ماشین وارد کرده و قسمتهایی از سیستم آن ماشین را لمس کرد. از پنجره خلقت جدید یک موجود زنده دیگر را مشاهده کردم. بعد وقتی که پوست شروع به پوشاندن گوشت کرد متوجه شدم که چه اتفاقی در حال رخ دادن است. آنها میخواستند از روی عکسی که من داده بودم یک نفر دقیقاً شبیه به مادرم بسازند! چند دقیقه بعد قادر بودم که مادرم را یا، در واقع شکلی که مادرم ده سال پیش داشت، ببوسم. چرا که عکسی که من داده بودم ده سال قبل گرفته شده بود. یهوه به من گفت:

«حالا اجازه بده تزریق کوچکی در پیشانیات انجام دهیم.»

یکی از آدمهای مصنوعی بطرف من آمد و با کمک وسیله کوچکی شبیه به یک سرنگ، تزریقی در پیشانیام انجام داد که چونکه خیلی بی درد بود تقریباً اصلاً حساش نکردم. بعد سرنگ را وارد ماشین غول آسا کرد و قسمتهای دیگری از ماشین را لمس کرد. دوباره موجودی جلوی چشمان خودم شروع بشکل گرفتن کرد.

وقتی که پوست گوشت را پوشاند دیدم که یکی دیگر شبیه به خودم کم کم داشت شکل می گرفت. حقیقتاً موجودی که از ماشین بیرون آمد، یک کپی دقیق از خودم بود. یهوه بسن گفت:

«همانطور که می بینی، این شخص دوم شما زیور کوچکی (که علامت آدم مصنوعی بودن است) در پیشانیاش ندارد، در حالیکه کپی مادرت داشت. از روی یک عکس، ما فقط می توانیم یک نفر را فقط از نظر بدن و اندام خلق کنیم، بدون هیچ یا تقریباً بدون هیچ شخصیت روانی. در حالیکه از روی یک سلول شبیه به آنچه که ما از وسط پیشانی مابین چشمهای نمونه گرفتیم می توانیم یک نفر را کاملاً شبیه به آن شخص که سلولش را نمونه گرفته ایم با همان حافظه، هویت و شخصیت بسازیم. ما حالا می توانیم شمای دوم را به زمین بفرستیم و مردم متوجه هیچ تفاوتی نخواهند شد. اما ما فوراً این شخص همانند شما را از بین خواهیم برد چرا که استفاده ای برای ما ندارد. در حال حاضر دو نفر از شما وجود دارد که به من گوش می دهید، اما دو شخصیت در حال تغییر کردن هستند چرا که شما می دانید شما زنده خواهید ماند اما او می داند که بزودی از بین خواهد رفت. اما این مسئله او را ناراحت نمی کند چرا که می داند او چیزی نیست بجز خود شما. این اثبات دیگری است (اگر اثبات دیگری لازم باشد) که روح یا وجود روحانی خالصی که مختص هر بدن باشد و بعضی مردم بدوی و عقب افتاده به آن اعتقاد دارند، وجود ندارد.»

بعد از آن ما سالن و ماشین غول آسا را ترک کردیم و از طریق راهرویی وارد سالن دیگری شدیم که تاسیسات دیگری در آن بود. به ماشین دیگری نزدیک شدیم.

«در این ماشین سلول انسانهای بد نهاد نگهداری می شود که وقتی زمانش برسد دوباره خلق می شوند تا

درباره‌اشان قضاوت شود. تمام کسانی که باعث خشونت، تبهکاری، تهاجم و کهنه پرستی بودند و برخلاف داشتن تمام عناصر درک این نکته که از کجا آمده‌اند، قادر نبودند حقیقت را تشخیص دهند، دوباره خلق خواهند شد تا تحت مجازاتی که سزاوارش هستند قرار گیرند، البته بعد از اینکه توسط کسانی که باعث رنجشان شده‌اند و یا توسط والدین یا اولاد ایشان مورد قضاوت قرار گرفتند.

حالا شما مسلمان استحقاق کمی استراحت را دارید. این آدم مصنوعی راهنمای شما خواهد بود و هر خواستی که دارید برآورده خواهد کرد تا فردا صبح که چیزهای دیگری برای گفتن به شما داریم. بعد شما را تا بازگشت به کره زمین همراهی خواهیم کرد. از حالا تا فردا صبح مره‌ای از آنچه که در اینجا در پایان مأموریت در زمین منتظر شماست خواهید چشید.

بعد دیدم که یک آدم مصنوعی بطرف آمد و با احترام به من تهنیت گفت. خیلی بلند قد و زیبا بود و چهره‌ای تیره و ورزشکارانه داشت.

مره‌ای از بهشت

آدم مصنوعی از من پرسید که آیا می‌خواهم اتاقم را ببینم. بعد از اینکه قبول کردم کمربندی را که برای سفر بکار می‌رفت به دست من داد. دیدم که دوباره بالای سطح زمین در حرکت و وقتی که دوباره با زمین در تماس بودم در جلوی خانه‌ای بودم که بیشتر شبیه به صدف حلزون بود تا یک اقامتگاه. داخل آن سرتاسر با خزهای پرمو فرش شده بود و تخت بزرگی حداقل چهار برابر تختهای کره زمین وجود داشت که بنظر می‌آمد در زمین فرو رفته بود و فقط به خاطر رنگ متفاوت خزی که آنرا می‌پوشاند قابل تشخیص بود. در گوشه‌ای از این اتاق بزرگ، وان حمام بزرگی نیز که در زمین فرو رفته بود و به بزرگی یک استخر شنا بود در میان گیاهانی با رنگها و شکلهای خارق‌العاده قرار داشت.

"آیا مایل به داشتن همبستر زن هستید؟" آدم مصنوعی از من سؤال کرد. "بیاید، شما خودتان انتخاب خواهید کرد."

کمربند را دوباره پوشیدم و دوباره به جلوی ماشینی که برای ساختن آدمهای مصنوعی بکار می‌رفت منتقل شدم. یک مکعب نورانی در جلویم ظاهر شد. به من گفته شد که روی مبلی روبروی مکعب بنشینم. و کلاهخودی بمن داده شد. وقتی در جایم قرار گرفتم یک زن سبزه جوان و فوق‌العاده زیبا با اندامهای فوق‌العاده هماهنگ در مکعب نورانی بطور سه بعدی ظاهر شد. طوری حرکت می‌کرد که خودش را عرضه کرده باشد و اگر در مکعب در حدود یک متری زمین معلق نبود واقعا فکر می‌کردم که واقعی بود. آدم مصنوعی از من پرسید که آیا از او خوشم می‌آید و آیا می‌خواهم که هیكلش و یا چهره‌اش را تغییر دهم. به او گفتم که به نظر من بی نقص است. پاسخ داد که از نظر هنر زیبایی گرایی او یک زن ایده آل است و در واقع یکی از سه نوع زن ایده‌آل است که کامپیوتر بستگی به سلیقه اهالی سیاره در اختیار دارد ولی می‌توانستم هر تغییری که بخواهم درخواست کنم. بعد از اینکه از تغییر دادن آن مخلوق خارق‌العاده امتناع ورزیدم، یک زن دیگر، این دفعه بور و بی پروا، در



مکعب نورانی ظاهر شد، متفاوت اما به بی نقصی اولی. بازهم چیزی برای تغییر دادن پیدا نکردم. بالاخره نفر سوم ایندفعه جوانی با موی قرمز و شهوت انگیزتر از آن دو نفر دیگر در مکعب عجیب ظاهر شد. آدم مصنوعی از من پرسید که آیا می‌خواهم مدل‌های دیگر را ببینم یا همین سه نوع ایده‌آل از نژاد خودم کافی خواهد بود. البته جواب دادم که فکر می‌کنم این موجودات خارق‌العاده هستند.

در آن موقع، یک زن سیاه پوست شگفت انگیز در مکعب ظاهر شد، بعد یک زن چینی باریک اندام و ظریف و بعد یک زن جوان شهوت انگیز آسیایی. آدم مصنوعی پرسید که کدام یکی را بعنوان هم بستر می‌خواهم. از آنرو که گفتم همه آنها مرا جلب می‌کنند او بطرف ماشین آدم ساز رفت و برای لحظه‌ای با یکی از همکارانش صحبت کرد. بعد ماشین بکار افتاد و فهمیدم چه اتفاقی درحال رخ دادن است.

فقط چند دقیقه گذشت که با شش هم بسترم به خوابگاهم برگشته بودم. در آنجا، فراموش نشدنی‌ترین حمام تمام عرم را به همراه آن آدم‌های مصنوعی فریبنده که کاملاً مطیع میل و آرزوهای من بودند گرفتیم. بعد آدم مصنوعی راهنمایم پرسید که آیا دوست دارم موسیقی بسازم. بعد از جواب مثبت‌ام، کلاه خودی شبیه به آنچه که قبل از طراحی مدل‌های آدم مصنوعی زن به سر گذاشته بودم به من داد. آدم مصنوعی گفت: «حالا یک موسیقی که دوست دارید بشنوید تصور کنید». بلافاصله آهنگی دقیقاً مطابق با موسیقی که درباره‌اش فکر می‌کردم شنیده شد، مثل این بود که یک ملودی در سرم ساخته بودم، و آن ملودی با صداهایی با دامنه و حساسیتی که خارق‌العاده‌تر از هرچه که تا آنوقت شنیده بودم بود، شنیده می‌شد. رویای هر آهنگ سازی به حقیقت پیوسته بود: آهنگ سازی مستقیم بدون احتیاج به عمل پر زحمت نوشتن وارکستره کردن.

بعد شش یار شایان ستایشم به شهوت انگیزترین و سحرآمیزترین شکل شروع به رقصیدن با موسیقی ساخته من کردند. بعد از مدتی، آدم مصنوعی پرسید که آیا می‌خواهم تصاویری نیز خلق کنم. کلاه خود دیگری به من داده شد و در جلوی یک پرده به شکل نیم‌کره نشستیم. شروع کردم به تصور درباره مناظر و آن مناظر روی پرده ظاهر شد. در واقع تجسم آنی تمام افکاری بود که به ذهنم می‌آمد. راجع به مادر بزرگم فکر کردم و او در پرده ظاهر شد. راجع به دسته گلی فکر کردم و ظاهر شد و وقتی که راجع به یک گل رز با لکه‌های سبز فکر کردم، آن هم ظاهر شد. این ماشین شما را قادر می‌ساخت که افکارتان را بلافاصله و بدون احتیاج به توضیح اشان مجسم سازید. چه شگفتی!

آدم مصنوعیم گفت:

«با تمرین، یک نفر می‌تواند داستانی خلق کند و آنرا به اجرا در آورد. نمایشهای بسیاری از این قبیل نمایشهای خلق مستقیم، در اینجا برگزار می‌شود.»

بالاخره بعد از مدتی به بستر رفته و با افراط ترین شب زندگیم را با همبستران شگفت انگیزم گذراندم. روز بعد، از خواب برخاستم، حمام معطر دیگری گرفتم و یک آدم مصنوعی صبحانه لذیذی برایمان فراهم کرد. بعد او از من خواست که بدن‌بالش بروم چرا که بیهوش منتظر بود. کمربند انتقال را پوشیده و خیلی زود خود را جلوی ماشین عجیبی دیدم که رئیس کسبته جاودانگان در آنجا منتظر من بود. این ماشین به بزرگی آن که آدم مصنوعی خلق می‌کرد نبود اما هنوز با این وجود خیلی بزرگ بود. در وسط آن مبل بزرگی تعبیه شده بود. بیهوش از من پرسید که آیا شب خوبی داشتم و بعد به من

توضیح داد:

«این ماشین قوه‌های ذهنی بخصوصی را که در شما خفته‌اند بیدار می‌کند. مغز شما آنگاه قادر خواهد بود از قدرت کاملش استفاده کند. اینجا بنشینید.»

روی صندلی که به من نشان داد نشستیم و جسمه‌ام با نوعی حفاظ پوشیده شد. اول برای لحظه‌ای فکر کردم که دارم بیهوش می‌شوم و بعد احساس کردم که سرم دارد می‌ترکد. می‌توانستم ببینم برقه‌های رنگارنگ نور از جلوی چشمانم می‌گذرد. بالاخره همه چیز متوقف شد و آدم مصنوعی کدک کرد از صندلی خارج شوم. احساس کردم بطور عجیبی متفاوت بودم. ادراک من این بود که همه چیز راحت و آسان است. بیهوش شروع به صحبت کرد:

«از حالا به بعد، ما از طریق چشمان شما می‌بینیم، از طریق گوشه‌های شما می‌شنویم و از دهان شما صحبت می‌کنیم. حتی قادر خواهیم بود که از طریق دستان شما بیماران را شفا دهیم همانطور که در لورد (Lourdes) و خیلی جاهای دیگر دنیا انجام می‌دهیم. کسانی را که فکر می‌کنیم سزاوارند شفا می‌دهیم. یعنی کسانی که خواهان پخش پیامهایی هستند که به شما دادیم و کوشش می‌کنند تا توسط باز کردن خودشان به بینهایت، ذهن جهانی بدست آورند.»

ما مراقب همه هستیم. کامپیوترهای عظیمی همه مردم روی زمین را تحت نظر دارند. به هرکسی بر طبق اینکه اعمالش در طی زندگی به سمت عشق و حقیقت متوجه بوده است و یا به طرف تنفر و کینه پرستی، علامتی اختصاص داده می‌شود. وقتی که زمان ارزیابی می‌رسد کسانی که جهت درست را پیروی کرده باشند حق زندگی جاودانه در این سیاره بهشتی را خواهند داشت. کسانی که کار مثبتی در زندگی به انجام نرسانند ولی بدنهاد نیز نبودند دوباره خلق خواهند شد و کسانی که اعمالشان منفی بوده است، سلولی از بدنشان حفظ شده است که ما را قادر می‌سازد وقتی که زمانش رسید دوباره خلق ایشان کنیم تا مورد قضاوت قرار گیرند و آنطور که سزاوارند مجازات شوند.

شمايي که این پیامها را می‌خوانید، بطور واضح متوجه و آگاه باشید که شما به این دنیای شگفت انگیز و به این بهشت دسترسی دارید. شمايي که از پیامبر ما، کلود رایل، سفیر ما در راه عشق جهانی و هماهنگی کیهانی پیروی می‌کنید، شما که به او در راه تحقق آنچه از او می‌خواهیم کمک می‌کنید - چرا که ما از چشمه‌های او می‌بینیم، از گوشه‌های او می‌شنویم و از دهان او صحبت می‌کنیم، به شما در این سیاره خوش آمد خواهیم گفت.

نظر شما راجع به بوجود آوردن گروهی از راهنمایان بشریت نظر خیلی خوبی است. اما در انتخابشان خیلی سخت گیر باش تا در پیام ما تغییری داده نشده و به آن خیانت نشود.

ژرف اندیشی برای باز کردن ذهن صددرصد ضروری است اما زهدگرایی بی فایده است. شما باید با تمام قدرت حس‌هایتان از زندگی لذت ببرید چرا که بیدار شدن حواس همراه با بیدار شدن ذهن می‌باشد. اگر دوست دارید و اگر وقتش را دارید به ورزش ادامه دهید چرا که ورزش و بازی مثلا مسابقه اتومبیل رانی و موتورسواری برای پیشرفت عضلانی و مخصوصاً "برای کنترل شخصی مفید است.

وقتی کسی احساس تنهایی می‌کند از طریق تله پاتی در حالیکه سعی می‌کند با بینهایت در

همانگی باشد می‌تواند سعی کند با ما تماس بگیرد و در نتیجه این شخص احساس سلامتی و خوشی فوق‌العاده‌ای خواهد کرد. پیشنهادی که راجع به گردهم آیی افرادی که به ما اعتقاد دارند در روزهای یکشنبه حدود ساعت یازده صبح در هر منطقه کرده‌اید خیلی خوب است. تعداد کمی از اعضا در حال حاضر این کار را می‌کنند.

واسطه‌ها (Mediums) مفید هستند کسانی که با نیروی تله‌پاتی خود از افراد دیگر اطلاعات و راهنمایی دریافت می‌کنند - مترجم. آنها را پیدا کن و به حال تعادل برگردانیشان چرا که توانایی ایشان (که فقط قوه تله پاتی است) آنها را نامتعادل می‌کند و در نتیجه به ماوراء الطبیعه، جادو و چیزهای احقانه دیگر مثل بدن اثیری (Ethereal body) اعتقاد می‌آورند. بدن اثیری نوع جدیدی از اعتقاد به روح است که وجود ندارد. در واقع این واسطه‌ها با کسانی در تماس هستند که چندین قرن پیش زندگی می‌کردند و ما آنها را در این سیاره بهشتی دوباره خلق کرده‌ایم.

نکته مهمی وجود دارد که شما حالا می‌توانید آنرا فاش کنید: مردم یهود اولاد مستقیم ما در زمین هستند. برای همین است که سرنوشت مخصوصی در انتظار آنهاست. ایشان اولاد پسران الوهیم و دختران انسانهای زمین هستند همانطور که در کتاب خلقت ذکر شده است. اشتباه اولیه این پسران الوهیم این بود که با مخلوقین علمی خود یعنی دختران انسانها همبستر شدند. برای این است که اولاد ایشان برای یک چنین مدت طولانی رنج برده‌اند. اما زمان بخشیده شدن برایشان رسیده است و حالا قادر خواهند بود که در کشوری که بدستش آورده‌اند بطور صلح آمیز زندگی کنند مگر اینکه مرتکب اشتباه دیگری بشوند. یعنی اگر پیامبر ما را به رسیت نشناسند. ما امید داریم که سفارتان در کره زمین در اسرائیل در زمینی که دولت به شما خواهد داد ساخته شود. اگر از این امر امتناع ورزند، شما می‌توانید آنرا جای دیگری بسازید و اسرائیل به خاطر به رسیت نشناختن پیامبر ما دوباره مجازات خواهد شد.

شما باید خود را وقف ماموریتتان کنید. نگران نباشید، شما قادر به سرپرستی از خانواده‌تان خواهید بود. انسانهایی که به شما و در نتیجه به ما اعتقاد دارند به شما کمک خواهند کرد. شما پیامبر، سفیر و نبی ما هستید و به هر حال جای شما اینجا بین همه پیامبران محفوظ است. شما کسی هستید که باید مردم همه مذاهب را دور هم جمع کنید. چرا که حرکتی که شما خلق کرده اید، حرکت رابلیان، باید مذهب تمام مذاهب باشد. تاکید می‌کنم که این حرکت مطمئناً یک مذهب است اما همانطور که متوجه شده‌اید یک مذهب بدون خدا. و شما سفیر و نبی ما هستید. ما کسانی را که به شما کمک کرده‌اند فراموش نخواهیم کرد و کسانی را هم که باعث زحمت شما شده‌اند فراموش نخواهیم کرد. ترسید و از کسی وحشت نداشته باشید چرا که هر اتفاقی که بیافتد جای شما بین ما خواهد بود. و اما آنهایی که اعتقاد و اعتماد بنفس خود را از دست می‌دهند خوب تکانشان بده. دو هزار سال پیش کسانی که به پیامبر ما عیسی اعتقاد داشتند به لانه شیران انداخته می‌شدند، اما امروزه برای شما چه خطری وجود دارد؟ تمسخر و کنایه ابلهان؟! پوزخند کسانی که هیچ چیز را نفهیده‌اند و ترجیح می‌دهند عقاید عقب افتاده خود را نگه دارند؟! همه اینها با لانه شیر چطور قابل مقایسه است؟ همه اینها نسبت به آنچه که در انتظار کسانی است که از شما پیروی می‌کنند چه ارزشی دارد؟ حقیقتاً که هم اکنون از همیشه آسانتر است که هر کس از درک و بینش خود پیروی کند. در قرآن، محمد که بین ماست راجع به انبیاء گفت:

"زمانی که مردم حساب پس می‌دهند نزدیکتر می‌شود و با این وجود ایشان از روی بی‌اعتنائی و

سهل انگاری (از خالق اشان) روی برمی گردانند. هیچ هشدار جدیدی از طرف خالقشان نیامده است که ایشان با تسخر و نیشخند به آن گوش نداده باشند. قلب و دلشان سرگرم شده است. تبه کاران در خفا خود را اینچنین دلخوش می کنند، می گویند: آیا این شخص انسان فانی مثل خود ما نیست؟ . . . رویاهای درهم ریخته ای بیش نمی گوید و همه را خود ساخته است و شاعری بیش نیست. اما بگذارید که معجزه ای مانند آنان که در گذشته فرستاده شده بود، بیاورد! قرآن، سوره الانبیا، ۵ و ۳-۲۱:

حتی محمد مورد ریشخند بعضی مردم قرار گرفت و عیسی هم همینطور. وقتی که عیسی بر صلیب بود، بعضی گفتند: «اگر تو پسر خدا هستی، از صلیب پایین بیا.» متی ۲۷:۴۰.

و همانطور که دیدید عیسی به حال فوق العاده خوب بسر می برد و بطور جاودانه بسر خواهد برد و همینطور محمد و تمام کسانی که از آن دو پیروی کرده و به آنها اعتقاد داشتند. در حالیکه کسانی که ایشان را مسخره کردند دوباره خلق خواهند شد تا مجازات شوند.

کسانی که از پیامها هیچ اطلاعی ندارند توسط کامپیوتری دنبال می شوند که به سیستمی متصل است که در هنگام مرگ از راه دور و بطور خودکار نمونه ای از سلول آنها را می گیرد تا اگر استحقاقش را داشته باشند دوباره خلق شوند.

در حالیکه منتظر ساختن سفارت ما هستید محل سمیناری برای راهنمایان حرکت رایلیان در جایکه زندگی می کنید بسازید. شما که پیامبر ما و راهنمای راهنمایان هستید قادر خواهید بود در آنجا کسانی را که مسئول پخش پیامهای ما در سراسر زمین هستند تعلیم دهید.

#### احکام جدید

«کسانی که مایلند از شما پیروی کنند قانونهایی را که هم اکنون به شما می دهیم به کار خواهند برد:

«حداقل یکبار در طول عمرتان به نزد راهنمای راهنمایان حاضر می شوید تا طرح سلولی شما از طریق تماس دستی به کامپیوتر ما منتقل شود. این انتقال طرح سلولی در موقع قضاوت نسبت به زندگی تان به حساب خواهد آمد. انتقال طرح سلولی توسط یک راهنمای به رسمیت شناخته شده نیز قابل اجراست.

حداقل یکبار در روز به الوهیم، خالقینتان، فکر خواهید کرد.

با تمام امکاناتتان سعی خواهید کرد که پیام الوهیم را در اطراف خود پخش کنید.

حداقل یکبار در سال، مبلغی برابر با حداقل یک درصد درآمد سالانه اتان را به راهنمای راهنمایان می دهید تا باو کمک کنید خودش را تمام مدت وقف ماموریتش کند و بتواند برای پخش پیام به اطراف دنیا سفر کند.

حداقل یکبار در سال راهنمای منطقه‌اتان را به خانه‌اتان دعوت خواهید کرد و کسانی را که به هر دلیلی علاقه‌مند هستند به توضیح راجع به پیام الوهیم گوش دهند در آنجا جمع می‌کنید.

راهنمای راهنمایان جدید توسط راهنمای راهنمایان قبلی تعیین خواهد شد تا در صورت نابودی او جایگزینش شود. راهنمای راهنمایان نگهداری سفارت الوهیم در زمین را بعهدہ دارد و اجازه دارد که با خانواده‌اش و افراد منتخب خود در آنجا زندگی کند.

شما، کلود رایل، شما سفیر ما در زمین هستید و مردمی که به شما اعتقاد دارند باید وسایل انجام ماموریتت را در اختیارت قرار دهند. شما آخرین پیامبر قبل از زمان قضاوت خواهید بود. شما پیامبر مذهب تمام مذاهب هستید، آشکار کننده و چوپان چوپانان. شما کسی هستید که آمدنش در تمام مذاهب توسط پیامبران گذشته و نمایندگان ما اعلام شده بود. شما کسی هستید که کلهٔ چوپان را قبل از اینکه وقت از دست رود برخواهید گرداند، کسی که مخلوقین را به خالقین خواهد آورد. کسانی که گوش دارند می‌توانند بشنوند و کسانی که چشم دارند می‌توانند ببینند. تمام کسانی که چشمهایشان باز است خواهند دید که شما اولین پیامبری هستید که فقط توسط انسانهایی که از نظر علمی تکامل یافته‌اند فهمیده می‌شوید. تمام چیزهایی که می‌گویید برای افرادی که از نظر علمی عقب افتاده‌اند غیرقابل درک است. این علامتی است که توسط کسانی که چشمهایشان باز است دیده خواهد شد، علامت دوران مکاشفه (Apocalypse) و علامت دوران آشکاری.

به مردم اسرائیل

کشور اسرائیل باید منطقه‌ای نزدیک بیت‌المقدس در اختیار راهنمای راهنمایان قرار دهد تا او بتواند اقامتگاهی یعنی سفارت الوهیم را در آنجا بسازد. وقت‌اش رسیده است مردم اسرائیل، که اسرائیل نوینی همانطور که پیش بینی شده است ساخته شود. کلود رایل همان کسی است که اعلام شده بود. نوشته‌هایتان را دوباره بخوانید و چشمهایتان را باز کنید. ما مایلم که سفارتان در میان اولادمان باشد و مردم اسرائیل اولاد بچه‌هایی هستند که از پیوند بین پسران الوهیم و دختران انسانها بوجود آمدند.

مردم اسرائیل، ما شما را از چنگ مصریها رها ساختیم و شما خود را لایق اعتماد ما نشان ندادید. ما به شما پیامی برای تمام انسانیت واگذار کردیم و شما بجای پخش آن، حسودانه آنرا برای خود نگه داشتید. شما مدت طولانی بخاطر اشتباهاتتان رنج کشیدید اما زمان بخشش رسیده است و همانطور که پیش‌گویی شده بود ما گفته‌ایم که: «شمال آنها را پس بدهد و جنوب جلوی آنها را نگیرد.»

من پسران و دختران شما را از گوشه و کنار زمین جمع کردم، همانطور که ایسایا نوشته بود، و شما قادر شده‌اید که کشورتان را دوباره باز یابید. شما قادر خواهید بود که در آنجا در صلح زندگی کنید اگر به آخرین پیامبر، کسی که به شما اعلام شده بود، گوش دهید و اگر کمک کنید که کاری که از او خواسته‌ایم انجام گیرد. این آخرین شانس شماست، والا کشور دیگری راهنمای راهنمایان را خواهد پذیرفت و سفارت ما را در سرزمینش خواهد ساخت. آن کشور نزدیک کشور شما خواهد بود، حفاظت شده و شادی آنرا فرا خواهد گرفت و کشور اسرائیل یکبار دیگر نابود خواهد شد.

شما فرزندان اسرائیل که هنوز به سرزمین اجدادی خود برنگشته‌اید، قبل از برگشت صبر کنید ببینید آیا دولت قبول می‌کند که سفارت ما در آنجا ساخته شود. اگر دولت امتناع ورزید، برنگردید، و شما یکی از کسانی خواهید بود که از نابودی نجات پیدا خواهید کرد و اولاد شما روزی قادر خواهند بود که دوباره سرزمین موعود را هنگامی که زمانش برسد بازبایند. مردم اسرائیل، کسی را که اعلام شده بود به رسمیت بشناسید، قطعه زمینی برای ساختن سفارت به او بدهید و به او در ساختن آن کمک کنید. والا همانطور که دو هزار سال پیش اتفاق افتاد، در جایی دیگر ساخته خواهد شد و اگر در جایی دیگر ساخته شود شما دوباره پراکنده خواهید شد.

اگر دو هزار سال پیش تشخیص داده بودید که عیسی مسلمان پیامبر ماست، تمام مسیحیهای دنیا هم اکنون یهودی می‌بودند و نه مسیحی. در آنصورت شما مشکلاتی نداشتید و همچنان سفیرهای ما باقی می‌ماندند. اما در عوض این وظیفه به کسان دیگری واگذار شد که رم را بعنوان پایگاه خود انتخاب کردند. دو هزار سال پیش پیامبر ما را برسیت نشناختید و این رم بود نه اورشلیم که درخشید. حالا شانس تازه‌ای دارید که باری دیگر اورشلیم باشد و اگر این شانس را به‌تصرف خود درنیاورید، کشوری دیگر به سفارت‌ما پناه خواهد داد و شما دیگر اجازه داشتن زمینی که برایتان انتخاب شده بود را نخواهید داشت.

در اینجا تمام حرفهای من تمام شد. شما خودتان همه اینها را می‌توانید وقتی به زمین برگشتید یادداشت کنید. حالا از این بهشت کنی بیشتر لذت ببرید و بعد شما را برای کامل کردن ماموریتتان، قبل از اینکه برای همیشه به پیش ما بیایید، به کره زمین برخواهیم گرداند.

چند ساعت دیگر آنجا ماندم و از لذایذ بسیار آن دنیا بهره‌مند شدم. میان چشمه‌ها می‌گشتم و وقت خود را در کنار پیامبران بزرگ که روز قبل در طی جلسات ژرف اندیشی ملاقات کرده بودم گذراندم. سپس، بعد از غذایی که با همان افراد روز قبل خوردیم، دوباره در سفینه بزرگی بودم که مرا تا پایگاه مشاهده برد. از آنجا، همان مسیر روز قبل را طی کردم و با لباسهای خودم از سفینه کوچک در محلی که قبلاً مرا سوار کرده بود در راک پلات پیاده شدم. به ساعت نگاه کردم. نیمه شب بود.

به خانه برگشتم و فوراً مشغول به کار نوشتن مطالبی شدم که به من گفته شده بود. همه چیز در ذهنم کاملاً واضح بود و از این نکته تعجب کردم که همه را داشتم یک ضرب می‌نوشتم بدون اینکه برای بخاطر آوردن جملاتی که شنیده بودم تردید کنم. همانطور که در ابتدا به من گفته شده بود لغات مثل این بود که در ذهنم حکاکی شده‌اند.

وقتی که بازگویی مطالبی که برایم رخ داده بود را تمام کردم، بوضوح احساس کردم که چیزی در من به حرکت افتاده است که هرگز قبلاً برایم اتفاق نیفتاده بود. وقتی می‌نوشتم تمام چیزهایی که نوشته می‌شد را مشاهده می‌کردم و به عنوان یک خواننده آنها را کشف می‌کردم. در حال نوشتن بودم اما احساس نمی‌کردم که نویسنده مطالبی هستم که بر کاغذ ظاهر می‌شد. الوهیم شروع کرده بودند به صحبت کردن از دهان من و یا در واقع از طریق دستم می‌نوشتند. چیزهایی که در زیر چشمان خودم نوشته می‌شد به تمام موضوعهایی که یک نفر در طی زندگیش با آن مواجه می‌شود مربوط بود. همچنین طرز برخورد و رفتار درست در هنگامی که شخصی با مسائلی روبرو می‌شود نیز شامل نوشته‌ها بود. در واقع قانون و نظام نامه زندگی است. روش جدیدی است برای رفتار و برخورد با وقایع زندگی، مثل یک انسان رفتار کردن یعنی مثل یک انسان تکامل یافته و به همه طریق سعی در باز

کردن ذهن به بینهایت و همچنین قرار دادن شخص خود در هماهنگی با بینهایت. تمام این قوانین خارق‌العاده که توسط الوهیم، خالقین ما دیکته شده است همه در اینجا هستند و به طور کامل بازگو شده‌اند، خالقینی که «پدران ما در آسمانها» هستند، همانطور که اجداد ما بدون فهمیدن می‌گفتند.

## فصل سه:

### ارکان

مقدمه

انسان

تولد

تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت حسی

تکامل و شکوفایی شخصی

جامعه و دولت

ژرف اندیشی و دعا

هنر

ژرف اندیشی حسی

عدالت انسانی

علم

مغز انسان

دوره آشکاری (آخر زمان)

ارتباط تله پاتی

پاداش

راهنماها



این نوشته‌ها مانند کلیدهایی هستند که ما را قادر می‌سازند ذهنمان را که بخاطر هزاران سال کهنه پرستی در جلدی زندانی شده آزاد کنیم.

دردی که ذهن انسان را در زندان نگه داشته است با قفل‌های بسیاری بسته شده است. اگر می‌خواهید که ذهنتان بطرف بینهایت گسترش پیدا کند، همه آن قفل‌ها باید باهم باز شوند. اگر فقط یک کلید استفاده شود، قفل‌های دیگر بسته می‌مانند، و اگر همه آنها با هم باز نگه داشته نشوند، وقتی که قفل دوم در حال باز شدن است قفل اول دوباره بسته می‌شود و در نتیجه مانع باز شدن کامل ذهنتان می‌گردد.

جامعه انسانی از چیزی که نمی‌تواند بفهمد وحشت دارد. در نتیجه از آنچه پشت این در وجود دارد می‌ترسد. حتی اگر شادی و خوشی باشد که از طریق دسترسی به حقیقت به دست می‌آید. بنابراین جامعه برای جلوگیری از اینکه مردم این در را باز کنند فشار وارد می‌کند و جامعه ترجیح می‌دهد که در بدبختی و جهالتش باقی بماند. خود جامعه مانعی است در مقابل این در که ذهن می‌تواند از طریق آن رهایی بیابد. اما همانطور که گاندی گفت: «چون هیچکس حقیقت را نمی‌بیند، دلیل نمی‌شود که حقیقت اشتباه باشد.» پس اگر قصد دارید که این در را باز کنید، ریشخند آنانی را که هیچ چیز ندیده‌اند و یا دیده‌اند اما از ترس ناشناخته تظاهر می‌کنند که ندیده‌اند، نادیده بگیرید. و اگر باز کردن این در خیلی برایتان مشکل بنظر می‌رسد از راهنمایان کمک بخواهید چرا که این راهنماها قبلا ذهنتان را باز کرده‌اند و از مشکلاتی که وجود دارد آگاهند. آنها قادر نخواهند بود که ذهنتان را برای شما باز کنند اما می‌توانند روش‌های مختلفی که شما را قادر به موفقیت در این کار می‌کند به شما نشان دهند. بعلاوه، ایشان شاهدهای زنده می‌باشند برای شاد و خوش بودن چرا که باز کردن این در باعث شادی آنان شده است و این اثباتی است بر اینکه آنهايي که از پشت این در می‌ترسند در خطا هستند.

ما باید همیشه همه چیز را بر طبق چهار سطح مختلف بحساب آوریم:

– اول از همه نسبت به بینهایت،

– نسبت به الوهیم، والدین و خالقین ما،

– نسبت به جامعه انسانی،

– و بالاخره نسبت به فرد انسان.

مهمترین سطح نسبت به بینهایت است چرا که نسبت به این سطح همه چیز باید مورد قضاوت قرار گیرد اما به همراه یک عامل ثابت که عشق است. این بدین معنی است که دیگران که باید به ایشان عشق ورزیده شود نیز باید به حساب آیند. ما باید با هماهنگی با بینهایت و در نتیجه با دیگرانی که جزئی از این بینهایت نیز هستند زندگی کنیم.

بعد باید نظرات الوهیم، خالقین امان را بحساب آوریم و باید طوری رفتار کنیم که جامعه بشریت به نظرات کسانی که آنرا خلق کرده‌اند گوش دهد.

بعد جامعه که افراد را قادر می‌کند که در راه حقیقت شکوفا شوند باید به حساب آید. باید به حساب آورده شود اما نباید پیرو آن بود، برعکس به جامعه با مورد سنوآل قرار دادن تمام سنت‌ها و عادت‌های آن، حتی اگر از طرف قانون حمایت می‌شود، باید کمک کرد تا از جلد عقب ماندگی خود بیرون آید. قوانین جامعه فقط سعی می‌کند که ذهن ما را در قیود و زندانی نگه دارد.

و بالاخره، ما باید شکوفایی شخصی را که بدون آن ذهن یک فرد به توانایی کاملش نمی‌رسد و بدون آن ممکن نیست با بینهایت در هماهنگی باشد و تبدیل به یک انسان جدید شود، بحساب آوریم.

تولد

هرگز هیچ مذهبی را به بچه‌ای که هنوز فکرش مثل پیله باز نشده پروانه است و قادر نیست بفهمد که چه اتفاقاتی برای او در حال رخ دادن است تحمیل نکنید. بنابراین بچه‌ها نباید غسل تعمید داده شوند و یا ختنه شوند و یا تحت عملی قرار گیرند که خود قبول نکرده‌اند. بنابراین باید صبر کنید تا بقدر کافی بزرگ شوند تا بفهمند و خودشان انتخاب کنند و اگر در آن موقع مذهبی برایشان جالب و خوش آیند بود باید اجازه داشته باشند که آزادانه به آن ملحق شوند.

تولد باید هنگامی برای جشن و سرور باشد چرا که الوهیم ما را به شکل خویش آفریده‌اند و در نتیجه ما قادریم تولید مثل کنیم. با خلق یک موجود مثل خود، ما بقای نوع‌مان را حفظ کرده و به کار خالقینمان احترام می‌گذاریم. زمان تولد باید هنگامی برای جشن و سرور باشد و عملی از عشق که در آن هماهنگی با صدا، رنگ و دما وجود دارد تا اینکه انسانی که زندگی را بدست می‌آورد از زمان تولد به بودن در هماهنگی عادت کند.

بعلاوه شما باید فوراً در بچه‌ها عادت احترام به آزادی دیگران را بوجود آورید. و وقتی که شبها گریه می‌کنند محتاطانه به نزد آنها بروید بدون اینکه احساس کنند که گریه کردن برایشان راحتی مراقبت می‌آورد. برعکس باید وقتی به نزد آنها بروید و از ایشان مراقبت کنید که هیچ چیزی نمی‌گویند و وقتی گریه می‌کنند پیش آنها نروید و یا خیلی محتاطانه بروید. بدین طریق به این امر عادت می‌کنند که وقتی با محیط اطرافشان هماهنگ هستند همه چیز برایشان بهتر پیش می‌رود. "خدا به کسی که بخودش کبک می‌کند، کبک می‌کند." در واقع والدین باید بفهمند که همینکه کسی دنیا آمد اول از همه او یک شخص است و با هیچ شخصی نباید مثل بچه‌ها رفتار کرد. حتی خالقین ما، با ما مثل بچه‌ها رفتار نمی‌کنند بلکه مثل اشخاص مستقل. برای همین است که مستقیماً دخالت نمی‌کنند تا مسائل ما را حل کنند بلکه صبر می‌کنند تا ما مثل اشخاص مسئول با اندیشه خود بر مشکلاتی که در راهمان وجود دارد پیروز شویم.

#### تعلیم و تربیت

بچه کوچک که هنوز مثل پیله باز نشده پروانه است باید در دوران طفولیت خود به احترام گذاشتن به آزادی و آرامش دیگران عادت کند. از آنرو که اطفال برای فهمیدن و منطقی بودن هنوز خیلی کوچکند، مجازات بدنی باید بطور خیلی ملایم و محتاطانه توسط کسی که بچه را بزرگ می‌کند بکار گرفته شود تا اینکه هر وقت باعث رنج دیگران می‌شود و یا وقتی که دیگران را آشفته می‌کند و یا بی احترامی نشان می‌دهد، خودش هم رنج ببرد. این مجازات بدنی باید فقط برای بچه‌های خیلی کوچک بکار گرفته شود و کم کم وقتی که بچه قوه فهم و درک بدست می‌آورد، باید تدریجاً کم‌تر شود و بالاخره کاملاً متوقف شود. از سن هفت سالگی مجازات بدنی باید خیلی بندرت باشد و از سن چهارده سالگی هرگز نباید بکار رود.

مجازات بدنی برای مجازات بچه فقط وقتی که به آزادی شما و دیگران احترام نمی‌گذارد استفاده می‌شود.

به فرزندتان بیاموزید که چطور شکوفا شود و به او بیاموزید که همیشه طرز برخوردش نسبت به چیزهایی که جامعه و مدرسه‌هایش می‌خواهند تلقین کنند سؤال کننده باشد. او را مجبور نکنید که چیزهایی که برایش هیچ فایده‌ای ندارد بیاموزد و بگذارید که به جهتی که مایل است برود چرا که فراموش نکنید مهمترین چیز تکمیل و شکوفایی شخص او می‌باشد.

به او بیاموزید که همه چیز را به ترتیب نسبت به بینهایت، نسبت به خالقینمان، نسبت به جامعه و نسبت به خودش قضاوت کند. هیچ مذهبی را به فرزندتان تحمیل نکنید اما بدون هیچ تعصبی، عقاید

مختلفی که در سراسر جهان وجود دارد به او بیاموزید و یا حداقل مهمترینشان به ترتیب زمان: مذهب یهودی، مذهب مسیحی، و مذهب اسلام. اگر می‌توانید سعی کنید راجع به سیر افکار در مذاهب شرقی یاد بگیرید تا قادر باشید آنها را به فرزندان توضیح دهید. و بالاخره، مهمترین نکته‌های پیام الوهیم را که به آخرین پیامبر داده شده است برای او توضیح دهید.

مهمتر از همه به او بیاموزید به دنیایی که در آن زندگی می‌کند عشق بورزد و از طریق عشق به این دنیا به خالقین امان نیز عشق بورزد. به او بیاموزید که خودش را به بینهایت باز کند و سعی کند با بینهایت در هماهنگی زندگی کند. راجع به این کار شگفت انگیز که توسط الوهیم، خالقین امان، انجام شده نیز به او بیاموزید. به او یاد دهید که فکر و تحقیق کند تا بشریت یک روز قادر شود کاری را که خالقین انجام داده‌اند تکرار کند یعنی انسانیت‌های دیگری در جاهای دیگر خلق کند. به او بیاموزید که خودش را جزئی از بینهایت به حساب آورد یعنی در عین حال هم بسیار بزرگ و هم بسیار کوچک. «از خاک ساخته شده‌اید و دوباره خاک خواهید شد».

به او بیاموزید که اشتباهی که بر علیه کسی انجام شده است با هیچ نوع اعترافی یا آمرزشی از بین نخواهد رفت و نباید باور داشت که برای داشتن حق به زندگی جاودانگی کافی است که وقتی مرگ نزدیک است به خدا یا الوهیم اعتقاد آورد. به او بیاموزید که ما توسط کارهایمان در طول زندگیمان قضاوت می‌شویم و راهی که ما را به عقل و حکمت می‌رساند طولانی است و تمام زندگیمان طول می‌کشد تا بقدر کافی خود را در آن مسیر به کار بگیریم. کسی که در تمام طول عمرش مسیر درست را دنبال نکرده است حق زنده شدن علمی در سیاره جاودانگان را فقط بخاطر اینکه یک تغییر ناگهانی به جهت درست انجام داده، نخواهد داشت. مگر اینکه پشیمانی‌اش صادقانه باشد و با شدت زیاد در جهت درست، بکار مشغول شود تا وقت از دست رفته را جبران کند و سعی کند که از طرف آنهایی که از او بدی دیده‌اند بخشوده شود و سعی کند همه چیزش را وقف عشق و شادی آنها کند. و تمام اینها هنوز برای کسی که باعث رنج دیگران می‌شود کافی نیست. چرا که حتی اگر او بخشیده شود و به آنها عشق نشان دهد، او فقط موفق به پاک کردن اشتباهاتش شده و هنوز هیچ کار مثبتی انجام نداده است. این شخص باید شروع به کارهای جدید کرده و به کسانی نیز که هرگز بدی نکرده است خوشی و شادی عرضه کند و به راهنمایان که حقیقت را می‌پراکنند کمک کند. اما برای کسی که در موقع مرگ و یا کمی قبل از آن احساس پشیمانی می‌کند خیلی دیر شده است و بخشیده نخواهد شد.

#### تعلیم و تربیت حسی

تعلیم و تربیت حسی خیلی اساسی است، اما هم اکنون اصلاً وجود ندارد. ذهن فرزند خود را بیدار کنید، اما بدن او را هم بیدار کنید چرا که بیداری بدن به بیداری ذهن مربوط است. تمام کسانی که می‌خواهند بدن انسان بی حس و کرخت باشد، ذهن انسان را هم بی حس و کرخت نگه می‌دارند.

خالقین ما حواس را به ما داده‌اند که از آن استفاده کنیم. بینی برای بوئیدن است، چشمها برای دیدن، گوشها برای شنیدن، دهان برای چشیدن و انگشتان برای لمس کردن. باید حس‌های خود را پرورش

دهیم تا از آنچه که در اطراف ماست و خالقین برای لذت ما به وجود آورده‌اند بیشتر بهره‌مند شویم.

شخصی که جسم گراست و از لذایذ جسمی بهره می‌برد خیلی امکانش بیشتر است که با بینهایت در هماهنگی باشد چرا که بدون احتیاج به ژرف اندیشی و تفکر آنرا احساس می‌کند. ژرف اندیشی و تفکر، این شخص را قادر می‌سازد که این هماهنگی را بهتر بفهمد و با تعلیم آن به دیگران این هماهنگی را در اطرافش پخش کند.

جسم گرا بودن به این معنی است که بگذارید محیط اطرافی که در آن زندگی می‌کنید به شما لذت و انبساط خاطر بدهد. تعلیم و تربیت جنسی هم خیلی مهم است به شرط اینکه فقط کار اعضاء و استفاده آنها را آموزش ندهد. تعلیم و تربیت جنسی به ما می‌آموزد که چطور از اعضایمان لذت کسب کنیم فقط بخاطر خود لذت و نه لزوماً به منظور استفاده از بازدهی این اعضاء.

این اشتباه است که به فرزندانمان راجع به اعضاء جنسی چیزی نگوئید و اگر چه خوب است که به آنها بگوئید این اعضاء برای چه هستند، این به تنهایی کافی نیست. باید به آنها توضیح دهید که چطور می‌توانند از اعضاء جنسی خود برای لذت بردن استفاده کنند.

اینکه فقط برایشان توضیح دهید که آلت جنسی برای چه استفاده می‌شود مثل این می‌ماند که به آنها بگوئید موسیقی فقط برای رژه رفتن است و یا نوشتن فقط برای نوشتن نامه درخواستی است و یا سینما فقط برای درسهای صدا - تصویری است و یا حرفهای دیگری از این قبیل.

خوشبختانه بخاطر هنرمندان و بخاطر بیدار شدن حواسمان ما قادر هستیم که با گوش دادن، خواندن و یا نگاه کردن به کارهایی که فقط به منظور لذت دادن بوجود آمده‌اند از لذات بهره‌مند شویم. همین مسئله راجع به آلت جنسی نیز صدق می‌کند. آلت جنسی فقط برای راضی کردن نیازهای طبیعی و یا تولید مثل نیست بلکه برای دادن لذت به دیگران و برای گرفتن لذت نیز می‌باشد. بخاطر پیشرفت علم، بالاخره از روزهایی که نشان دادن بدن گناه بحساب می‌آمد و این عقیده رایج بود که نتیجه مقاربت جنسی، مجازات خود یعنی بچه را بوجود می‌آورد، بیرون آمده‌ایم. هم‌اکنون بخاطر وسیله‌های پیش‌گیری از بارداری، رابطه جنسی آزادانه بدون الزام و یا تعهد دائمی بین دو شخص امکان دارد.

همه اینها را بدون خجالت و بلکه با عشق به فرزندان بیاموزید و بطور روشن توضیح دهید که او برای شاد بودن و شکوفایی کامل بوجود آمده است یعنی اینکه از زندگی با تمام قدرت حواسش و از حس‌های لذت ببرد.

هرگز از بدنتان و از لخت بودن خجالت نکشید چرا که هیچ چیز خالقین ما را باندازه اینکه ببینند مخلوقینشان از ظاهری که به آنها داده شده است خجالت می‌کشند ناراحت نمی‌کند. به فرزندان بیاموزید که همانطور که باید به تمام خلقت الوهیم عشق ورزید به بدنش نیز عشق بورزد چرا که در عشق به خلقتشان، ما به آنها نیز عشق می‌ورزیم.

هر عضوی از بدن ما توسط والدینمان، الوهیم، خلق شده است تا ما بتوانیم بدون احساس گناه و با شادی و خوشی از آنچه برای استفاده ما ساخته شده است استفاده کنیم. و اگر استفاده از یکی از این اعضا به ما لذت می‌دهد به این معنی است که خالقین ما خواسته‌اند در استفاده از آنها لذت ببریم.

هر شخص مانند باغی است که نباید بدون مراقبت بماند. زندگی بدون لذت مثل باغ بی مراقبت است. لذت مثل کودی است که ذهن را باز می‌کند. زهدگرایی و ریاضت بی فایده است مگر فقط برای دوره موقتی باشد تا ذهن را برای تسلط بر بدن آموزش دهد. اما همینکه در پایداری در دوره‌ای که برای خود تعیین کرده‌ایم و همیشه باید مدت محدودی باشد موفق شدیم باید دو مرتبه از لذت زندگی بهره‌مند شویم. ریاضت را می‌شود به عنوان شخم زدن این باغ به حساب آورد یعنی وقفه‌ای کوتاه مدت در جستجوی لذت تا قادر باشیم از آن لذت بعداً بیشتر قدردانی کنیم.

با به حساب آوردن فرزندان اول از همه به عنوان یک شخص آنها را به آزادی بیشتر و بیشتر عادت دهید. و به تمایلات و سلیقه‌هایشان احترام بگذارید همانطور که شما انتظار دارید آنها به تمایلات و سلیقه‌های شما احترام بگذارند. حتماً همیشه متوجه باشید فرزندان همانی هست که هست و شما هرگز قادر نخواهید بود او را مجبور کنید کسی باشد که شما می‌خواهید، همانطور که او نمی‌تواند شما را کسی کند که او می‌خواهد. به او احترام بگذارید تا او به شما احترام بگذارد و به سلیقه‌هایش احترام بگذارد تا او به سلیقه‌های شما احترام بگذارد.

#### تکمیل و شکوفایی شخصی

یک شخص باید سعی کند بر طبق ذوق و سلیقه‌های خودش بدون نگرانی و غصه راجع به آنچه دیگران فکر می‌کنند خودش را تکمیل کند تا آنجا که به دیگران صدمه‌ای وارد نشود. اگر دوست دارید کاری انجام دهید اول مواظب باشید که آن کار به کس دیگر صدمه‌ای نزند بعد آنرا بدون توجه به آنچه دیگران فکر می‌کنند انجام دهید.

اگر دوست دارید که تجربه‌ای جنسی یا جسمی با یک یا چند شخص دیگر چه مرد، چه زن داشته باشید، همانطور که میل دارید رفتار کنید بشرط اینکه آنها موافقت کنند.

همه چیز در راه شکوفایی حقیقی برای بیدار کردن جسم و در نتیجه ذهن آزاد است. ما سرانجام از دوران بدوی و عقب افتاده‌ای که در آن زنها اعضا، تولید مثل متعلق به جامعه به حساب می‌آمدند بیرون می‌آییم. زنها هم اکنون بخاطر علم می‌توانند آزادانه تکمیل و شکوفایی جسمی خود را بدون ترس از مجازات حاملگی تجربه کنند. زنها بالاخره حقیقتاً با مردان برابر شده‌اند چرا که می‌توانند به راستی از بدنشان بدون ترس از نتایج ناخواسته لذت ببرند.

بچه‌دار شدن مسئله خیلی مهمی است که نباید آنرا فقط به دست شانس واگذار کنید. وقتی که خیال بچه دار شدن دارید با آگاهی از کاری که در حال انجام دادن هستید و بخاطر اینکه خودتان تصمیم گرفته‌اید، در عمل فوق‌العاده‌ای از عشق بازی به این کار اقدام کنید و مطمئن باشید که قبلاً خوب راجع به آن فکر کرده‌اید و مطمئن باشید که حتماً بچه را می‌خواهید. چرا که یک بچه نمی‌تواند شخص کاملی شود مگر اینکه واقعا در لحظه لقاح خواسته شده باشد. لحظه لقاح مهمترین لحظات است چرا که اولین سلول و در نتیجه طرح و نقشه یک شخص در آن موقع شکل می‌گیرد. در نتیجه

این لحظه باید از صمیم قلب خواسته شده باشد. ذهنهای والدین باید آگاه و در حالیکه بطور قوی راجع به درست شدن بچه فکر می‌کنند باشد تا اولین سلول در هماهنگی کامل بوجود آید. این یکی از اسرار این شخص جدید است.

اگر فقط بدنال تکمیل جسم خود و در نتیجه شکوفایی ذهن خود هستید، از وسایلی که علم در اختیارتان گذاشته است استفاده کنید. اول از همه راجع به وسایل پیشگیری از حاملگی اطلاعات کسب کنید. فقط هنگامی به دنبال بچه‌دار شدن باشید که خودتان تکمیل شده‌اید تا زندگی جدیدی که بوجود می‌آورد نتیجه پیوند دو شخص تکمیل شده باشد.

از وسایلی که علم در اختیارتان گذارده است و شما را به بیدار کردن جستان و به لذایذ، بدون هیچ ریسکی قادر می‌سازد برای تکمیل خود استفاده کنید. لذت و تولید مثل دو چیز مختلف هستند که نباید با هم اشتباه شوند. اولی برای شخص است و دومی برای نوع انسان. فقط وقتی که یک شخص تکمیل شده است او می‌تواند انسان کامل دیگری بوجود آورد. اگر تصادفاً بدون تمایل شخصی حامله شدید از وسایلی که علم در اختیارتان گذارده استفاده کنید، از سقط جنین استفاده کنید. بچه‌ای که در هنگام لقاح وجودش خواسته نشده است چون در هماهنگی خلق نمی‌شود نمی‌تواند بطور کامل شکوفا شود. به کسانی که سعی می‌کنند با صحبت از اثرات جسی و اخلاقی که سقط جنین باعث خواهد شد شما را بترسانند گوش نکنید. اگر سقط جنین توسط افراد متخصص انجام شود هیچ خطری در آن وجود ندارد.

در واقع نگهداری از بچه ناخواسته است که می‌تواند باعث ناراحتی‌های جسی و اخلاقی شود و این ناراحتیها به بچه ای که بدنیا آمده است نیز سرایت می‌کند و باعث رنج او نیز می‌گردد.

داشتن یک فرزند لزوماً به معنای ازدواج و حتی زندگی با یک مرد نمی‌باشد. بسیاری از زنها هم اکنون تصمیم گرفته‌اند که بدون اینکه ازدواج کرده باشند و یا با مردی زندگی کنند، یک یا چندین بچه داشته باشند. تعلیم و تربیت بچه که از همان هنگام تولد یک شخص شروع می‌شود لزوماً نباید توسط والدینش انجام شود. اغلب بهتر است که تعلیم و تربیت کودک به اشخاص متخصصی واگذار شود که می‌توانند خیلی بیشتر از بعضی از والدین در تکمیل فرزند فعالیت کنند. تغییر محیط همیشه برای بچه مفید است.

جامعه باید طوری سازمان پیدا کند که بستگی به خواست والدین "کاملاً" و یا تا حدودی مسئولیت تعلیم و تربیت بچه بعهده افراد متخصص باشد. کسانی که قصد کار کردن دارند باید بتوانند بچه‌هایشان را نزد افراد با صلاحیت بگذارند و کسانی که می‌خواهند فرزندانشان کاملاً توسط افراد لایق و شایسته تعلیم و تربیت یابند باید بتوانند بچه‌هایشان را به سازمانی که به این منظور تاسیس شده است بسپارند.

پس، اگر شما بچه ای را که می‌خواستید بدنیا آوردید، اما بعد از تولدش از زوجتان جدا شدید و یا به هر علت دیگر تمایل به نگهداری از بچه را نداشتید، می‌توانید او را به جامعه بسپارید تا با هماهنگی که برای تکمیل فردی‌اش لازم است رشد کند. چرا که بچه‌ای که در محیطی رشد کند که واقعاً و بطور کامل مورد خواست و علاقه والدینش نیست نمی‌تواند تکمیل و شکوفا شود. بچه یک تکمیل شدن دو جانبه است. اگر او حتی بطور خیلی کم باعث آزار و اذیت باشد خودش این نکته را

تشخیص می‌دهد و در نتیجه رشد و تکمیل‌اش مورد تأثیر قرار می‌گیرد. در نتیجه فقط در صورتی باید در کنار شما رشد کند که وجودش به عنوان یک تکمیل متقابل بین فرزند و والدین احساس شود. اگر اینطور نیست باید در محیطی که جامعه وجود آورده است و به او اجازه رشد و تکامل می‌دهد بدون هیچ ندامت و پشیمانی قرار داده شود. در واقع این امر باید با شادی عمیقی توأم باشد مانند کسانی که فرزندشان را به دست اشخاصی می‌سپارند که در تکمیل، رشد و شکوفایی کودک و نوجوانان توانایی بیشتری دارند تا خود والدین.

اگر بچه که خواستهایش مهمترین عامل به حساب می‌آید خواهان ملاقات با والدین است، چنین ملاقاتهای منطقی می‌تواند صورت گیرد. افرادی که مسئول تربیت و تعلیم بچه‌ها هستند باید همیشه والدین آنها را به عنوان افراد استثنایی و نمونه توصیف کنند چرا که آنها پرورش فرزندشان را با سپردن آنان به افراد توانا و لایق برخوردار از خواستهای خود خواهان خویش برای بزرگ کردن بچه ارجح دانسته‌اند.

اگر مایل به داشتن یک زوج هستید او را آزادانه انتخاب کنید. ازدواج چه مذهبی و چه دولتی بی فایده است. شما نمی‌توانید مثل فروش نفت قرارداد امضا کنید تا افراد زنده را پیوند دهید چرا که این افراد چون زنده هستند مطمئناً تغییر می‌کنند. ازدواج را که فقط اعلامیه برای تصاحب یک شخص است رد کنید. یک مرد، یا یک زن نمی‌توانند جزء دارایی کس دیگری باشند. هر نوع قرارداد نامهای فقط می‌تواند هماهنگی بین دو شخص را نابود کند. وقتی احساس می‌کنیم به ما عشق ورزیده می‌شود برای عشق ورزیدن احساس راحتی می‌کنیم، اما وقتی که قرارداد امضاء کرده ایم احساس می‌کنیم مثل یک زندانی هستیم که مجبوریم عاشق باشیم و دیر یا زود از یکدیگر احساس تنفر خواهیم کرد.

با کسی که انتخاب کرده‌اید تا موقعی که با آنها احساس شادی می‌کنید زندگی کنید. وقتی که با همدیگر نمی‌سازید دیگر با همدیگر نباشید چرا که پیوندتان تبدیل به جهنم می‌شود. همه موجودات زنده تکامل پیدا می‌کنند و خوب است که چنین است. اگر تکامل شخصی افراد شبیه به هم باشد پیوندها ادامه پیدا می‌کنند اما اگر پیشرفتشان متفاوت باشد دیگر امکان ادامه پیوند وجود ندارد. شخصی که قبلاً دوستش می‌داشتید دیگر شما را جلب نمی‌کند چرا که شما یا او تغییر کرده‌اید. بجای اینکه دوره زندگی مشترکتان را ضایع کنید باید با خاطره خوبی از اوقات با هم بودن از یکدیگر جدا شوید.

در غیر این صورت دعوا و ستیزه‌های بی فایده خواهد بود که به خشونت می‌انجامد. یک بچه با لباسهایی که اندازه‌اش است شروع می‌کند ولی وقتی که بزرگ‌تر می‌شود و لباسها کوچک می‌شوند باید آنها را از تن در آورد تا لباسهای دیگری بپوشد والا لباسها تکه پاره می‌شوند. مهمتر از همه راجع به فرزندتان نگران نباشید. برای او بهتر است که فقط با یک والد خود در هماهنگی زندگی کند تا اینکه با هر دوی آنها در مخالفت یا بدون هماهنگی باشد. چرا که فراموش نکنید بچه‌ها قبل از هر چیز اشخاص هستند.

جامعه باید حتماً اطمینان حاصل کند که افراد پیر بدون هیچ نگرانی مادی زندگی شادی را داشته باشند. اما اگر چه باید به افراد مسن احترام بگذاریم و همه کار برای شادیشان بکنیم نباید فقط بخاطر بزرگتر بودنشان به آنها گوش دهیم. یک شخص با هوش در هر سنی که باشد می‌تواند پیشنهادات



خوبی عرضه کند. اما یک شخص ابله حتی اگر صد ساله باشد استحقاق اینکه حتی یک ثانیه به او گوش دهیم را ندارد و برای این شخص عذری نیز وجود ندارد چرا که همه عمرش را داشته است تا سعی کند خود را بیدار کند در حالیکه هنوز برای یک فرد جوان و ابله فرصت هست. اما به هر حال، یک شخص پیر و ابله هم باید قادر باشد با آسایش زندگی کند. این وظیفه جامعه است.

مرگ نباید هنگامی باشد برای مراسم غم آلوده، برعکس باید جشن شادی باشد، چرا که زمانی است که احتمالاً کسی که دوستش می داشتیم به بهشت جاودانگان می رسد و در کنار الوهیم، خالقین ما، به سر می برد. بنابراین باید بخواهید که بطور مذهبی دفن نشوید. بدنتان را به علم تقدیم کنید و یا بخواهید که خیلی محتاطانه و از روی خرد بدنتان دور انداخته شود بجز استخوان پیشانی اتان یا بطور دقیق تر قسمتی که در بالای بینی اتان قرار گرفته است، ۲۲ میلی متر بالاتر از نقطه وسط خطی که مردمک چشمها را به هم متصل می کند. حداقل باید یک سانتیمتر مربع از این استخوان به نزد راهنمای راهنمایان فرستاده شود تا او بتواند آنرا در سفارت روی زمین نگهداری کند. چرا که هر شخصی توسط کامپیوتری تحت نظر است و تمام اعمال او ثبت می شود و در پایان عمر آن شخص اعمال او محاسبه می شود. اما اشخاصی که راجع به پیامهایی که کلود رایبل پخش می کند مطلع هستند از روی سلولهایی که در سفارت نگهداری شده اند دوباره خلق خواهند شد. برای آنها، این خلقت دوباره فقط در صورتی انجام می گیرد که قسمت خواسته شده از بدنشان را بعد از مرگشان به نزد راهنمایان بفرستند. چرا که به محض اینکه افراد راجع به پیام رایبل اطلاع کسب می کنند مکانیسم کامپیوتری که اطلاعات مورد استفاده برای قضاوت را ثبت می کند همچنان در عمل باقی می ماند اما مکانیسمی که در هنگام مرگ بطور اتوماتیک از یک سلول نمونه می گیرد قطع می شود. در نتیجه فقط کسانی که دقیقاً کاری را که از ایشان هنگام مطلع شدن از پیام خواسته شده است انجام دهند دوباره خلق خواهند شد.

مطمئن شوید که حداقل یکبار در زندگی اتان راهنمای راهنمایان و یا راهنمایی که توسط او به رسیت شناخته شده است را ببینید تا طرح سلولی شما را به الوهیم منتقل کند تا آنها ذهن شما را بیدار کرده و به شما کمک کنند که هواره آگاه بنابند. همانطور که در پیام نوشته شده است ارثی برای بچه های اتان بجز خانه یا آپارتمان نگذارید. بقیه را در وصیت اتان به راهنمای راهنمایان واگذار کنید. و اگر نگران هستید که اولاد شما ممکن است به وصیتتان احترام نگذارند و سعی خواهند کرد که دارایی شما را توسط دادگاه به دست آورند می توانید هنگامی که زنده هستید آنرا به منظور کمک در راه پخش پیام خالقین امان در زمین به راهنمای راهنمایان بدهید.

و شمایی که باقی می ماند. غمگین نباشید و بعد از مرگ کسی که دوستش می داشتید شکایت نکنید. در عوض سعی کنید به کسانی که دوست دارید در حالی که زنده هستند عشق بورزید. چرا که وقتی که مردند چیزی که باعث غم شما می شود این فکر است که شاید شما به کسی که رفته است بقدر کافی عشق نورزیده اید و حالا دیگر خیلی دیر شده است. اگر او خوب بود، حق زندگی جاودانه در باغهای الوهیم را دارد و او شاد خواهد زیست و اگر خوب نبوده است لایق اینکه برای او دلتنگ شوید نیست.

به هر حال، حتی اگر میان انتخاب شده ها نیست، او واقعا از بین نرفته است. مرگ چیز خیلی مهمی نیست و ما نباید از مرگ بترسیم. درست مثل خواب رفتن است، یک خواب بی پایان.

و چون ما جزئی از بینهایت هستیم، ماده ای که از آن ساخته شده‌ایم ناپدید نمی‌شود. آن ماده به وجودش در خاک، در گیاهان، و حتی در حیوانات ادامه می‌دهد، اما مسلماً شکل، هم جنسی و در نتیجه یگانگی خود را از دست داده است. این جزء بینهایت که براساس ساختمان خیلی دقیقی توسط خالقین ما سازمان داده شده بود در حالیکه قسمتی از این توپ کوچک که زنده است و زمین نام دارد باقی می‌ماند به بینهایت برمی‌گردد.

هر کس حق به زندگی، حق به عشق و حق به مرگ را دارد. هر کس رئیس و اداره کننده زندگی خودش و مرگ خودش است. مرگ چیزی نیست، اما رنج بسیار بد است و باید هر کوشش لازمی انجام شود تا آنرا از میان برداشت. کسی که خیلی رنج می‌برد حق دارد خودکشی کند. اگر در طی زندگی اعمالش مثبت بوده است به سیاره جاودانگان راه پیدا خواهد کرد.

اگر کسی که شما دوستش دارید خیلی رنج می‌برد و آرزوی مرگ دارد اما قدرتش را ندارد که خودکشی کند به او کمک کنید که خودش را بکشد. وقتی که روزی با استفاده از علم شما قادر شدید رنج انسانهای دیگر را از بین ببرید، آن موقع می‌توانید از خود سؤال کنید که آیا خودکشی کردن صحیح است یا نه.

جامعه و دولت

همانطور که در بدن انسان مغز وجود دارد، لازم است که در جامعه نیز حکومتی وجود داشته باشد که تصمیمات را می‌گیرد. هرکاری که می‌توانید انجام دهید تا دولتی براساس حکومت نابغه‌ها که فهم و هوش را در محل قدرت قرار می‌دهد برپا کنید. در بوجود آوردن یک حزب جهانی انسان‌گرایی که از حکومت نابغه‌ها و انسان‌گرایی که در پیام اول تشریح شد حمایت می‌کند شرکت کنید و از کاندیداهای آن طرفداری کنید. فقط حکومت نابغه‌ها می‌تواند انسان را به رسیدن کامل به دوران طلایی قادر سازد.

دمکراسی کامل خوب نیست. بدنی که تمام سلولهای آن دستور می‌دهند نمی‌تواند زنده بماند. فقط افراد با هوش باید در تصمیم‌گیری برای انسانیت شرکت کنند. بنابراین از رای دادن امتناع بورزید مگر اینکه کاندیداهایی که از حکومت نابغه‌ها و انسان‌گرایی حمایت می‌کنند برای انتخاب داوطلب شده‌اند.

نه حق رای همگانی و نه نظرخواهی عمومی برای اداره دنیا درست نیست. اداره کردن یعنی پیش بینی کردن نه اینکه بدنبال واکنش‌های عوام راه افتادن، عوامی که فقط تعداد خیلی اندکی از آنان بقدر کافی برای هدایت انسانیت بیدار شده‌اند. از آنرو که تعداد خیلی کمی مردم بیدار ذهن وجود دارد، اگر تصمیمات را براساس حق رای همگانی و یا نظرخواهی عمومی قرار دهیم، تصمیمات، انتخاب اکثریتی خواهد بود که بیدار ذهن نشده‌اند و فقط براساس رضایت آنی خود یا واکنش‌های ناخودآگاه دفن شده در شرایط کهنه پرستی عکس‌العمل نشان می‌دهند.

فقط حکومت نابغه‌ها که دمکراسی منتخب می‌باشد ارزش دارد. همانطور که در پیام اول بیان شده است، فقط مردمی که سطح هوششان ۵۰ درصد بالاتر از حد متوسط است واجد شرایط برای نامزد شدن در انتخابات به حساب می‌آیند و فقط کسانی که سطح هوششان ۱۰ درصد بالاتر از حد متوسط است حق انتخاب کردن دارند. دانشمندان در حال بوجود آوردن تکنیک‌هایی هستند که می‌توان با استفاده از آنها سطح هوش اشخاص را اندازه گرفت. به نظراتشان گوش دهید و طوری عمل کنید که با ارزش‌ترین منابع انسانیت یعنی بچه‌های استثنایی بتوانند تعلیم و تربیتی در سطح نبوغشان داشته باشند. چرا که تعلیم و تربیت عادی برای بچه‌های معمولی طرح شده است یعنی بچه‌هایی با هوش متوسط.

تعداد مدارک تحصیلی که توانسته‌اید بدست آورید به حساب نمی‌آید چرا که مدارک تحصیلی توسط قوه نه خیلی قابل توجه حافظه که ماشین هم می‌تواند جایش را بگیرد بدست آمده است. هوش در حالت خالص چیزی است که ممکن است حتی دهقان‌ها و کارگران را با هوش‌تر از مهندسیین و پرفسورها کند. هوش با قضاوت صحیح یا نبوغ خلاق قابل مقایسه است چرا که بیشتر اختراعات چیزی بجز قضاوت صحیح نیست.

اداره کردن، پیش بینی کردن است و تمام مسائل بزرگ که انسانیت هم اکنون با آنها دست به گریبان است ثابت می‌کند که دولت‌ها پیش بینی نکردند و در نتیجه قادر به اداره کردن نبوده‌اند. این مشکلات مسئله مردم نیست بلکه مسئله تکنیکی است که برای انتخاب شخص مسئول بکار رفته است. روشی که فرمانداران را انتخاب می‌کنیم اشتباه است. دمکراسی تصادفی با دمکراسی منتخب یعنی حکومت نابغه‌ها که افراد با هوش را به سرکار خواهد آورد، باید جایش عوض شود و این چیز زیادی برای عوض شدن نیست.

قانونهای انسان مهم هستند و باید محترم شمرده شوند ولی باید مطمئن شد که آنهایی که ناعادلانه و یا کهنه هستند عوض شوند. بین قوانین انسان و قوانین خالقین حتی لحظه‌ای هم شک نکنید چرا که حتی قاضی‌های انسان روزی توسط خالقین مورد قضاوت قرار می‌گیرند.

پلیس تا موقعی که جامعه هنوز روش درمانی برای از بین بردن خشونت و جلوگیری از جنایتکاران و کسانی که به آزادی دیگران تجاوز می‌کنند پیدا نکرده است، لازم است. برخلاف سربازان که نگهدارنده جنگ هستند، ماموران پلیس مسئول نگهداری از صلح هستند و تا موقعی که علم مسئله خشونت را حل نکرده است موقتاً وجود پلیس لازم است.

از خدمت در ارتش امتناع ورزید و بخواهید که مخالف وجدانی (Conscientious objector) به حساب آیید. (یعنی کسی که خشونت و کشتن برخلاف عقاید و وجدانش است - م) در نتیجه شما قادر خواهید بود که خدمت نظام خود را در بخشی انجام دهید که اسلحه حمل نکنید. اگر عقاید فلسفی و مذهبی‌تان شما را از کشتن انسان دیگری منع می‌کند این حق را دارید. این مسئله در مورد کسانی که به الوهیم، خالقین امان اعتقاد دارند و می‌خواهند از دستورهای راهنمای راهنمایان حرکت رابیلیان پیروی کنند صدق می‌کند. برخلاف آنچه بسیاری از جوانان فکر می‌کنند، مخالفان وجدانی به زندان نمی‌روند بلکه باید در خدمات شهری و یا خدمت دیگری که در آن اسلحه حمل نمی‌کنند کار کنند اما برای مدتی که دوبرابر طول خدمت نظام معمولی است. بهتر است که دو سال در دفتر کار کنید تا اینکه برای یکسال در تکنیک‌هایی تعلیم داده شوید که شما را قادر به کشتن هم نوع خود می‌کند.

خدمت ارتش باید هرچه زودتر در تمام کشورهای دنیا از بین برود. تمام ارتشهای تخصصی باید به حامیان صلح جهانی تبدیل شوند، یعنی در خدمت آزادی و حقوق انسان قرارگیرند.

تنها سیستمی که با ارزش است حکومت نابغه ها است که انسان گرایی را ترویج می دهد.

رژیم سرمایه داری اشتباه است برای اینکه انسان را برده پول می کند و آنها را مجبور می کند که به تعداد اندکی که بر پشت دیگران سوارند منفعت برسانند.

رژیم کمونیستی نیز اشتباه است چرا که اهمیت بیشتری به برابری می دهد تا آزادی. برابری باید بین اشخاص باشد اما فقط در هنگام تولد نه بعد از آن. چرا که اگر چه همه حق یک زندگی شایسته را دارند، کسانی که بیشتر از دیگران برای انسانیت کار می کنند حق دارند که بیشتر از کسانی که هیچ برای جامعه انجام نمی دهند بدست آورند. البته این یک قانون موقت است تا جامعه بتواند پول را بکلی از بین ببرد و تمام کارها توسط آدمهای مصنوعی انجام شود تا اینکه انسانها بتوانند وقت خود را فقط صرف تکمیل خود کنند.

درحال حاضر خجالت آور است در حالیکه بعضی از گرسنگی می میرند، بعضی دیگر غذا را دور بریزند تا قیمتها نزول نکند. بجای دور ریختن این غذا باید بین کسانی که هیچ برای خوردن ندارند پخش شود.

کار نباید بنظر چیز مقدسی بیاید. هر کسی حق دارد که راحت زندگی کند حتی اگر کار نمی کند. هر شخصی باید سعی کند خودش را تکمیل کند و در زمینه ای که جلبش می کند شکوفا شود. اگر انسانها خود را سازمان دهند، زمان زیادی طول نخواهد کشید تا تمام کارهای لازم را خودکار و ماشینی کنند. آنوقت قادر خواهند بود که آزادانه خود را تکمیل و شکوفا کنند.

اگر همه خود را واقعا" در این راه بکار گیرند فقط در عرض چند سال انسانها از اجبار به کار رها می شوند. چیزی که لازم است انفجار خارق العاده ای از شور و ذوق و یگانگی برای آزادی نوع انسان از قیود و گرفتاریهای مادی است. همه توانایی های تکنیکی و علمی انسانیت و کارکنان باید حقیقتا" ذهنشان را برای کار شدید و در راه بهبود اجتماع و نه برای منفعت جویی بکار گیرند. تمام منابعی که هم اکنون برای بودجه ارتش و یا کارهای احمقانه دیگری مثل سلاحهای اتمی و پرواز به فضا هدر می رود، باید مورد استفاده قرار گیرد. پرواز به فضا وقتی که انسانها از گرفتاریهای مادی رها شوند می تواند بهتر برنامه ریزی شده و خیلی راحتتر انجام گیرد. شما وسایل الکترونیکی و کامپیوتر که می توانند بهتر جای انسان را بگیرند در اختیار دارید. از همه اینها استفاده کنید تا این منابع واقعا" در خدمت به انسانیت باشند. در عرض چند سال قادر خواهید بود دنیای کاملا" متفاوتی بسازید. شما به دوران طلایی رسیده اید.

هر کاری که می توانید انجام دهید تا آدم مصنوعی بیولوژیکی را بسازید تا شما را از کار بدنی آزاد ساخته و بتوانید خود را تکمیل و شکوفا سازید.

توسعه شهری باید همانطور که در پیام اول تشریح شد در نظر گرفته شود. باید ساختمانهای اجتماعی

خیلی بلند که در محیط طبیعی باز قرار دارند بسازید تا تعداد زیاد خانه‌های شخصی طبیعت را از بین نبرد، هیچوقت فراموش نکنید که اگر هر شخصی خانه بیلاقی خودش با یک باغچه کوچک داشته باشد دیگر باغ و دشت و دیاری وجود نخواهد داشت. خانه‌های اجتماعی باید یک شهر کامل را در خود جای دهند و همه چیزهایی که یک شخص احتیاج دارد در آن باشد. هر ساختمان باید قادر به نگهداری پنجاه هزار نفر باشد.

به طبیعت تا موقعی که قادر به خلق دوباره آن نیستید و تا موقعی که خود قادر نیستید یک خالق باشید احترام بگذارید. با احترام به طبیعت، به آنانی که آنرا خلق کرده‌اند یعنی والدینمان، الوهیم، احترام می‌گذارید. هیچوقت باعث رنج حیوانات نشوید. می‌توانید آنها را بکشید تا از گوشتشان بخورید اما بدون اینکه باعث رنج آنها شوید. چرا که اگر چه مرگ هیچ نیست، رنج پلید و تنفرانگیز است و شما باید از رنج حیوانات مثل رنج انسانها جلوگیری کنید. با این وجود زیاد گوشت نخورید و شما احساس بهتری خواهید کرد.

از هر چیزی که زمین برای شما بوجود می‌آورد می‌توانید بخورید، لزومی ندارد که رژیم غذایی بخصوصی را رعایت کنید. می‌توانید گوشت، سبزیجات، میوه‌جات، گیاهان و حیوانات را بخورید. این احمقانه است که فقط برای اینکه نمی‌خواهید از گوشت موجود زنده دیگری زندگی کنید از رژیم سبزی‌خواری پیروی کنید. گیاهان هم زنده هستند و آنها هم مثل شما رنج می‌برند. باعث رنج گیاهان نیز نشوید. آنها هم درست مثل شما زنده هستند.

خود را با مشروبات الکلی مست نکنید. می‌توانید کمی شراب همراه غذا میل کنید چرا که آن هم محصولی از زمین است ولی هرگز خود را مست نکنید. بندرت می‌توانید مشروبات الکلی بنوشید اما به مقدار خیلی کم و همراه با غذای جامد تا اینکه مست نشوید. چرا که شخصی که مست است قادر نیست با بینهایت در هماهنگی باشد و همچنین قادر نیست خودش را کنترل کند و این امر در نظر خالقین ما تاسف انگیز است.

شما سیگار نخواهید کشید چون بدن انسان برای فرو دادن دود ساخته نشده است. این کار اثرات تاسف باری برای سازمان موجود زنده دارد و از تکمیل کامل و هماهنگی او با بینهایت جلوگیری می‌کند.

مواد مخدر مصرف نکنید و خود را تخدیر نکنید چون ذهن بیدار برای رسیدن به بینهایت به هیچ چیز احتیاج ندارد. در نظر خالقین ما تاسف بار است که انسانها گمان می‌کنند برای پیشرفت خود به مواد مخدر احتیاج دارند. یک انسان هیچ نیاز به اصلاح خود ندارد چون او به شکل خالقین‌اش ساخته شده است و بی نقص است. اگر چه ما بی نقص هستیم، وقتی خود را ناکامل به حساب می‌آوریم و به چنین افکاری اجازه ورود می‌دهیم ما ناکامل می‌شویم.

کوشش مستمر در هر لحظه برای نگه داشتن خود در حالت آگاهی و بیداری ذهن ما را قادر می‌سازد که بی نقص باشیم یعنی همانطور که توسط الوهیم خلق شده‌ایم.

## ژرف اندیشی و دعا

حداقل یکبار در روز تمرین ژرف اندیشی (Meditation) بکنید یعنی خودتان را نسبت به بینهایت، نسبت به الوهیم، نسبت به جامعه و نسبت به خودتان تصور کنید. تمرین ژرف اندیشی را وقتی صبح از خواب بیدار می‌شوید انجام دهید تا تمام شخص خودتان از بینهایت کاملاً آگاه شود و در نتیجه کاملاً به استعدادها و قوه‌هایتان مسلط شوید.

قبل از هر غذایی ژرف اندیشی انجام دهید تا تمام بدنتان همراه شما غذا بخورد و وقتی خود را تغذیه می‌کنید از کاری که انجام می‌دهید کاملاً آگاه باشید. ژرف اندیشی شما، یک تمرین خشک و کسل کننده نبوده بلکه یک ژرف اندیشی جسی خواهد بود. بگذارید که آسایش و هماهنگی شما را دربر گیرد تا به یک شوق لذت بخش تبدیل شود. ژرف اندیشی شما نباید یک کار اجباری بلکه باید یک لذت و خوشی باشد. بهتر است که اصلاً ژرف اندیشی نکنید تا اینکه بدون تمایل به آن آنرا انجام دهید.

ژرف اندیشی را به فرزندان یا همسایگانتان تحویل نکنید بلکه لذتی را که بهار می‌آورد و خوشی که نتیجه می‌دهد برای آنها تشریح کنید. بعداً اگر دوست داشتند امتحان کنند، چیزهایی را که می‌دانید به آنها بیاموزید.

حداقل یکمرتبه در روز عمیقاً راجع به خالقین امان الوهیم فکر کنید و سعی کنید با آنها با تله پاتی تماس بگیرید.

بدین ترتیب معنی اصلی دعا را دوباره کشف می‌کنید، اگر نمی‌دانید چطور این کار را بکنید می‌توانید با دعای "پدرمان" که لغاتش کاملاً برای مکالمه با خالقین امان مناسب است به خود الهام ببخشید.

با گروهی از مردم در منطقه‌اتان که به الوهیم اعتقاد دارند و اگر ممکن باشد با یک راهنما حداقل یکبار در هفته سعی به مکالمه تله پاتی بکنید.

حداکثر سعی خود را برای شرکت در گردهم آبی سالانه بکنید. در این مراسم همه کسانی که به الوهیم و به پیامهایی که به آخرین پیامبر داده شده است، اعتقاد دارند شرکت می‌کنند.

روشی برای تناس تله پاتی با الوهیم

در اینجا نمونه‌ای ذکر شده است که هنگامی که به آسمان نگاه می‌کنید و عمیقاً راجع به این لغات فکر می‌کنید می‌توانید بیان کنید:

الوهیم، شما جایی نزدیک آن ستاره ها هستید،

الوهیم، شما آنجا هستید و می‌دانم که ما را می‌بینید،

الوهیم، شما آنجا هستید و خیلی دلم می‌خواهد که شما را ملاقات کنم،

الوهیم، شما آنجا هستید و چطور می‌توانم امید داشته باشم که لایق تناس با شما هستم،

الوهیم، شما را به عنوان خالقین امان می‌شناسم و با فروتنی خود را در خدمت شما قرار می‌دهم،

الوهیم، کلود رابیل، پیامبر شما را بعنوان راهنمای خود می‌شناسم و به او و به پیامی که به او داده اید اعتقاد دارم،

الوهیم، همه سعی‌ام را می‌کنم تا این پیامها را در اطراف خود پخش کنم چرا که می‌دانم بقدر کافی انجام نداده‌ام،

الوهیم، من همه انسانها را مثل برادران و خواهران خود دوست دارم چرا که آنها بشکل شما خلق شده‌اند،

الوهیم، سعی دارم که با باز کردن ذهنشان به بینهایت و با آشکار کردن آنچه برای من آشکار شده است برایشان شادی بیاورم،

الوهیم، سعی دارم با بکارگرفتن خودم در خدمت به انسانیتی که خود جزئی از آنم رنج آنها را متوقف کنم، الوهیم، سعی دارم از ذهنی که به من داده‌اید تا آنجا که امکان دارد استفاده کنم تا انسانها را از تاریکی و رنج بیرون آورم،

الوهیم، امیدوارم کار اندکی را که تا پایان عمرم انجام می‌دهم برای دست یابی به زندگی جاودانه در سیاره فرزندگان کافی بدانید،

من به شما عشق می‌ورزم همانطور که شما می‌بایست به انسانیت عشق بورزید که بهترین آنها را در میان جاودانگانتان راه داده‌اید.

هر کاری که می‌توانید برای تشویق هنرمندان انجام دهید و اگر فرزندان به هنر علاقمند است به او کمک کنید. هنر یکی از چیزهایی است که به بهترین وجه شما را قادر می‌سازد با بینهایت هماهنگ شوید. هر چیز طبیعی را یک هنر و هر هنری را یک چیز طبیعی به حساب آوید. اطراف خود را با کارهای هنری پر کنید، کارهایی که برای گوش، چشم، لمس، بو و یا مزه جذاب باشند.

هر چیزی که به حواس جلب می‌شود یک کار هنری است. فقط موسیقی، نقاشی، مجسمه سازی و تمام هنرهای رسمی دیگر هنر نیستند، بلکه خوراک شناسی نیز یک هنر است، همچنین عطر سازی، چرا که هر دوی اینها به حواس جلب می‌شوند و مهمتر از همه، عشق ورزیدن یک هنر است.

همه هنرها از هماهنگی استفاده می‌کنند و کسانی که از آن قردانی می‌کنند اجازه می‌دهند که هماهنگی بر آنها مسلط شود و در نتیجه شرایطی بوجود می‌آید که آن اشخاص در هماهنگی با بینهایت قرار می‌گیرند.

ادبیات مخصوصاً مهم است چرا که با نشان دادن افقهای تازه به باز شدن ذهن کمک می‌کند. ادبیات فقط بخاطر ادبیات، پرگویی کردن است. چیزی که مهم است نوشتن جمله‌های زیبا نیست، بلکه انتقال افکار و نظرات تازه از طریق خواندن است.

وسایل صدا – تصویری حتی مهمتر هستند چرا که در عین حال هم به دید و هم به شنوایی جلب می‌شوند. این وسایل چونکه کاملترند می‌توانند جای ادبیات را بخوبی بگیرند. اما در حال حاضر ادبیات موقتاً مفید است.

### ژرف اندیشی جسی

اگر مایلید که به درجات بالا در هماهنگی با بینهایت برسید برای خودتان مکانی برای ژرف اندیشی جسی فراهم کنید. در آن مکان کارهای هنری، نقاشی، تصاویر، پرده، عکس، مجسمه و هر چیز دیگری که بیانگر عشق، بینهایت و لذات جسمانی است برای لذت چشمهایتان قرار دهید. گوشه‌ای برای خودتان تهیه کنید که بتوانید نزدیک زمین روی کوسن بنشینید و یا روی مبل یا پوست خز برای لذت لمس، دراز بکشید. برای لذت بینی، بوهای خوب استفاده کنید. برای لذت گوشهایتان دستگاه ضبط و نواری که موسیقی که دوست دارید بر آن ضبط شده است داشته باشید. شیشه‌ها و سینی‌های پر از غذا و نوشیدنی که دوست دارید برای لذت دهانتان داشته باشید و یک یا چند نفر را که دوست دارید و طبق سلیقه‌تان، که با آنها احساس راحتی و هماهنگی می‌کنید، دعوت کنید و باهمدیگر به حس‌هایتان غذا برسانید. جسم‌تان را باز کنید تا اینکه ذهنتان در عشق و انسانیت باز شود.



اگر کسی هست که از نظر جسمی و جنسی شما را جلب می‌کند و اگر احساس می‌کنید که علاقه دو طرفه است او را به این مکان که تهیه کرده‌اید دعوت کنید. با همدیگر قادر خواهید بود به حد والای هماهنگی رسیده و شما را قادر می‌سازد با ارضاء کردن پنج حس‌اتان به بینهایت برسید. بعلاوه مجموع تمام این لذایذ، در این حالت پیوند جسمی دو شخص که در هماهنگی کامل و در آگاهی کامل از عشق‌ورزی بسر می‌برند نیز اضافه می‌شود.

واضح است که هماهنگی باید اول از نظر معنوی وجود داشته باشد. به معنی دیگر، ذهن‌ها و بدن‌ها باید به همدیگر جلب شده باشند تا سبک هر کدام با سلیقه دیگری مطابقت کند.

اما یک عشق معنوی همیشه توسط عشق ارضاء شده جسمی به درجات والاتر می‌رسد. عشق ورزیدن یعنی دادن و انتظار هیچ چیز در برکشت نداشتن. اگر شما عاشق کسی هستید، اگر او مایل باشد شما باید تمام خودتان را هم عرضه کنید. هرگز حسود نباشید، چون حسادت نقطه مقابل عشق است. وقتی شما عاشق کسی هستید، همیشه باید به همه طریق بدنبال شادی آنها و اول از همه، شادی آنها باشید. عشق ورزیدن یعنی جستجوی شادی برای دیگری نه برای خودتان. اگر شخصی که عاشقش هستید به کس دیگری جلب شده است، حسادت نکنید، برعکس باید شاد باشید که کسی که عاشقش هستید شاد است، حتی اگر بخاطر کس دیگری باشد. همچنین شخصی را که می‌خواهد مثل شما به کسی که عاشقش هستید عشق بورزد، و در نتیجه همان هدف شما را دارد، دوست بدارید. حسادت، ترس از این است که کس دیگری ممکن است شخصی را که شما عاشقش هستید بیشتر شاد کند. حسادت ترس از دست دادن کسی است که عاشقش هستید. در واقع ما باید حداکثر سعی خود را بکنیم تا کسی که عاشقش هستیم شاد باشد و اگر کس دیگری او را شادتر از آنچه که ما می‌توانیم می‌کند، باید خوشحال باشیم چون چیزی که مهم است این نیست که شادی معشوق امان بخاطر ما باشد بلکه فقط او شاد باشد، بدون اینکه مهم باشد که چه کسی او را شاد کرده است. پس اگر شخصی که عاشقش هستید با کس دیگری شاد است، در شادی ایشان خوشحال باشید.

کسی را که عاشق شماست به راحتی می‌توانید تشخیص دهید چرا که او با شادی شما با شخص دیگری مخالفت نمی‌کند. این وظیفه شماست که به کسی که تا این حد عاشق شماست با شاد کردنش به او عشق بورزید. در اینجاست که راه به عشق جهانی باز می‌شود.

کسی که می‌خواهد شما را خوشحال کند رد نکند، چرا که با پذیرفتن‌اش او را شاد می‌کنید و این عملی از عشق است. در شادی دیگران شادی کنید تا دیگران در شادی شما خوشحال باشند.

حتی یک لحظه در انتخاب بین قوانین انسان و قوانین خالقین شک نکنید چرا که حتی قاضی‌های انسان روزی توسط خالقین امان مورد قضاوت قرار می‌گیرند. قوانین انسان لازم است اما چون بقدر کافی عشق و دوستی را بحساب نمی‌آورند این قانونها باید بهبود پیدا کنند.

مجازات اعدام باید از بین برود چرا که هیچ شخصی حق ندارد که با خونسردی، فکر قبلی و بطور سازمان یافته کس دیگری را بکشد. تا موقعی که با استفاده از علم، جامعه قادر شود خشونت‌هایی که در بعضی مردم بوجود می‌آید کنترل کند و مرض آنها را درمان کند، جنایتکاران باید از جامعه جدا نگهداری شده و عشقی را که نداشته‌اند به آنها داده شود. و باید در عین حال سعی کنید شرارت کارشان را به آنها نشان داده و این میل را در آنها بوجود آورید که خودشان را اصلاح کنند.

جنایتکاران سرسخت را که مریضند و ممکن است مرضشان مسری باشد با مردمی که خلاف‌های جزئی کرده‌اند و ممکن است بخاطر جنایتکاران سرسخت، آلوده شوند با هم مخلوط نکنید.

هرگز فراموش نکنید که همه جنایتکاران بیمار هستند و همیشه به این صورت آنها را به حساب آورید – وقتی که بیاد می‌آوریم که در گذشته کسانی را که مرض تشنج و هیستری (Hysteria) داشتند بین دو بالش خفه می‌کردیم احساس فضاخت و رسوائی به ما دست می‌دهد. روزی هم که قادر شویم بیماری جنایت را درمان کنیم و حتی مهمتر از آن بتوانیم از آن جلوگیری کنیم، وقتی به گذشته بنگریم و ببینیم که جنایتکاران را اعدام می‌کردیم وحشت زده خواهیم شد.

کسانی را که بدون قصدی به شما صدمه زده‌اند ببخشید و کینه‌ای بر علیه کسانی که از روی قصد به شما صدمه زده‌اند به دل نگیرید. آنها بیمار هستند چرا که شخص باید بیمار باشد تا به هسایه‌اش صدمه وارد آورد. بعلاوه، فکر کنید که چقدر افرادی که به دیگران صدمه می‌زنند بیچاره هستند چرا که حتی به زندگی جاودانه در باغهای الوهیم را نخواهند داشت.

اما اگر کسی می‌خواهد به شما یا به کسی که دوستش دارید صدمه بزند سعی کنید او را مهار کنید و اگر نتوانستید، حق دارید از خودتان برای نجات زندگی‌تان یا زندگی آنان که دوستشان دارید، دفاع کنید. اما هرگز حتی در موقع دفاع از خود به قصد کشتن ضربه وارد نیاورید بلکه فقط به منظور متوقف کردن آن شخص مثلا با بیهوش کردن او ضربه وارد کنید. اگر ضربه‌ای که وارد کردید باعث مرگ آن شخص شود به شرط اینکه قصد کشتن نداشته‌اید شما دلیلی برای سرزنش خود ندارید. مردم خشن را با استفاده از زور و اگر لازم باشد با عمل مستقیم مهار کنید. اعمال خشونت آمیز قابل تحمل نیست و آن را تحمل نکنید حتی اگر لازم باشد از زور استفاده کنید تا مردم خشن را از اعمالشان باز دارید، ولی از زور بدون خشونت استفاده کنید، یعنی از زور متعادل که به قصد صدمه زدن نیست بلکه برای جلوگیری از اعمال کسانی است که صدمه ایجاد می‌کنند.

خطر خشونت باید به اندازه خود عمل خشونت‌آمیز جدی به حساب آید. تهدید به خشونت کردن یعنی این که امکان خشونت هست و کسی می‌تواند بدین طریق به اهدافش برسد. کسی که قادر است دیگری را تهدید به خشونت بکند به خطرناکی کسی است که عمل خشونت آمیزی انجام داده است

و تا موقعی که ما بتوانیم کسانی که چنین تهدیدهایی را ابراز می‌کنند با علم پزشکی درمان کنیم چنین اشخاصی باید خارج از جامعه نگهداری شوند و باید به آنها بفهمانیم که رفتارشان وحشتناک و غیرقابل قبول است.

وقتی که با عمل گروگانگیری روبرو هستید، اول از همه به فکر اشخاص بی‌گناهی باشید که در چنگ این افراد مریض نیستند در نتیجه به گروگان‌گیرها چیزهایی که می‌خواهند ندهید. یعنی، جامعه نباید تسلیم کسانی شود که گروگان می‌گیرند چرا که با قبول چنین اخاذی، جنایتکاران دیگر را تشویق به چنین اعمالی می‌کنید و برای تهدید اهمیت قائل می‌شوید.

تمام انسانها هرچه که نژادشان باشد باید در موقع تولد حقوق مساوی و قدرت مساوی داشته باشند، ابلهان نژادپرست را هرچه که رنگ پوستشان باشد تحمل نکنید. تمام نژادهایی که جمعیت زمین را تشکیل می‌دهند توسط الوهیم خلق شده‌اند و باید بطور مساوی مورد احترام باشند.

انسانیت باید متحد شود تا همانطور که در پیام اول نوشته شده است دولت جهانی تشکیل دهد. یک زبان جدید جهانی را برای تمام بچه‌های مدرسه الزامی کنید. اسپرانتو وجود دارد و اگر کسی زبان بهتری پیشنهاد نکرد آنرا انتخاب کنید. تا موقعی که امکانش بوجود آید که پول را از بین ببرید، یک واحد پول جدید جهانی بوجود آورید تا جای واحدهای پول کشورها را بگیرد. بحران پولی بدین وسیله حل می‌شود.

اگر کسی نتواند چیز بهتری پیشنهاد کند از سیستم فدرال استفاده کنید و فدراسیونی از تمام کشورهای دنیا بوجود آورید. به مناطقی که احتیاج به استقلال دارند تا بتوانند آنطور که می‌خواهند خود را سازمان دهند، استقلال عطا کنید. اگر دنیا از کشورهای مجزا تشکیل نشده باشد، بلکه از مناطقی که در فدراسیونی گرد هم آمده باشند تا مسئولیت آینده زمین را بدست گیرند تشکیل شده باشد، دنیا در هماهنگی بسر خواهد برد.

## علم

علم مهمترین چیز برای انسانیت است. خود را از کشفیاتی که دانشمندان انجام داده‌اند و می‌توانند همه مسائل را حل کنند آگاه نگه دارید. اجازه ندهید که کشفیات علمی بدست کسانی که فقط بدنبال منفعت‌اند بیافتد و یا بدست افراد ارتشی که بعضی از کشفیات را مخفی نگه می‌دارند تا یک برتری فرضی بر علیه دشمن خیالی داشته باشند. علم باید مذهب شما باشد چرا که الوهیم خالقین شما، شما را از طریق علمی خلق کرده‌اند. وقتی که با علم هستید، خالقین خود را خوشحال می‌کنید چرا که همانطور که آنها رفتار می‌کنند شما رفتار می‌کنید و نشان می‌دهید که درک می‌کنید که شما به شکل ایشان خلق شده‌اید و مشتاق هستید که از تمام امکاناتی که در دسترس است بهره‌مند شوید.

علم باید برای خدمت و آزاد کردن نوع انسان استفاده شود نه برای نابودی و منحرف کردن. به

دانشمندانی که مورد بازیچهٔ منافع مالی قرار نمی‌گیرند اعتماد کنید و فقط به این دانشمندان اعتماد کنید.

می‌توانید در ورزش‌ها شرکت کنید چرا که برای تعادلتان خیلی خوب است. مخصوصاً ورزشهایی که سلطه بر خویش را توسعه می‌دهند. جامعه باید ورزشهای خشن و خیلی خشن را به رسمیت بشناسد. اینها سویا پهای اطمینان و امنیتی هستند. یک جامعهٔ غیر خشن و تکامل یافته باید ورزشهای خشن که تصویری از خشونت را در خود حفظ می‌کند داشته باشد تا افراد جوان اگر بخواهند بتوانند با کسان دیگری هم که همین را می‌خواهند خشونت ورزند. این ورزشها به دیگران هم این اجازه را می‌دهد که به تماشای آنها پرداخته و انرژیهای تهاجمی خود را آزاد سازند. می‌توانید در بازیهایی که احتیاج به فکر و استفاده از ذهن دارند شرکت کنید اما تا وقتی که پول از بین نرفته است هرگز برای بردن پول، بازی نکنید بلکه برای لذت بکار انداختن ذهنتان بازی کنید.

نوشته‌هایتان را اینطور تاریخ بزنید که سال ۱۹۴۶ سال اول بعد از کلود رابیل، آخرین پیامبر بحساب آید. بنابراین سال ۱۹۷۶ سال ۳۱ بعد از کلود رابیل است یا دورهٔ برج دلو (Aquarius) یا سال ۲۱ دورهٔ آشکاری یا سال ۲۱ دورهٔ طلایی.

مغز انسان

توانایی‌های مغز انسان هنوز خیلی مانده است تا کامل شناخته شود. حس ششم، یا درک مستقیم، باید در بچه‌های جوان مورد تمرین و تربیت قرار گیرد. این چیزی است که آنرا تله پاتی می‌نامیم. تله پاتی ما را قادر می‌سازد تا مستقیماً با خالقین امان الوهیم مکالمه کنیم.

واسطه‌های (Mediums) بسیاری پیش من آمده‌اند و می‌پرسند که چه باید بکنند چرا که از جایی که آنرا «ما فوق» می‌نامند پیام‌هایی گرفته‌اند که با من ملاقات کنند و به من کمک کنند و همچنین من برای آنها روشنایی بیاورم. واسطه‌ها اشخاص خیلی مهمی هستند چرا که آنها استعداد تله پاتی دارند که بالاتر از حد معمول است و مغزشان در حال بیدار شدن است. آنها باید در ژرف اندیشی کوشش کنند تا کاملاً بر توانایی‌هایشان تسلط پیدا کنند.

من مشتاقانه انتظار واسطه‌هایی را که دستور گرفته‌اند با من تماس بگیرند دارم تا اینکه بتوانیم جلسه‌های مرتبی برقرار کنیم. واسطه‌های حقیقی که در جستجوی آگاهی هستند همگی راهنمایی خواهند شد. قدرت یک مغز خیلی است اما قدرت چندین مغز بینهایت است. باشد که کسانی که گوش دارند بشنوند.

هرگز فراموش نکنید که این چیزهایی که شما نمی‌فهمید و دانشمندانتان نمی‌توانند توضیح دهند توسط الوهیم خلق شده‌اند. ساعت ساز تمام حرکات ساعتی را که ساخته است می‌داند.

## آخر زمان (دوره آشکاری)

فراموش نکنید که آخر زمان (Apocalypse) یا دوره آشکاری همانطور که پیش بینی شده بود رسیده است. گفته شده است وقتی که زمانش بیاید پیامبران دروغین زیادی خواهند بود. فقط باید به اطراف خود نگاه کنید تا ببینید که زمانش رسیده است. پیامبران دروغین مثلاً آن‌هایی که طالع می‌نویسند و روزنامه‌ها پر است از آن، پیامبران دروغینی که منافع علم را رد می‌کنند و به حرف حرف نوشته‌های کهنه و قدیمی چسبیده‌اند و این نوشته‌ها در واقع پیامهای الوهیم بوده است به افراد بدوی دوران قدیم. ایشان ترجیح می‌دهند که به چیزهایی که افراد کوتاه ذهن و عقب افتاده کپی کرده‌اند اعتقاد داشته باشند تا پیامی که به انسانهایی داده شده است که دیگر حاضر نیستند بطور احمقانه در مقابل هرچه که از آسمان می‌آید زانو بزنند و سعی می‌کنند جهان را بفهمند، انسانهایی که می‌توانیم با آنها مثل افراد عاقل و بالغ صحبت کنیم. در حالیکه آن افراد عقب افتاده کسانی را که از آسمان آمدند خدا بحساب می‌آوردند و با ترس و لرز به آنها گوش می‌دادند. به اطرافتان نگاه کنید و جمعیت‌های متعصب و گروههای مذهبی کهنه پرست را می‌بینید که جوانان ساده لوح که تشنه حقیقت‌اند را جلب می‌کنند.

یک فیلسوف گفته است: «عیسی آمد که راه را نشان بدهد اما همه نگاهشان را به انگشت اشاره‌اش دوختند.» در این جمله ژرف اندیشی کنید. پیامبر مهم نیست بلکه کسی که پیام را می‌فرستد و خود پیام مهم است. در میان شعبه‌های مذهبی شرقی کم نشوید. حقیقت در بالای کوه هیمالایا و یا پرو و یا جای دیگر نیست، حقیقت در خود شماست. اما اگر دوست دارید که سفر کنید و به چیزهای بیگانه علاقمندید به تمام این کشورهای دور دست بروید و وقتی که در آنجا بودید خواهید فهمید که وقتتان را تلف کرده‌اید و آنچه بدنبالش بوده‌اید در خودتان است. به درون خود سفر کنید والا شما فقط یک توریست هستید، کسی که فقط عبور کرده و فکر می‌کند که با تماشای دیگران که درون خودشان به جستجو مشغولند، حقیقت را پیدا خواهد کرد. آنها ممکن است پیدایش کنند اما کسی که نگاهشان می‌کند پیدا نخواهد کرد. و برای سفر به درون خود لازم نیست سوار هواپیما بشوید.

شرق چیزی راجع به حکمت و بیداری ذهن ندارد که به غرب بیاموزد. بلکه دقیقاً برعکس است. چطور فکر می‌کنید حکمت را در میان مردمی که از گرسنگی می‌میرند در حالیکه گله‌های گاو "مقدس" رد می‌شوند پیدا خواهید کرد؟ برعکس این غرب است که با ذهنش و با علمش به کمک مردمی که در عقاید عقب افتاده و کشنده گرفتار شده‌اند می‌آید. این تصادفی نیست که کشورهای غربی با مسائلی شبیه به مسائل دنیای سوم روبرو نیستند. جایی که عقل حکمران است، بدن از گرسنگی نمی‌میرد. جایی که کهنه پرستی حکمرانی می‌کند، بدن نمی‌تواند زنده بماند. آیا مردم عقب افتاده می‌توانند مسئله قحطی دنیا را حل کنند و به کسانی که قحطی زده‌اند غذا دهند؟ آنها خودشان بقدر کافی برای سیر کردن شکم خود مسئله دارند و شما انتظار دارید حکمت را در آنجا بیابید؟

تمام مردم زمین در ابتدا شانس مساوی داشتند. بعضی مسائل‌اشان را حل کرده‌اند و حالا حتی بیش از نیازشان دارند در حالیکه دیگران حتی وسایل زنده ماندن را هم ندارند. به نظر شما کدام یکی می‌تواند به دیگری کمک کند؟ مردم غرب هنوز راه طولانی برای رسیدن به بیدارذهنی در پیش دارد،

اما مردم شرق یک دهم آنچه مردم غرب به انجام رسانده‌اند را هم انجام نداده‌اند.

## ارتباط تله پاتی

"ذهن و ماده بطور جاودانه یکی هستند." (کتاب مرده تبتی‌ها)

اگر می‌خواهید که ارتباط تله پاتی با کیفیت خیلی بالا داشته باشید، موی سر یا ریش‌تان را نزنید. بعضی از مردم عضو تله پاتی‌اشان بقدر کافی رشد کرده است که حتی با سر تراشیده خوب کار می‌کند، اما اگر می‌خواهید که بهترین شانس را داشته باشید، آنچه را که خالقین ساخته‌اند تا روی سر و صورتتان رشد کند کوتاه نکنید. اگر مو رشد می‌کند، دلیلی وجود دارد چرا که هیچکدام از خصوصیات جسی که به شما داده شده است بی دلیل نبوده است. با احترام به خلقت، به خالقین احترام می‌گذارید.

بهترین موقع برای ارتباط با خالقین موقع بیدار شدن است چون وقتی که بدتان بیدار می‌شود، ذهنتان نیز بیدار می‌شود. مکانیسمی که در آن موقع شروع می‌شود، بیدار شدن ذهن است که باید آنرا تا آنجا که می‌توانید به محیط اطرافتان و به بینهایت بسط دهید و باید مطمئن شوید که جریان این فرایند متوقف نشود.

چهار زانو بنشینید و حتی بهتر، روی پشت دراز بکشید، اگر امکان دارد روی زمین و در هوای آزاد و به آسمان نگاه کنید.

ذهن مثل یک گل رز است در صبح شروع به باز شدن می‌کند اما وقتی که هنوز غنچه‌ای بیش نیست آنرا کوتاه می‌کنید. اما اگر کمی شکبیا باشید، شکوفا خواهد شد. ورزش بدنی خوب است اما ورزش ذهنی بهتر است. و اگر بلافاصله نتایج نگرفتید بی صبر نباشید. وقتی از عضوی استفاده نمی‌شود خشک و کرحت می‌شود. وقتی که دست یا پایتان برای مدت طولانی در گچ باشد، احتیاج به ماساژ زیادی دارد تا بتوانید از آن دوباره به حالت عادی استفاده کنید.

به آسمان نگاه کنید و به موقعیت خود نسبت به همه چیزهایی که در اطراف شما هستند فکر کنید. در ذهنتان خودتان را در خانه‌ای که هستید قرار دهید. جای کوچکی که میان دیوارهای سنگی گم شده است، خود را نسبت به تمام افرادی که هم زمان با شما از خواب بیدار می‌شوند و در جاهای دیگر دنیا بخواب می‌روند قرار دهید. به تمام افرادی که در حال بدنی آمدن هستند، تمام افرادی که در حال عشق‌ورزی هستند، کسانی که رنج می‌برند، کار می‌کنند و یا در حال مردند، در حالیکه شما از خواب بیدار می‌شوید و خود را نسبت به محیط اطرافتان قرار می‌دهید.

هیچنین خود را نسبت به بینهایت بزرگ قرار دهید. راجع به شهری که در آن هستید فکر کنید، نقطه کوچکی که در کشور، قاره یا جزیره‌ای که در آن زندگی می‌کنید گم شده است. بعد در ذهنتان مثل اینکه در هواپیما هستید شروع به پرواز کنید و از زمین دورتر و دورتر شوید تا اینکه شهر یا

قاره‌اتان فقط یک نقطه کوچک شود. از این حقیقت آگاه باشید که شما در کره زمین هستید، توپ کوچکی که بدون اینکه تشخیص دهید در حال گردش است و انسانیت روی آن مثل انگل است. خودتان را نسبت به آن و نسبت به ماه که بدورش می‌چرخد و نسبت به زمین که بدور خورشید می‌گردد و نسبت به خورشید که به دور خودش و بدور مرکز کهکشان می‌گردد قرار دهید. خودتان را نسبت به ستاره‌ها که خودشان خورشید هستند و سیاراتی که تعداد بینهایتی موجودات زنده در آنها زندگی می‌کنند و بدور این خورشیدها می‌گردند و سیاره خالقین ما الوهیم و سیاره جاودانگان نیز در میان آنها هستند و روزی شما برای همیشه به این سیاره جاودانگان اجازه ورود پیدا می‌کنید، قرار دهید. خودتان را در رابطه با تمام این دنیاهایی که موجودات زنده پیشرفته تر و در بعضی، عقب افتاده‌تر از ما زندگی می‌کنند، در رابطه با کهکشانها که خودشان بدور مرکز جهان می‌گردند، قرار دهید. و خودتان را در رابطه با جهان ما که خودش اتنی است از یک مولکول که ممکن است در بازوی شخصی باشد قرار دهید و این شخص ممکن است خودش به آسمانهای اطرافش می‌نگرد و حیران است که آیا زندگی در سیارات دیگر وجود دارد. تمام این در رابطه با بینهایت بزرگ است.

و خود را در رابطه با بدنتان قرار دهید، در رابطه با تمام اعضا و بخش‌هایی که بدنتان را تشکیل می‌دهد. به تمام اعضای فکر کنید که هم اکنون در همین حال حاضر بدون اینکه متوجه باشید در حال کار هستند. به قلبتان فکر کنید که بدون اینکه از او بخواهید می‌تپد و خونتان که در همه بدنتان می‌گردد و بدنتان را آبیاری و تغذیه می‌کند و حتی مغزتان که شما را به فکر کردن و به آگاهی از فکر کردن قادر می‌سازد. به تمام سلولهای فکر کنید که خون شما را تشکیل می‌دهند و تمام سلولهایی که هم اکنون در بدنتان در حال متولد شدن هستند و در حالیکه احساس لذت می‌کنند، تولید مثل می‌کنند و یا آنهایی که بدون اینکه شما بدانید در حال مرگ هستند و این سلولها نمی‌دانند که شخصی را که شما هستید تشکیل می‌دهند. و راجع تمام مولکولهایی که این سلولها را تشکیل می‌دهند فکر کنید و انتهایی که این مولکولها را تشکیل می‌دهند و ذراتی که آنها را تشکیل می‌دهند و مثل خورشید به دور مرکز کهکشانشان می‌گردند و ذراتی که این ذرات را تشکیل می‌دهند و بر آنها زندگی وجود دارد که از خود می‌پرسد آیا زندگی در سیارات دیگر وجود دارد. تمام این در رابطه با بینهایت کوچک است.

با بینهایت کوچک و بینهایت بزرگ با عشق ورزیدن به آنچه که در بالا و آنچه که در پایین است و با آگاهی به اینکه شما خود جزئی از بینهایت هستید در هماهنگی باشید.

بعد عمیقاً راجع به فرستادن پیام عشق خودتان به الوهیم، خالقین امان، فکر کنید. سعی کنید خواست خودتان برای دیدار ایشان و تمایلتان به اینکه روزی بین آنها باشید را به آنها منتقل کنید و همچنین بخواهید که قدرت داشته باشید تا پاداش بودن بین انتخاب شدگان را بدست آورید.

بعد احساس سبکی می‌کنید و آماده هستید تا با تمام قدرتتان تمام روز به اطرافانتان نیکی کنید چرا که شما با بینهایت در هماهنگی خواهید بود. می‌توانید این تمرینها را در طی روز در اتاق ژرف اندیشی جسمی، تنها و یا با افراد دیگر انجام دهید. اما لحظه‌ای که شما به هماهنگی کامل با بینهایت به بیشترین وجهی نزدیک می‌شوید موقعی است که در اتاق ژرف اندیشی جسمی با کسی این تمرینها را انجام می‌دهید که عاشقش هستید و از نظر جسمی با او پیوند پیدا کرده و در طی پیوندتان هر دو نفرتان خودتان را در هماهنگی با بینهایت قرار می‌دهید.

در شب وقتی که آسمان پر از ستاره و هوا مطلوب است روی زمین دراز بکشید، به ستاره‌ها نگاه کنید و عمیقاً به الوهیم فکر کنید و آرزو کنید که استحقاقش را داشته باشید روزی در میان آنها باشید. و قویاً فکر کنید که حاضر و آماده هستید تا دقیقاً کاری را که از شما می‌خواهند انجام دهید حتی اگر درست نمی‌فهمید چرا اینکار را از شما می‌خواهند. اگر بقدر کافی آماده باشید احتمالاً علامتی دریافت خواهید کرد.

وقتی که در آنجا به پشت دراز کشیده‌اید، آگاه باشید که تا چه حد اعضای ادراک شما محدود هستند و این نکته روشن می‌کند که چرا برای درک بینهایت مشکلاتی دارید. نیرویی شما را به زمین می‌خکوب کرده است و شما نمی‌توانید با یک تکان شدید به طرف ستاره‌ها پرواز کنید و با این وجود طنابی نمی‌بینید که شما را نکه داشته باشد. میلیونها انسان به هزاران ایستگاه رادیویی گوش می‌دهند و صدها برنامه تلویزیونی مختلف را تماشا می‌کنند که در اتسفر پخش می‌شوند و با این وجود شما این امواج را نمی‌بینید و نمی‌شنوید. قطب‌نماها همه عقربه‌هایشان بطرف شمال جذب شده است اما شما نیروهایی را که بر آنها وارد می‌شوند نه می‌بینید و نه می‌شنوید.

در اینجا دوباره تکرار می‌کنم، اعضای درک شما خیلی محدودند اما انرژی‌هایی که در جهان وجود دارند بینهایتند. بیدار شوید و اعضای که در خود دارید و شما را قادر به درک امواجی می‌کنند که هنوز نمی‌توانید دریافت کنید و حتی به وجودشان هم شک نمی‌برید، بیدار کنید. کبوترهای ساده می‌توانند شمال را پیدا کنند اما شما یک انسان، نمی‌توانید! لحظه‌ای باین فکر کنید. به فرزندان‌تان که اعضایشان در حال رشدند تمام اینها را بیاموزید. بدین طریق است که اشخاص جدید به دنیا خواهند آمد، اشخاصی که استعدادهای ذهنی‌شان بطور نامحدودی برتر از انسانهای کنونی خواهد بود.

وقتی که رشد یک نفر تمام می‌شود اگر یاد نگرفته باشد که راه برود برای همیشه فلج باقی خواهد ماند. حتی اگر بعداً هم بیاموزد اگر خیلی با استعداد هم باشد همیشه کند خواهد بود.

در زمان رشدشان است که شما باید افکار بچه‌هایتان را باز کنید تا تمام قوه‌های ذهنیشان شکوفا شود و اشخاصی خواهند شد که دیگر شبیه به ما افراد عقب افتاده، کوتاه ذهن و ضعیف نخواهند بود.

## پاداش

باشد که این کتاب کسانی را که خالقین امان الوهیم را به رسمیت می‌شناسند و به آنها عشق می‌ورزند راهنمایی کند، کسانی که به آنها اعتقاد دارند و فراموش نمی‌کنند که با تله پاتی با آنها تماس بگیرند و در نتیجه معنای اصلی دعا را دوباره کشف می‌کنند، کسانی که به انسانهای دیگر نیکی می‌کنند و به آنچه به من و به کسان دیگر قبل از من آشکار شده اعتقاد دارند و مطمئن هستند که زندگی دوباره توسط علم واقعیت است. تمام این اشخاص در زندگی یک راهنما و یک هدف دارند و همیشه خوشحال هستند.



برای کسانی که هنوز بیدار نشده‌اند، بی فایده است که به آنها راجع به این پیام صحبت شود. کسی که خواب است نمی‌شنود و ذهن ناآگاه در عرض چند لحظه بیدار نمی‌شود، مخصوصاً اگر کسی که خوابیده است خوابش برایش خیلی آسوده باشد.

اما این پیام را در اطرافتان به کسانی که به دیگران نیکی می‌کنند پخش کنید و مخصوصاً به کسانی که با استفاده از مغزشان که الوهیم به آنها داده‌اند در صددند که جامعه را از ترس کسب‌ود، غذا، از بیماری، از کارهای همیشگی روزمره نجات دهند و در نتیجه به مردم وقت تکمیل و شکوفایی خود را بدهند. برای ایشان است که باغهای سیاره‌ جاودانگان با هزاران چشمه‌هایش رزرو شده است.

چرا که کافی نیست فقط به دیگران ضرر نرسانیم بلکه باید نیکی هم بکنیم. کسی که زندگیش بیطرف بوده است، مستحق بیطرفی خواهد بود یعنی دوباره خلق نخواهد شد و چون جنایاتی انجام نداده است، مجازاتی نمی‌شود و چون کارهای نیکی نیز انجام نداده است، پاداش دریافت نخواهد کرد.

کسی هم که در قسمتی از زندگیش باعث رنج مردم بوده است و بعد به همان اندازه نیکی کرده است، بدی‌هایش را جبران می‌کند و بیطرف بحساب خواهد آمد.

برای اینکه کسی به خلقت علمی دوباره در سیاره‌ جاودانگان مستحق باشد باید در پایان عمرش ارزیابی زندگیش کاملاً مثبت باشد. نیکی کردن در اطراف خود به مقدار کم برای کسی که از هوش والایی برخوردار نیست و یا ثروتمند نیست کافی می‌باشد، اما برای کسی که خیلی با هوش و ثروتمند است کافی نیست. یک شخص خیلی با هوش وظیفه دارد از ذهنی که الوهیم به او داده‌اند استفاده کند تا با ایجاد تکنیک‌ها و روش‌های جدید زندگی اطرافیانش را بهبود ببخشد.

و کسانی که لایق خلقت علمی دوباره در سیاره‌ الوهیم خواهند بود بطور جاودانه در دنیای زندگی خواهند کرد که بدون کوچکترین تلاش غذا بنزدشان آورده می‌شود و یاران زن و مرد فوق‌العاده زیبا که فقط بمنظور راضی کردن و لذت بردنشان خلق شده‌اند وجود خواهند داشت و ایشان در آنجا جاودانه زندگی کرده و بدنبال تکمیل خویش و کارهایی که دوست دارند خواهند بود.

و کسانی که باعث رنج دیگران شده‌اند دوباره خلق خواهند شد و رنجشان به اندازه‌ خوشی جاودانگان خواهد بود. چطور می‌توانید حالا که علم و مذاهب گذشته دارند کاملاً به هم می‌رسند به این پیام اعتقاد بیاورید؟ شما چیزی نبودید بجز گرد و خاک و الوهیم شما را به شکل خویش بصورت موجودات زنده در آوردند تا قادر به سلطه بر مواد باشید و شما دوباره گرد و خاک خواهید شد و آنها دوباره شما را بطریق علمی خلق خواهند کرد تا دوباره زندگی کنید.

الوهیم اولین انسان‌ها را خلق کردند بدون اینکه بدانند که در حال انجام همان کاری هستند که روی خودشان قبلاً انجام شده بود. فکر کردند که مشغول به آزمایش علمی هستند که اهمیت چندانی ندارد و به همین علت بود که بار اول تقریباً همه انسانیت را نابود کردند. اما وقتی که الوهیم فهمیدند خودشان هم مثل ما خلق شده بودند، به ما مثل بچه‌های خود عشق ورزیدند و قسم خوردند که دیگر هرگز سعی به نابودی ما نکنند و به ما اجازه دادند که خود بر خشونتیمان غلبه کنیم.

اگر چه الوهیم به نفع یا علیه کل انسانیت وارد عمل نخواهند شد، آنها برای بعضی اشخاص که

اعمالشان مورد رضایت و یا نارضایتی است وارد عمل می‌شوند. وای بر آنان که ادعا می‌کنند آنها را ملاقات کرده‌اند و یا از ایشان پیامی دریافت کرده‌اند که حقیقت ندارد. زندگی‌اشان جهنم خواهد شد و وقتی که با تمام مشکلاتی که برخورد می‌کنند روبرو شوند از دروغشان تاسف خواهند خورد.

و کسانی که بر علیه راهنمای راهنمایان عمل می‌کنند و سعی می‌کنند او را از انجام ماموریتش باز دارند و یا کسانی که بمنظور پخش نزاع بین پیروان او بدنبال او پیش می‌روند، ایشان نیز خواهند دید که زندگیشان جهنم خواهد شد. و بدون اینکه ظاهراً "تاثیری از بالا وجود داشته باشد خواهند دانست که چرا بیماری و نگرانیهای خانوادگی، شغلی، احساسی و چیزهای دیگر وجود خاکیشان را در حالیکه منتظر مجازات جاودانگی هستند فرا گرفته است.

شمايي که این سطور را با خنده می‌خوانید، شما جزء کسانی هستید که اگر در آن زمان زندگی می‌کردید عیسی را به صلیب می‌کشیدید، و با این وجود شما می‌خواهید خانواده‌اتان زیر عکس عیسی بدنیا بیاید، ازدواج کند و بمیرد چرا که اینها هم اکنون جزء آداب و رسوم و اخلاقیات شده است.

و شما که به کسانی که به این نوشته‌ها اعتقاد دارند لبخند تمسخرآمیز می‌زنید و می‌گویید که ایشان باید مدتی در تیمارستان بسر ببرند، شما مانند کسانی رفتار می‌کنید که به تماشای خوردن اولین مسیحیها توسط شیرها می‌رفتند. چرا که حالا، کسی که نظرات مضطرب کننده دارد دیگر به صلیب کشیده نمی‌شود و یا طعمه حیوانات وحشی نمی‌شود - این خیلی وحشیانه است! در عوض او به تیمارستان فرستاده می‌شود. اگر این سازمانها دو هزار سال پیش وجود داشت عیسی و کسانی که به او اعتقاد داشتند در آنها زندانی می‌شدند. و کسانی که به زندگی جاودانه اعتقاد دارند - از آنها پرسید پس چرا برای مرگ یک نفر که دوستش داشتند گریه می‌کنند.

تا موقعی که انسانها از طریق علمی قادر به درک کار الوهیم نبودند، برای انسان طبیعی بود که به یک خدای غیر ملموس اعتقاد داشته باشد، اما حالا که بخاطر علم شما قادرید ماده، بینهایت کوچک و بینهایت بزرگ را بفهمید دیگر عذری ندارید که به خدایی که اجداد عقب مانده به آن اعتقاد داشتند عقیده داشته باشید. الوهیم، خالقین ما، می‌خواهند توسط کسانی که هم اکنون قادر به درک این نکته هستند که زندگی چطور خلق می‌شود و نوشته‌های قدیمی را مقایسه می‌کنند، به رسمیت شناخته شوند. این اشخاص حق به زندگی جاودانه خواهند داشت.

و شما مسیحیان، شما صدها بار خوانده‌اید که عیسی برخواهد گشت و اگر او برگردد او را به تیمارستان می‌فرستید. بیایید، چشمه‌ایتان را باز کنید.

و شما فرزندان اسراییل شما هنوز منتظر مسیحای خود هستید ولی دره‌ایتان را بروی او باز نمی‌کنید. و شما بودایی‌ها، نوشته‌های شما بیان می‌کند که بودای جدید در غرب بدنیا خواهد آمد. علایم پیشگویی شده را تشخیص دهید. و شما مسلمانان، محمد به شما تذکر داد که مردم یهود در کشتن پیامبران مرتکب اشتباه شدند و مسیحیان هم در ستودن پیامبر بیشتر از او که خود پیامبر را فرستاده است مرتکب اشتباه شدند. پس به آخرین پیامبر خوش آمد بگویید و به آنهایی که او را فرستاده‌اند عشق بورزید.

اگر الوهیم را به عنوان خالقین خود به رسمیت بشناسید، اگر به آنها عشق بورزید و آرزوی خوش آمد گویی به آنها را داشته باشید، اگر سعی کنید با حداکثر استفاده‌ای که می‌توانید از امکاناتتان بکنید به دیگران نیکی کنید، اگر بطور مرتب راجع به خالقین اتان فکر کنید و سعی کنید توسط تله پاتی به آنها نشان دهید که به آنها عشق می‌ورزید، اگر به راهنمای راهنمایان کمک کنید تا ماموریتش را بانجام رساند، شما بدون شک در سیاره جاودانگان بطور علمی دوباره خلق خواهید شد.

وقتی انسانیت انرژی کافی برای رسیدن به ماه را کشف کرد، انرژی کافی برای نابودی کل زندگی روی زمین را نیز بدست آورد.

"زمان نزدیک شده و ماه تسخیر گردیده است." قرآن، سوره قمر ۱: ۵۴.

هم اکنون انسان هر روزی ممکن است خودش را نابود سازد. فقط کسانی که از آخرین پیامبر پیروی می‌کنند از نابودی نجات پیدا خواهند کرد. در زمانهای گذشته، مردم به نوح اعتقاد نیاوردند و وقتی که برای نابودی خودش را آماده می‌کرد به او خندیدند. اما آخرین کسانی نبودند که خندیدند.

و وقتی که الوهیم به ساکنان سدوم و گومور گفتند بدون نگاه کردن به پشت سرتان شهر را ترک کنید، بعضی به اخطارها اعتقاد نیاوردند و نابود شدند.

حالا به زمانی رسیده‌ایم که انسانیت ممکن است خودش همه زندگی روی زمین را نابود کند و فقط کسانی که الوهیم را به عنوان خالقین‌اشان به رسمیت می‌شناسند از نابودی نجات پیدا خواهند کرد. ممکن است هنوز هیچکدام از اینها را باور نکنید اما وقتی که وقتش رسید راجع به این سطرها دوباره فکر خواهید کرد و آن موقع خیلی دیر خواهد بود.

وقتی که تحولات ناگهانی رخ دهد، و احتمالش زیاد است که رخ دهد و آن هم با توجه به رفتار کنونی انسانها خیلی زود، دو نوع انسان وجود خواهد داشت، کسانی که خالقین خود را به رسمیت نشناخته‌اند و از آخرین پیامبر پیروی نکرده‌اند و کسانی که چشمها و گوشه‌هایشان را باز کردند و چیزی را که مدت‌های طولانی در گذشته اعلام شده بود تشخیص دادند.

گروه اول در آخرین کوره مشتعل، رنج نابودی را خواهند کشید و گروه دیگر نجات پیدا می‌کنند و با راهنمای راهنمایان به سیاره جاودانگان رفته و در آنجا از یک زندگی شگفت انگیز تکمیل شخصی و لذایذ، در کنار مردم دانای زمانهای گذشته بهره‌مند خواهند شد. افراد تنومند فوق‌العاده با بدنهای نمونه به آنها خدمت می‌کنند و ایشان برای آنها غذاهای مطلوب و لطیف آورده که همراه زنان و مردان بی‌نظیر، جذاب و فریبنده که کاملاً مطیع خواسته‌هایشان هستند صرف خواهند کرد.

"نشسته بر مبل‌های مزین به طلا و جواهرات، روبروی به هم،

جوانهایی که هرگز پیر نخواهند شد بر آنها خدمت خواهند کرد،

با جامها، شیشه‌ها و فنجان‌های پر شده از چشمه‌های زلال،

که نه سردرد می‌آورند و نه مستی،

و میوه‌هایی که انتخاب کرده‌اند،

و گوشت پرندگانی که به آن تمایل دارند،

و یارانی با چشمانی فروزنده،

همچون مروارید محفوظ،

پاداشی باشد برای آنچه کردند." قرآن سورهٔ واقعه ۲۵-۱۶:۵۶.

شما که به آنچه در اینجا نوشته شده اعتقاد دارید، وقتی که راهنمای راهنمایان شما را به جایی فرا می‌خواند، هر کاری که دارید رها سازید چرا که ممکن است او اطلاعاتی راجع به پایان دریافت کرده باشد. و اگر در آن موقع نزدیک او هستید نجات پیدا کرده و به همراه او به دور از رنج و مشقت خواهید بود. شما که اعتقاد دارید، اعمال و گفته‌های الوهیم را مورد قضاوت قرار ندهید. مخلوق حق ندارد که خالقش را مورد قضاوت قرار دهد. به پیامبران احترام بگذارید و اعمال و گفته‌هایش را مورد قضاوت قرار ندهید، چرا که ما توسط گوش‌هایش می‌شنویم، توسط چشم‌هایش می‌بینیم و از دهانش صحبت می‌کنیم. اگر پیامبر را محترم نشمارید، کسانی که او را فرستاده‌اند یعنی خالقین‌اتان را محترم نشمارده‌اید.

پیام‌هایی که الوهیم فرستاده بودند و تمام کسانی که کاملاً به آنها گرویدند درست می‌گفتند اما سیستم‌های کهنه پرستی که بر این پیامها ساخته شدند و برای استفاده کردن از افراد متمایل به این پیامها بکار رفتند اشتباه بود. کلیسا در شرف نابودی است و مستحق همین هم هست. از زنان و مردان کلیسا، آنهایی که چشم‌هایشان باز است باشد که به آخرین پیامبر ملحق شوند و به او در پخش پیام‌هایی که به او داده شده است در سراسر دنیا کمک کنند. با آغوش باز آنها را می‌پذیرد و ایشان قادر خواهند بود بطور کامل خود را تکمیل کرده و شکوفا شوند. در این حال این زنان و مردان کلیسا همچنان یاران کسانی باقی خواهند ماند که همیشه به آنها اعتقاد داشته‌اند اما این بار است که کار الوهیم را هنگام خلق انسانیت و فرستادن عیسی کاملاً درک خواهند کرد.

با پیامبر آخر، آنها قادر خواهند بود بدور از منع‌های کلیسا که توسط قشری از رسوبات هزارها سال جنایت و تفتیش عقاید جنایتکارانه فسیل شده است خود را واقعاً تکمیل و ارضاء کنند. آنها قادر خواهند بود که کاری که باید انجام دهند، انجام دهند یعنی از اندام‌های جسمی که خالقین‌اشان به آنها داده‌اند استفاده کنند چرا که خالقین دوست ندارند که از اندام‌هایی که به شما داده شده است استفاده نکنید. آنها قادر خواهند بود که از پنج حس‌اشان لذت ببرند و از نظر جسمی برای همیشه و یا فقط برای یک مدت کوتاه برای لذت با هر کسی که دوست دارند بدون احساس گناه رابطه برقرار کنند. در واقع در حال حاضر باید احساس گناه کنند، گناه از اینکه از آنچه توسط خالقین امان به ما داده شده است استفاده نمی‌کنند. و آنها به جای اینکه مردم را به خواب فرو ببرند حقیقتاً "کشاینده" ذهنها خواهند بود.

دیگر تقریباً هیچ دانشجوی علوم دینی وجود ندارد. اما اشخاصی که خود شاد نیستند وجود دارند، بعضی در خود احساس این وظیفه را می‌کنند که عشق و محبت به اطرافشان برسانند و ذهنها را باز کنند.

پنجاه سال پیش پنجاه هزار دانشجوی علوم دینی کاتولیک وجود داشت اما حالا فقط پانصد نفرند. یعنی حداقل چهل و نه هزار و پانصد نفر وجود دارند که شاد نیستند ولی در خود توانایی پخش حقیقت و هماهنگی دارند که توسط خالقین امان برای استفاده‌اشان قرار داده شده است. اما اینان به کلیسایی که از جنایت و کهنگی پوسیده است جلب نمی‌شوند.

شبایی که بین این چهل و نه هزار و پانصد نفر هستید و احساس می‌کنید لازم است که حقیقت را پخش کرده و کاری برای انسانهای دیگر کرد، شما که می‌خواهید مومن به خالقین اتان و به عیسی باقی بمانید که گفت به یکدیگر عشق بورزید و به خالقین – «پدری که در آسمان است» – احترام بگذارید، شما که احساس می‌کنید این پیام حقیقت است، با ما بیایید و راهنما شوید – یعنی کسی که خودش را به روش موسی، الیاس و عیسی در حالیکه یک زندگی عادی را می‌گذراند وقف الوهیم و پخش پیام آنها می‌کند، به کلام دیگر یعنی خودتان را حقیقتاً تکمیل کنید و از تمام حواس که خالقین اتان به شما داده‌اند لذت ببرید.

و شما که در حال حاضر عضو کلیسا هستید، آن لباسهایی را که به غم انگیزی رنگشان است از تن درآورید، رنگی که نشان جنایاتی است که در زیر این پوشش ارتکاب شده است. با ما بیاید و برای بشریت در راه صلح جهانی و عشق جهانی راهنما شوید.

آن کلیساهایی که چیزی بجز ساختمانهای ساخته دست مردم عقب مانده و بجز معابد ستایش اشیاء بی ارزش مثل تکه‌های چوب و تکه‌های فلز نیست، رها سازید. الوهیم احتیاجی به معابد در هر شهری ندارند تا احساس کنند که به ایشان عشق ورزیده می‌شود. تنها چیزی که لازم دارند این است که انسانها سعی کنند با تله پاتی با ایشان تماس حاصل کنند و در نتیجه با باز کردن خودشان به بینهایت، بجای بستن خودشان در ساختمانهای سنگی کهنه و افسانه‌ای، معنای اصلی دعا را دوباره کشف کنند.

دورویی و افسانه سازی بقدر کافی طول کشیده است. براساس پیامهای واقعی، سازمانهایی تشکیل شده بود که افراد آن با استفاده از آن پیامها خود را پروار و فربه ساختند، در تجمل غلط زندگی کردند و با استفاده از ترس مردم به اهدافشان رسیدند و جنگهایی تحت عنوان پخش این پیامها برآه انداختند. شرم بر آنها!

دارایی فقرا برای ساختن پایگاه مالی بکار گرفته شده است. شرم بر آنها!

عشق و محبت به همسایه با اسلحه در دست تبلیغ شده است. شرم بر آنها!

از برابری مردم همراه با حمایت از دیکتاتورها صحبت می‌کنند. شرم بر آنها!

شعار «خدا با ماست» بکار گرفته شده تا مردم را تشویق به شرکت در جنگهای برادرکشی کنند. شرم

بر آنها!

انجیل بارها خوانده شده است که می‌گوید: "و شما نخواهید گذاشت هیچ انسانی در زمین شما را پدر بخواند، چرا که شما فقط یک پدر دارید، او که در آسمان است." (متی ۲۳:۹) و با این وجود در کلیسا مکرراً می‌خواهند که "پدر من" یا "ارباب من" نامیده شوند. شرم بر آنها!

این متن‌ها بارها خوانده شده است که می‌گوید: "هیچ طلا، نقره یا برنج در کیفیتان با خود نبرید. برای سفرتان هیچ کیف، کفش یدک، کت و یا حتی چوب دستی نبرید." (متی ۱۰:۹-۱۰) و با این وجود در تجمل‌واتیکان غوطه می‌خورند. شرم بر آنها!

اگر پاپ تمام دارایی‌های واتیکان را نفروشد تا به بیچارگان کمک کند اجازه ورود به سیاره جاودانگان را در میان افراد درستکار نخواهد داشت، چرا که شرم آور است در تجملی که از خرج مردم فقیر با استفاده از پیامهای حقیقی از طرف الوهیم و سوء استفاده از تولد، پیوند و مرگ انسانها بدست آمده است، غوطه خورد. اما اگر همه اینها تغییر کند، و اگر کسانی که جزئی از این سازمان دهشتناک هستند هم اکنون آنرا ترک کنند و از اشتباهشان پشیمان باشند، آنها بخشیده می‌شوند و مستحق جاودانگی هستند، چرا که الوهیم، خالقین ما، به ما فرزندانمان عشق می‌ورزند و کسانی را که صمیمانه از اشتباهاتشان پشیمان هستند می‌بخشند.

کلیسا دیگر هیچ دلیلی برای وجود ندارد چون کلیسا برای پخش پیام عیسی در زمان انتظار قبل از دوره آشکاری مأمور شده بود. دوره آشکاری رسیده است و کلیسا از روشهایی برای پخش پیامها استفاده کرده که برایش باعث شرمساری و خجلت است.

اگر چه ماموریتش را به انجام رسانده است، کلیسا بخاطر تمام جنایاتش سرزنش خواهد شد و کسانی که هنوز لباس پر از خونس را می‌پوشند در میان گناهکاران خواهند بود. بیدار شوید شبایی که هنوز خواب هستید! این داستان نیست. تمام نوشته‌های پیامبران سابق را دوباره بخوانید، از آخرین کشفیات علمی اخیر مطلع شوید بخصوص در بیولوژی و به آسمان نگاه کنید. علائم اعلام شده همه اینجا هستند. اشیاء پرنده ناشناس که "بشقاب پرنده" می‌نامیدشان هر روز ظاهر می‌شوند. "علائمی در آسمان خواهد بود" - این جمله در مدتهای بسیار پیش نوشته شده است. . .

وقتی که خود را از همه این چیزها آگاه ساختید، نتیجه‌ای از تفکرات خود بگیرید و بیدار شوید. کلود رابیل وجود دارد، بی شک او زنده است. چیزهایی که موسی، ازاکیل، الیاس، عیسی، محمد، بودا و دیگران نوشتند رابیل ننوشته است. رابیل بیولوژیست نیست اما او نفر آخر در خط پیامبران است، پیامبر دوران آشکاری، یعنی زمانی که همه چیز فهمیده و روشن می‌شود. او در این زمان حال حاضر زندگی می‌کند در نزدیکی شما. و شما خوش اقبال هستید که یکی از هم دوره‌یهای او هستید که می‌توانید تعالیم او را دریافت کنید. بیدار شوید، خود را جمع و جور کنید و براه بیفتید. بروید و او را ببینید، به او کمک کنید، او به شما احتیاج دارد. شما یکی از پیشروان آخرین مذهب خواهید بود، مذهب تمام مذاهب، و هر اتفاقی که بیفتد شما جای خود را جاودانه در بین درستکاران خواهید داشت و در کنار موجودات دلپذیر شگفت‌انگیز که مطیع فرمانهای شما هستند از خوشی‌ها و لذایذ سیاره جاودانگان بهره خواهید برد.

شما از راهنمای راهنمایان پیروی خواهید کرد چون او سفیر الوهیم، خالقین شما، «پدرانی که در آسمان هستند»، می باشد. از تمام اطلاعاتی که در این کتاب آمده است پیروی کنید چرا که توصیه های خالقین شماست که از دهان کلود رابیل، سفیر ما، آخرین پیامبر، چوپان چوپانان نقل شده است و به او کمک کنید تا مذهب تمام مذاهب را بسازد.

یهودی، مسیحی، مسلمان، بودایی و شما که مذهب دیگری دارید، چشمها و گوش هایتان را باز کنید، نوشته های مقدساتان را دوباره بخوانید و خواهید فهمید که این کتاب آخرین است، کتابی که توسط پیامبر شما اعلام شده بود. با ما بیایید تا ورود خالقین امان را تهیه کنیم. به راهنمای راهنمایان نامه بنویسید و او شما را در تماس با کسان دیگری که مثل شما رابیلی هستند و پناهایی که توسط کلود رابیل منتقل شده را می فهمند، قرار می دهد. او شما را در تماس با یک راهنما در منطقه اتان قرار می دهد تا بتوانید مرتب برای ژرف اندیشی گرد هم بیایید و تا بتوانید در پخش این پیام کوشش کنید تا در همه دنیا پیامها شناخته شود.

شما که این پیام را می خوانید، آگاه باشید که مزیتی دارید و راجع به آنان که هنوز درباره اش نمی دانند فکر کنید. هر کاری که می توانید بکنید تا مطمئن شوید همه کس در اطراف شما راجع به این آشکاری خارق العاده می داند بدون اینکه هرگز سعی کنید آنها را قانع کنید. این پیامها را به اطلاعشان برسانید، اگر آماده باشند ذهنشان باز خواهد شد. همیشه با خود این جمله گاندی را تکرار کنید: «چون هیچکس حقیقت را نمی بیند دلیل نی شود که حقیقت اشتباه است.»

شما که از خواندن این پیامها احساس نشاط و شادمانی می کنید و می خواهید این حقیقت را پخش کنید و باعث شوید در اطرافتان بدرخشید، شما که می خواهید با وقف کامل خودتان به خالقین امان زندگی کنید و آنچه که می خواهند را با دقت زیاد بکار گیرید تا برای هدایت انسانیت در راه تکمیل و شکوفایی تعلیم یابید، اگر می خواهید کاملاً به این کار قادر شوید شما باید راهنما بشوید. به راهنمای راهنمایان کلود رابیل نامه بنویسید و او شما را می پذیرد. یک دوره تعلیمی را خواهید گذراند که شما را قادر می سازد تا کاملاً شکوفا شوید، چون فقط در صورتی می توانید ذهن دیگران را باز کنید که ذهن خودتان باز باشد.

عشق خالقین برای خلقتشان بی اندازه است و شما باید این عشق را به آنها برگردانید. به آنها همانطور که به شما عشق می ورزند عشق و محبت نشان دهید. و این عشق را با کمک به سفیرشان و کمک به آنهايي که به او کمک می کنند ثابت کنید. همه امکانات و همه قدرتتان را در اختیارشان بگذارید تا اینکه باعث شوید این پیام در سراسر دنیا بدرخشید و بتوانید برای خوش آمد گویی خالقین امان سفارتي بسازید.

اگر می خواهید برای برآورده کردن اهدافی که از طرف الوهیم تعیین شده است به من کمک کنید،  
برایم نامه بنویسید:

Rael  
International Raelian Movement  
Case Postale 225  
CH-1211 Geneva 8  
Switzerland

<http://www.rael.org>

و کرد هم آبی‌های منظم افرادی که به پیامها اعتقاد دارند را هر ساله در اولین روز یکشنبه ماه آوریل، ۶ اوت، ۷ اکتبر، و ۱۳ دسامبر فراموش نکنید. محل ملاقات در خبرنامه حرکت راییلیان کشورتان اعلام می‌شود. آدرس حرکت راییلیان در صفحات آخر این کتاب است.

در چهار تاریخ بالا، اولین روز یکشنبه ماه آوریل، ۶ اوت، ۷ اکتبر و ۱۳ دسامبر مراسم انتقال طرح سلولی به سیاره الوهیم نیز انجام می‌شود. - مترجم)

پوی دلاسولا (Puy-De-La-Sola)، محل تناس اول



و راک پلات (Roc Plat) محل تناس دوم

فهرست کتب

باردو تدول - کتاب مرده تبتی ها

The Bardo Thodol  
Tibetan Book of the Dead  
Republished in 1974 at the Librairie d'Amerique et  
d'Orient  
Edition Maisonneuve  
11, rue Saint - Sulpice  
PARIS

کتابهای دیگر نوشته رایل:

به پدرانمان از فضا خوش آمد بگوییم.

Let's Welcome Our Fathers from Space  
(Accueillir Les Extra-Terrestres 1979)

ژرف اندیشی حسی

Sensual Meditation  
(la Meditation Sensuelle 1980)

حکومت نابغه ها

Geniocracy (la Geniocratie 1977)

نژادپرستی مذهبی توسط دولت

سوسیالیست حمایت می شود.

Religious Racism is Financed by the Socialist Government  
(Le racisme religieux finance par le gouvernement  
socialiste 1992)

عکس رایل با مدال

نشان بینهایت علامت خالقین ماست. این نشان درمکالمات تله پاتی با الوهیم نقش یک تسریع کننده روانی را بازی کرده و به بیداری ذهن کمک می کند. اگر مایلید یکی از این مدالها را خریداری کنید با حرکت رایلیان کشورتان یا به دفتر مسئول قاره اتان نامه بنویسید.

تماس با حرکت رایلیان

۱- اگر آدرس حرکت رایلیان کشورتان در صفحات بعدی این کتاب وجود دارد به آنها نامه بنویسید یا تلفن بزنید. آنها به سؤالات شما جواب می دهند و اطلاعات راجع به فعالیتها، جلسات محلی، انتقال طرح سلولی و غیره را برای شما می فرستند. یک فرم درخواست برای ورود به حرکت رایلیان کشورتان نیز برای شما فرستاده می شود.

۲- اگر حرکت رایلیان کشورتان در لیست آدرس صفحات بعد وجود ندارد، به یکی از آدرسهای زیر نامه بنویسید:

- اگر در اروپا، خاور نزدیک و خاورمیانه زندگی می کنید:

Mouvement Raelien International  
Case Postale 225  
CH - 1211, Geneve 8, Suisse

<http://www.rael.org>

- اگر در قاره آمریکا زندگی می کنید:

Canadian Raelian Movement  
P.O.Box 86, Youville Station

Montreal, Quebec, Canada H2P-2V2

Tel: 1-514-681-6263

- اگر در افریقا زندگی می کنید:

Mouvement Raelien Africain  
05 B.P. 1444  
Abidjan 05, Cote d'Ivoire

– اگر در آسیا زندگی می‌کنید:

**Japanese Raelian Movement**  
P.O.Box 15 Ueno-Station  
Taito-Ku, Tokyo, Japan 110-91

Tel: Japan 81-3-3844-7109

Fax: 81-3-3842-4129

۲– برای تماس با رایلیان ایرانی با حرکت رایلیان در تورنتو، کانادا به آدرس زیر تماس بگیرید.

**Canadian Raelian Movement**  
P.O.Box 56, Station D  
Toronto, Ont. M6P-3J5 Canada

Tel: 1-416-769-1358

[HTTP://WWW.RAEL.ORG](http://WWW.RAEL.ORG)

سمینارهای رایلیان برای بیداری ذهن و برای راهنماها

این سمینارها هر سال طبق برنامه زیر اجرا می‌گردد.

در فرانسه: شروع ۶ اوت یک هفته سمینار برای بیداری ذهن

یک هفته سمینار برای راهنماها

درکانادا: آخرین دو هفته ماه ژوئیه (جولای) یک هفته سمینار برای بیداری ذهن

یک هفته سمینار برای راهنماها

در ژاپن: اولین هفته ماه می

در امریکا: دو هفته آخر ماه دسامبر

یک هفته سمینار برای بیداری ذهن

یک هفته سمینار برای راهنماها

نسخه‌ی اصلی کتاب به فرانسه تحت عناوین زیر می‌باشد:

"Le Livre Qui Dit La Verite" L'Edition du Message 1974

"Les Extra - Terrestres M'ont Emmene Sur Leur Planete" L'Edition du Message

1975

در ترجمه‌ی فارسی از چاپ انگلیسی این کتاب‌ها تحت عناوین زیر استفاده شده است.

"The Message Given to Me by Extra - Terrestrials" Raelian Foundation 1986.

"They Took Me to Their Planet" Raelian Foundation 1986

Author: Claude Vorilhon, "Rael"

Publisher: AOM Corporation.

در این ترجمه‌ی فارسی، کتاب انجیل به کل کتاب‌های عهد عتیق و عهد جدید اطلاق شده است، همانطور که در غرب Bible به این معنی بکار می‌رود.

لازم به تذکر است که این ترجمه‌ی فارسی با توجه به امکانات ما انجام شده، و ممکن است دارای نقص‌هایی باشد. امیدواریم چاپ بعدی کتاب در شرایط بهتر و کامل‌تری انجام گیرد.

در سال ۱۹۷۲ میلادی، الوهیم (آنها که از آسمان آمدند)، با کلود رایبل در فرانسه تماس گرفتند و پیام مهمی را برای پخش در کره زمین به او سپردند. الوهیم که در کتاب‌های مذهبی به اشتباه با کلمه مفرد «خدا» ترجمه شده است، انسان‌هایی هستند مثل ما اما از نظر علمی پیشرفته‌تر. آن‌ها ۲۵ هزار سال پیش به کره زمین آمدند و تمام موجودات زنده از جمله انسان‌ها را به روش علمی و با استفاده از مهندسی ژنتیک خلق کردند (داستان آدم و حوا در کتاب‌های مذهبی).

این الوهیم بودند که در طی تاریخ بشریت پیامبرانی چون موسی، بودا، عیسی، محمد و دیگران را برای پیشرفت و هدایت انسان‌ها به دوران علم، دانش و تکامل فکری فرستادند و مذاهب را پایه‌گذاری کردند. دوران آشکاری یا آخر زمان در سال ۱۹۴۵ میلادی با انفجار بمب اتمی در هیروشیما آغاز شد. در این موقع بود که الوهیم تصمیم گرفتند رایبل را برای آشکار نمودن واقعیت مأمور کنند. رایبل حرکت بین‌المللی رایلبان را به منظور پخش این پیام مهم در سال ۱۹۷۵ در فرانسه آغاز کرد.

روش ژرفاندیشی که الوهیم به رایبل آموختند برای بیداری و تکامل ذهن و همچنین برای هماهنگی و شادمانی در زندگی روزمره توسط رایلبان تمرین می‌شود.

"یک نفر رایلبین حرفی را که می‌شنود، بدون کاوش، پیدا کردن جواب سنوالات و درک مطالب قبول نمی‌کند."

## کلود رایبل

به خاطر احترام به قربانیان قتل عام نازی در آلمان، رایبل با اجازه الوهیم، نشان حرکت رایلبان را در ماه آوریل سال ۱۹۹۲ میلادی تغییر داد. سواستیکا (صلیب شکسته) با کهکشان مارپیچی که همچنان علامت بی‌نهایت زمان می‌باشد عوض شده است، اگرچه سواستیکا بر سفینه فضایی الوهیم هنگام ورود رسمیشان وجود خواهد داشت.





Adam  
Biological Robots  
Demystifier  
Antibes  
Auvergnat  
Lucifer  
Adonai  
Ezekiel  
Isaiah  
Vernal Equinox  
Eglaim  
Eloha  
Elohim  
Elijah  
Elisha  
Amos  
Cellular Plan Transmission  
The Bible  
Enosh  
August  
Uzzah  
Oziah  
Gauls  
Euope No.1  
Job

Petanque  
Rugby  
Baal  
Ethereal Body  
Primitive  
Pisces  
Aquarius  
Brigitte

Bordeaux  
Awakening  
Beerelim

Parsec  
Paris  
Lord  
Perigord  
Puy-de-la-Sola  
Puy-de-la-Vache  
Peter  
Genesis

T.N.P. (theatre in Paris)  
The Transfiguration  
visualization  
Hysteria  
Reincarnation  
Tobias  
Tony Sailor

John  
Eternal  
Jeremiah  
Jeroboam  
Pentecost  
James

Cycle  
Chaldea

Taboo  
Eve

Dagon  
Daniel  
David  
Fraternal  
Dullin  
Cunlhat  
Dijon  
Dissard  
Dimon

Cubit  
Zachariah  
Open minded

Roc plat  
Rael  
France-Soir  
Le Point  
Romans

Asceticism  
Aestheticism

Jacques  
Jean-Pierre Darras  
Meditation

June  
July

Pleyel Hall  
Samuel  
Seth  
Sodom  
Canticle of Canticles  
Solomon  
Swastika

Sophonias

Auvergne  
Ambert  
Bethel  
Jericho  
Judah

Swastika

Non-Violence  
"Le Miel et la Canelle"  
Jesus

Baptism  
Goliath

Francois  
France  
Franc  
Parasang  
Seraphim  
Cherubim  
Philippe Bourvard

Cain  
The Koran

Numbers  
Ecclesiastes  
Bardo Thodol  
Kings  
Joshua  
Proverbs  
Genesis  
Judges  
Acts of the Apostles  
The Cabbala  
The Tibetan Book of the Dead  
Psalms  
Exodus  
Creuse  
Chrysolite  
Christian  
Clermont-Ferrand  
Claude Celler  
Claude Vorilhon  
Courreges  
Mount Carmel  
Obscurantism

Gandhi  
Gomorrah

L' Equipe  
Sensuality  
Levite  
Leviticus  
Lourdes  
Lucien Morisse  
Luke  
Leviathan

Manna  
Matthew  
Serpent  
Marcel Jullian  
Mark  
Margot  
Marie Paul  
Marion  
Marielle  
Puy-en-Velay  
Muhammad  
Conscientious Objector  
Buddhism  
Mass Communion  
Mas-du-clos  
Christ  
Moab  
Spiritual  
Apocalypse  
Moses  
Mont-Dore  
Micah  
Michael

Nebuchadnezzar  
Notre-dam  
Nazarite

Mediums  
Evil  
Vichy

Abel  
Halo  
Herod  
Hiroshima

Joseph  
Jonah  
Yahweh

آ

آدم

آدمهای مصنوعی بیولوژیکی

آشکار کننده

آنتیب

آورکنات



ا

ابلیس

ادونای

ازاکیل

اساییا

اعتدالین بهاری شب و روز

اکلیم

الوها

الوهیم

الیاس

ایشا

اموس

انتقال طرح سلولی

انجیل

انوش

اوت

اوزا

اوزیا

اهالی کشورگل (فرانسه )

ایستگاه رادیو، اروپا شماره یک

ایوب

ب

بازی بولینگ فرانسوی (پتانگ )

بازی رگبی

بنل

بدن آسمانی ، اتری

بدوی ، عقب افتاده ، ابتدائی

برج حوت

برج دلو

بریژیت

بوردو

بیداری و هشیاری

بیرلیم

پ

پارسک

پاریس

پروردگار

پریگورد

پوی دلاسولا

پوی دلا وش

پیتر (پطرس )

پیدایش

ت

تاتر پاریس

تبدیل هیئت عیسی

تجسم فکری

تشنج ، هیستری

تناسخ ، در جسم نو زنده شدن

تویباز

تونی سیلر

ج

جان (یوحنا)

جاودانه

جرمیا

جرو بوام

جشن پنطیکاست

جيسز (يعقوب )

چ

چرخش

چلدیا

ح

حرام ، منع

حوا

د

داگون

دانیل

داود

دوستانه

دولین

دهکده کانل هت

دیژون

دیسارد (پیشوای دروئیدها)

دیمون

ذ

ذراع

ذکریا

ذهن باز

ر

راک پلات

رایل

روزنامه فرانس سوار

روزنامه ل پوینت

رومیها

ز

زهد گرابی

زیبایی گرابی

ژ

ژاک

ژان پیر دارس

ژرف انديشي

ژوئن

ژوئيه

س

سالن پليل

ساموئل

ست

سدوم

سرود سرودان روحاني

سليمان

سواستيكا (سانسكريت : خوش و خرم )

سوفونياس

ش

شهر آورنيا

شهر امبرت

شهر بتهل

شهر جریکوه

شهرجودا

ص

صلیب شکسته (سواستیکا)

ع

عدم خشونت

«عسل و دارچین»

عیسی

غ

غسل تعمید

غلیاث

ف

فرانسوا

فرانسه

فرانک

فرسنگ (فرسخ)

فرشتگان سرافین

فرشتگان کروبیان

فیلیپ بوروارد

ق

قایل

قرآن

ک

کتاب اعداد

کتاب اکسیستنس

کتاب باردوتدول

کتاب پادشاهان

کتاب جاشوا

کتاب حکمت ها

کتاب خلقت

کتاب دادرسان

کتاب کارهای حواریون

کتاب کباله

کتاب مرده تبتی ها



کتاب مزامیر

کتاب مهاجرت

کروس

کریسول

کریسشین

کلرمونت فراند

کلود سلر

کلود ورپلهون

کورگژ

کوه کارمل

کهنه پرستی

گ

گاندی

گومور

ل

ل اکویپ

حواس و لذات جسمانی

لوایت

لوتیکوس

لورد

لوسیین موریس

لوک

لویاتان

م

مانده

ماتیو (متی)

مار بزرگ

مارسل ژولین

مارک

مارکو

ماری پال

ماریون

مارییل

مجله پوی ان ولای

محمد

مخالف وجدانی

مذهب بودایی

مراسم عشاء ربانی

مس دوکلوس

مسیح

معب

معنوی

مکاشفه ، دوران آشکاری

موسی

مونت دور

میکا

میکائیل

ن

نبوچدنزر

نتردام

نصرانی

و

واسطه ها

«وسوسه شیطانی»

ویشی

هـ

هائيل

هاله نوري

هيروديس

هيروشيما

ي

يوسف

يونس

يپوه